



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مرکز بازنشانی و امور اجتماعی

سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت

سید باقر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت

نویسنده:

سعید بابایی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۵	دیبچه
۱۸	پیش گفتار
۱۸	اشاره
۱۸	۱. اصطلاح شناسی
۱۸	اشاره
۱۹	الف) نظام فقهی
۱۹	ب) نظام اعتقادی
۲۲	۲. تعداد فرقه ها
۲۵	۳. ملاک تعیین اهل سنت
۳۱	بخش اول: سیره علمی امام صادق علیه السلام
۳۱	اشاره
۳۲	فصل اول: خطوط کلی سیره علمی امام صادق علیه السلام
۳۲	اشاره
۳۳	۱. تأکید بر الهامی بودن علم امام
۴۳	۲. کتمان اسرار و پنهان داشتن عقاید
۴۷	۳. مرجعیت عامه مردم
۴۹	۴. نهی از قیاس
۴۹	۵. بهره گیری از روش های علمی رایج
۵۱	۶. نظارت امام بر مناظره های اصحاب
۵۴	۷. تأکید امام صادق علیه السلام بر تخصص اصحاب

۵۵	۸. لزوم اجازه امام صادق علیه السلام در مناظره
۵۷	۹. نهی از نقل اسرائیلیات
۵۸	۱۰. ایجاد اختلاف در آرای اصحاب
۵۹	۱۱. ترجیح خبر مخالف عاقله، در صورت تعارض
۶۰	۱۲. اصل شتاب زدگی نداشتن در تکذیب
۶۱	۱۳. انتخاب مکان و زمان مناسب
۶۲	۱۴. توجه به درایت و فهم احادیث
۶۲	۱۵. برتری دادن دانش بر عبادت
۶۳	۱۶. تصریح به جواز نقل برخی احادیث
۶۳	۱۷. منع از ارتباط با حاکمان و کارگزاران حکومت
۶۴	۱۸. تأکید بر بینش عقلی
۶۴	۱۹. جویا شدن از دیدگاه های مخالفان و عامه
۶۴	۲۰. تشویق به جدال احسن و نهی از جدال غیر احسن
۶۵	۲۱. تأکید بر نوشتن احادیث و علوم
۶۶	فصل دوم: سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با مذاهب و گروه های اهل سنت
۶۶	اشاره
۷۰	۱. گروه مرجئه
۷۰	اشاره
۷۱	الف) اهمیت عمل و نقش آن در ایمان
۷۳	ب) سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با مرجئه
۷۹	۲. گروه قدریه
۷۹	اشاره
۸۲	الف) قدریه چه کسانی هستند؟
۸۴	ب) سیره پیشوایان چهارگانه اهل سنت در برابر قدریه
۸۵	ج) سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با قدریه
۸۷	۳. گروه جبریه

- ۸۷ اشاره
- ۸۸ الف (جَهْمِيه)
- ۹۰ (ب) سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با جبریه
- ۹۱ ۴. گروه معتزله
- ۹۱ اشاره
- ۹۳ الف (خلق قرآن)
- ۹۴ (ب) نفی صفات و نفی رؤیت خدا
- ۹۵ (ج) گرایش سیاسی معتزله
- ۹۶ (د) قضا و قدر الهی، تفویض، امر بین الامرین
- ۹۸ (ه) سیره امام صادق علیه السلام و شیعیان در برابر معتزله
- ۱۰۴ ۵. امام صادق علیه السلام و قُصَاص
- ۱۰۹ ۶. امام صادق علیه السلام، متصوفه و زهاد
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ ۱. رابعه عدویّه (م. ۱۳۵ و به قولی ۱۸۵ ه. ق)
- ۱۰۹ ۲. ابوهاشم صوفی (م. ۱۵۰ ه. ق)
- ۱۲۲ ۳. حسن بن صالح بن حی (م. ۱۶۷ ه. ق)
- ۱۲۳ ۴. حسن بصری (م. ۱۱۰ ه. ق)
- ۱۲۹ ۵. حکم بن عتیبه (م. ۱۶۰ ه. ق)
- ۱۳۰ ۶. سالم بن ابی حفصه
- ۱۳۱ ۷. سفیان ثوری (م. ۱۶۱ ه. ق)
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۴ الف) پاسخ امام صادق علیه السلام به اعتراض سفیان
- ۱۳۶ (ب) جعل حدیث از امام صادق علیه السلام
- ۱۳۷ (ج) سفیان و شخصیت امام علی علیه السلام
- ۱۳۹ (د) شخصیت سیاسی سفیان ثوری
- ۱۳۹ (ه) سفیان و قیام زید

۸. طاووس بن کیسان یمانی (م. ۱۰۶ هـ . ق.) ۱۴۰
۹. عبدالله بن شبرمه بن طفیل (۷۲ _ ۱۴۴ هـ . ق.) ۱۴۲
۱۰. عمرو بن عبید (م. ۱۴۳ هـ . ق.) ۱۴۶
۱۱. عتاد بن کثیر بصری ۱۵۲
۱۲. عمر بن زب ۱۵۵
۱۳. عمرو بن ابی المقدم ۱۵۵
۱۴. غیلان دمشقی ۱۵۵
۱۵. مالک بن انس (م. ۱۷۹ هـ . ق.) ۱۵۸
۱۶. ابن سیرین (م. ۱۱۰ هـ . ق.) ۱۶۷
۱۷. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی (۷۴ _ ۱۴۸ هـ . ق.) ۱۷۱
۱۸. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (م. ۱۵۰ هـ . ق.) ۱۷۴
۱۹. یحیی بن سعید انصاری (م. ۱۴۳ هـ . ق.) ۲۰۶
- بخش دوم: سیره سیاسی امام صادق علیه السلام ۲۰۷
- فصل اول: اصول و سیاست های کلی ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
۱. اصول تقیه ۲۰۷
۲. نفی مشروعیت خلافت خلفا ۲۰۸
۳. باز داشتن افراد از خدمت در دستگاه خلافت ۲۱۰
۴. باز داشتن از دوستی با بنی امیه ۲۱۱
۵. بازداشتن شیعیان از مراجعه به قضات و والیان ۲۱۱
۶. حمایت از قیام های مردمی بر ضد حکومت ستمگر ۲۱۳
۷. به کارگیری مأمورانی در دستگاه خلافت ۲۱۴
۸. وساطت امام صادق علیه السلام نزد کارگزاران اموی ۲۱۵
۹. نهی از هم نشینی با والیان و کارگزاران حکومتی ۲۱۷
۱۰. رعایت احکام الهی ۲۱۷
۱۱. معرفی منصب خلافت به عنوان تکلیفی الهی و بسیار سخت ۲۱۸

فصل دوم: سیره سیاسی امام صادق علیه السلام در عهد بنی امیه	۲۱۹
اشاره	۲۱۹
۱. قیام زید بن علی	۲۱۹
۲. امام صادق علیه السلام و زید بن علی	۲۲۰
۳. قیام زید و بزرگان اهل سنت	۲۲۴
فصل سوم: سیره سیاسی امام صادق علیه السلام در دوره انتقال خلافت	۲۲۶
اشاره	۲۲۶
۱. داعیان عباسی	۲۲۶
۲. بیعت ابواء	۲۴۴
۳. شیوه های دعوت عباسیان	۲۴۷
۴. دعوت از امام صادق علیه السلام برای پذیرفتن رهبری دعوت	۲۵۶
اشاره	۲۵۶
الف) دعوت ابوسلمه	۲۵۷
ب) دعوت ابومسلم	۲۵۹
۵. تقاضای یاران امام صادق علیه السلام برای قیام	۲۶۱
فصل چهارم: سیره امام صادق علیه السلام در عهد بنی عباس	۲۶۷
اشاره	۲۶۷
۱. سفاح	۲۶۷
۲. منصور (۱۳۶ _ ۱۵۸ ه . ق)	۲۶۸
اشاره	۲۶۸
الف) آغاز اختلاف بین عباسیان و علویان	۲۶۹
ب) شکست توطئه منصور	۲۶۹
ج) بررسی روایت توطئه	۲۷۰
د) کمک های مالی منصور به علویان	۲۷۱
ه) تقاضای منصور از امام برای دیدار با او	۲۷۱
و) تصمیم بر قتل امام	۲۷۲

- ۲۷۵ (ز) قیام محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام
- ۲۷۶ (ح) دستگیری بنی الحسن علیه السلام و اندوه امام صادق علیه السلام
- ۲۷۷ (ط) نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حسن علیه السلام
- ۲۸۰ (ی) شرکت کنندگان در قیام
- ۲۸۳ (ک) قیام ابرهیم بن عبدالله
- ۲۸۴ ۳. شهادت امام
- ۲۸۶ بخش سوم: سیره اجتماعی امام صادق علیه السلام
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۶ اصول کلی برخورد های اجتماعی امام صادق علیه السلام
- ۲۸۶ اصل اول: تقیه
- ۲۹۱ اصل دوم: هم نشینی با اهل سنت
- ۲۹۲ اصل سوم: عدم فراخوانی عامه به تشیع
- ۲۹۳ اصل چهارم: ارتباط امام با همه گروه ها
- ۲۹۴ اصل پنجم: کمک های مالی به مخالفان
- ۲۹۵ اصل ششم: سفارش به صله ارحام
- ۲۹۶ اصل هفتم: سازمان دهی شیعیان در برابر دیگر فرقه ها
- ۲۹۷ اصل هشتم: همدردی با همه مردم (شیعه و سنی)
- ۲۹۸ اصل نهم: سفارش به بی تفاوتی در برابر توهین به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۹۸ اصل دهم: بیان برخی واقعیت های تاریخی
- ۲۹۹ اصل یازدهم: توصیه به ترک اعمال تنشی را توسط اصحاب
- ۳۰۰ اصل دوازدهم: تلاش علمی امام بر تصحیح برخی باورهای دینی _ اجتماعی
- ۳۰۲ اصل سیزدهم: محافظت از جوانان در برابر انحرافات
- ۳۰۳ بخش چهارم: همراه با برنامه سازان
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۶ فقه جعفری و عملکرد رسانه
- ۳۰۸ پیشنهاد های برنامه ای

۳۱۰ پرسش های کارشناسی

۳۱۵ سخن پایانی

۳۱۶ کتاب نامه

۳۲۴ درباره مرکز

بابائی، سعید، ۱۳۴۶ _

سیره امام صادق(ع) در برخورد با اهل سنت / سعید بابائی؛ [برای] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. _ قم: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.

۲۷۲ص. (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۹۲۶)

ISBN ۹۶۴-۵۱۴-۰۰۵-۶: ۱۷۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۲۶۷ _ ۲۷۱؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰ _ ۱۴۸ ق. ۲. جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰ _ ۱۴۸ ق. _ نظریه های سیاسی و اجتماعی. ۳. اسلام _ فرقه ها. ۴. عباسیان _ تاریخ. ۵. امویان _ تاریخ. ۶. فقیهان اهل سنت. الف. صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. ب. عنوان.

۹س ۲ب/۲۹۷/۹۵۵۳BP۴۵

ص: ۱

اشاره

سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت

کد: ۹۲۶

نویسنده: سعید بابایی

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

چاپ: امیران

صحافی: منتظرالمهدی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۴۰۰

بها: ۱۷۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: [Email: IRC@IRIB.COM](mailto:IRC@IRIB.COM)

تلفن: ۲۹۳۳۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نماپر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۹۶۴-۵۱۴-۰۰۵-۶-۵۱۴-۰۰۵-۶-۵۱۴-۰۰۵-۶-۹۶۴ ISBN

ص: ۳

تاکنون درباره دوران زندگانی و امامت امام صادق علیه السلام، پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته است، ولی این نوشتار، سیره آن حضرت را در برخورد با گروه‌های مختلف اهل سنت مانند: _مرجئه_، _مُعترله_، قدریه_ و _جبریه_ بررسی کرده است.

بررسی سیره علمی امام صادق علیه السلام در این گونه پژوهش‌ها بسیار اهمیت دارد؛ زیرا امام جهت تبیین و گسترش علوم دینی تأکید فراوان می‌ورزید و درصدد بود تا حقیقت دین و آموزه‌های اسلامی دستخوش بدعت‌ها و انحراف‌ها نگردد. ایشان در تبیین معارف و علوم اسلامی مانند: حدیث، فقه، کلام، تفسیر و... اساسی‌ترین نقش را داشت و پیدایش و شکل‌گیری گروه‌ها و نحله‌های گوناگون اعتقادی _سیاسی_، دوران امامت ایشان را از مهم‌ترین برهه‌های تاریخ اسلام ساخته بود. از این رو، بهترین راه مقابله با جریان‌های گوناگون فکری، برخورد علمی با آنها بود.

این پژوهش در تبیین سیره امام، هم به برخوردهای شخصی امام با بزرگان اهل سنت استناد جسته و هم با شناسایی بزرگان اهل سنت معاصر آن حضرت، آرا و اندیشه‌های آنان را توضیح داده است. سپس گرایش‌هایی را که بیانگر موافقت یا مخالفت با امام صادق علیه السلام بوده‌اند، معرفی کرده است. شیوه رفتار آن حضرت با خلفا و کارگزاران آنها نیز در بخش سیره سیاسی آن

بزرگوار بررسی می شود. این بخش به سیره آن حضرت در دوره اُمویان و دوره انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس و در عهد عباسیان اختصاص یافته است.

شیوه رفتار و روابط اجتماعی امام صادق علیه السلام با عموم مردم به ویژه اهل تسنن، موضوع اصلی در سیره اجتماعی آن حضرت است. این سیره اجتماعی، در دو دسته اساسی ترسیم شده است: روابط امام با عموم مردم شیعه و سنی و روابط ایشان با اهل سنت. این سیره بر این اصول استوار بود: تقیه، ارتباط و هم زیستی با اهل سنت، دعوت نکردن عامه به تشیع، ارتباط با همه گروه ها، کمک های مالی به مخالفان، سفارش به صلح ارحام (اگرچه مخالف باشند)، سازمان دهی شیعیان در برابر دیگر فرقه ها، هم دردی با اهل سنت، سفارش به بی تفاوتی در برابر بی ادبی برخی افراد نسبت به اهل بیت علیهم السلام، باز داشتن اصحاب از کارهای تنش زا، تأکید بر جوانان و صیانت از ایشان در برابر انحراف ها و

این اثر برای برنامه سازان و فیلم نامه نویسانی که در پی شناسایی سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با مخالفان و نیز زوایای زندگی آن امام بزرگوار هستند تا برای الگودهی به افکار عمومی گام بردارند، بسیار مفید است. این موضوع افزون بر برنامه های داخلی، می تواند در بخش های برون مرزی صدا و سیما نیز استفاده شود؛ زیرا برخوردهای امام صادق علیه السلام از چنان جامعیتی برخوردار است که با اندک توجهی، در دنیای امروز به ویژه برای جهان اسلام قابل استفاده است.

امروزه استکبار با حربه تفرقه جهانی در تلاش است تا فرقه های گوناگون اسلامی را در مقابل همدیگر قرار دهد یا دست کم، دامنه اختلافشان را فراتر از

گفت و گوهای علمی _ اعتقادی وانمود کند و به مرحله درگیری های فیزیکی برساند. این در حالی است که امام صادق علیه السلام با صبر و بردباری، با رهبران همه مذاهب اسلامی به گفت و گو می نشست و هرگز از حالت اعتدال خارج نمی شد. در این راستا، چه بسا بتوان آن حضرت را پایه گذار گفت و گوی تمدن ها، ادیان و مذاهب به شمار آورد. امام صادق علیه السلام به طرف مقابل خود، هرچند کافر و زندیق بود، اجازه سخن گفتن می داد و سپس به طور منطقی به او پاسخ می گفت. البته ملائک برتری را تقوا می دانست، نه رنگ، نژاد و زبان.

پرهیز از تجمل و اشرافی گری، رسیدگی به نیازمندان، راستی و درستی، امانت و امانت داری، جذب مخالفان و... یکی دیگر از پیام های رفتاری و گفتاری آن حضرت است.

در پایان، به طور فشرده باید گفت اکنون که نظام کمونیستی فرو پاشیده و جامعه لیبرال _ سرمایه داری غرب نیز دچار چالش های جدی است، وظیفه برنامه ریزان و برنامه سازان محترم است که زمینه را برای ظهور و بروز فقه و سیره جعفری در عرصه جهانی فراهم آورند.

اِنَّهٗ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

دوران امامت امام صادق علیه السلام به دلیل برخورداری از ویژگی‌های متعدد، به بررسی و پژوهش ویژه‌ای نیازمند است. در این زمینه، تاکنون پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است، ولی در میان همه آثار و پژوهش‌های موجود، سیره آن حضرت به طور جداگانه بررسی نشده است. در این راستا، پژوهش حاضر تنها به سیره و برخورد امام صادق علیه السلام با گروه‌های مختلف اهل سنت در عصر خود می‌پردازد.

۱. اصطلاح‌شناسی

اشاره

در هر پژوهش، آنچه نخست ضرورت دارد، شناخت و تعریف عناصر موضوع است. سیره، امام صادق علیه السلام و اهل سنت، سه عنصر اصلی پژوهش حاضر هستند. تحلیل و بررسی موضوع، پژوهشگر را به داشتن تصویری روشن و خالی از ابهام نسبت به موضوع رهنمون می‌شود و شناخت موضوع، در بررسی و ارائه صحیح احکام آن، نقشی به سزا دارد.

از میان عناصر سه‌گانه این پژوهش، آنچه به تبیین و توضیح نیاز دارد، واژه «اهل سنت» است و باید دانست مذهب اهل سنت به طور کلی بر دو نظام اطلاق می‌شود:

اهل سنت و جماعت تا قرن هفتم هجری، مذهب فقهی خاصی نداشتند و مذاهب مختلف و گوناگونی در سرزمین های اسلامی رایج بود. (۱) علامه شرف الدین در _المراجعات_ می گوید:

مسلمانان در سه قرن اول به هیچ یک از این مذاهب چهارگانه بستگی نداشتند. شیعیان به آرا و مذاهب ائمه اهل بیت علیهم السلام عمل می کردند و غیر شیعیان به آرا و عقاید صحابه و تابعین ملتزم بودند. (۲)

ب) نظام اعتقادی

مقصود از مذهب اعتقادی اهل سنت، اصولی است که آنان بدان پای بندند. _احمد بن حنبل_ و _اشعری_ نقش مهمی در حصر و تحدید اصول اعتقادی اهل سنت ایفا کرده اند و پیش از آن، دیدگاه واحدی در مورد اصول اعتقادی اهل سنت وجود نداشت. (۳)

بغدادی در _الفرق بین الفرق_ مباحث زیر را از محوری ترین مسائل اهل سنت بیان می کند:

۱. اثبات حقایق و علوم بر وجه خصوص و عموم؛
۲. علم به حدوث عالم و اقسام اعراض و اجسام آن؛
۳. معرفت صانع و پروردگار عالم و صفات ذاتی او؛
۴. معرفت صفات ازلی صانع؛

ص: ۸

۱- [۱]. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰۷، بر گرفته از: الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- [۲]. علامه شرف الدین، المرجعات، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲، ص ۱۱.

۳- [۳]. نک: بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵. معرفت أسماء و اوصاف صانع؛

۶. معرفت عدل و حکمت او؛

۷. معرفت رسولان و انبیای الهی؛

۸. شناخت معجزات انبیا و کرامات اولیا؛

۹. شناخت آنچه مورد اجماع امت و از ارکان شریعت است؛

۱۰. شناخت امر و نهی ها و تکلیف های الهی؛

۱۱. شناخت خلافت و امامت و شرایط رهبری جامعه؛

۱۲. شناخت معاد و احکام بندگان در آخرت؛

۱۳. شناخت احکام ایمان و اسلام؛

۱۴. شناخت احکام اولیای خداوند؛

۱۵. شناخت احکام دشمنان و کافران. (۱)

برخی نیز اصولی را که از جست و جو در مدارک اهل تسنن استنباط کرده اند، چنین بیان داشته اند:

۱. رضایت به قضای الهی، تسلیم و صبر بر آن؛

۲. عمل به دستورهای الهی و دوری از آنچه خداوند نهی کرده است؛

۳. اخلاص در اعمال؛

۴. ایمان به قدرت الهی چه خیر باشد و چه شر؛

۵. ترک مراء و جدال و کینه توزی در دین؛

ص: ۹

۶. مسح بر خُفّین و کفش؛

۷. جهاد با اهل قبله؛

۸. نماز گزاردن بر مردگان اهل قبله؛

۹. ایمان، زیادت و نقصان می پذیرد و مرکب از گفتار و عدل است؛

۱۰. کلام خدا بودن قرآن؛

۱۱. لزوم صبر و پیروی از حکومت، چه حاکم عدل باشد و چه حاکم جور. از همین رو، قیام علیه حاکمان جایز نیست، هرچند در خلافت یا امارت خود ستم کنند.

۱۲. هیچ یک از اهل توحید به واسطه گناه، از ایمان و اهل توحید بودن خارج نمی شوند، هرچند مرتکب گناه کبیره گردند.

۱۳. خودداری از سب و دشنام دادن به صحابه پیامبر؛

۱۴. برترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام. (۱)

بغدادی می کوشد مذهب اشعری را مذهب اهل سنت و جماعت معرفی کند و آن را همان مذهب صحابه و تابعین بدانند. به گفته او: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اولین متکلم اهل سنت است که در مسائل وعد و وعید با خوارج مناظره کرد و پس از او، عبدالله بن عمر، دومین متکلم اهل سنت بود.» بغدادی، _عمر بن عبدالعزیز_ را نخستین تابعی متکلم می داند و سپس از _حسن بصری_، _شعبی_ و

ص: ۱۰

۱- [۱]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۷۶ و ۱۷۷، برگرفته از: ملطی، التنبیه و الرد، ص ۱۴.

زهری _ نام می برد و _ امام صادق _ علیه السلام را در طبقه پس از آنان قرار می دهد. او اصناف اهل سنت و جماعت را چنین برمی شمرد:

۱. آگاهان به ابواب توحید و دیگر اصول عقاید، مانند: معاد و نبوت؛

۲. ائمه فقه که خود بر دو دسته اند: اهل رأی و اهل قیاس؛

۳. کسانی که بر اخبار پیامبر احاطه دارند؛

۴. ادیبان، نحویین و صرفیین؛

۵. عالمان به وجوه قرائت قرآن و وجوه تقسیم آیات قرآن و تأویل آنها بر وفق مذاهب اهل سنت؛

۶. زهاد و عباد؛

۷. مرابطون و جهادگران؛

۸. عموم مردم شهرها که شعایر اهل سنت بر آنها غلبه دارد. (۱)

۲. تعداد فرقه ها

بیشتر ملل و نحل نویسان در آغاز کتاب های خود، به این حدیث نبوی اشاره کرده اند:

سَتَفْتَرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً النَّاجِيَةُ مِنْهَا وَاحِدَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَلَكَى. قِيلَ وَ مَنْ النَّاجِيَةُ؟ قَالَ: أَهْلُ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ. قِيلَ وَ مَا السُّنَّةُ وَ الْجَمَاعَةُ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ. (۲)

به زودی در میان امت من، هفتاد و سه فرقه پدیدار خواهند شد که تنها یکی از

ص: ۱۱

۱- [۱]. الفرق بين الفرق، صص ۳۰۰ _ ۳۰۳.

۲- [۲]. شهرستانی، ملل و نحل، بیروت، دارصعب، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۳.

آنها اهل نجاتند. پرسیده شد: نجات یابنده از آنها کیست؟ فرمود: اهل سنت و جماعت. بار دیگر پرسیده شد: اهل سنت و جماعت چه کسانی هستند؟ فرمود: آنچه ما برآئیم.

برخی از پژوهشگران در صحت این حدیث اشکال کرده و گفته اند: فرقه های اسلامی تحت حصر مشخصی داخل نمی شوند. (۱)

باید دانست که ملل و نحل نویسان، اختلاف های فقهی را مشمول حدیث یاد شده نمی دانند و تنها برحسب اختلاف در اصول عقاید، ۷۳ فرقه ترتیب می دهند و سپس اهل سنت و جماعت را فرقه ناجیه می دانند.

شهرستانی - چهار فرقه اصلی اسلامی را چنین معرفی می کند: قدریه (معتزله و اسلاف آنها)، شیعه، صفاتیه و خوارج. (۲) حال آنکه نوبختی چهار فرقه شیعه، معتزله، مرجئه و خوارج را اصول فرقه های دیگر می داند. (۳) سیوطی - نیز گروه های اهل حدیث را چنین می شمرد: مرجئی، ناصبی، متشیع، قدری، جهمی، خارجی، واقفی و غیره. (۴)

دقت و تأمل در آنچه مدارک موجود ملل و نحل را به عنوان ویژگی ها و شاخصه های اهل سنت مطرح کرده است و همچنین دقت در ارکان و اصول متعددی که به عنوان ارکان و اصول مذهب اهل سنت و جماعت معرفی شده اند، به خوبی بیانگر اختلاف و چنددستگی نویسندگان منابع است.

ص: ۱۲

۱- [۱]. عبدالرحمن بدوی، مذاهب الاسلامیین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۳۳.

۲- [۲]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵.

۳- [۳]. محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۱، ص ۱۸.

۴- [۴]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰۹. برگرفته از: تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۲۸.

از دیگر موارد ایراد حال در معرفی اهل سنت و شناساندن اصناف و طبقات آنان، آن است که این منابع در قرون اخیر و قرن ها پس از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نوشته شده اند و بر فرض آنکه معنا و مفهوم اهل سنت را در عصر نگارش خود تبیین کنند، از توضیح این اصطلاح در عصر امام صادق علیه السلام که در این تحقیق مورد نظر است، ناتوانند.

سومین ایرادی که از سوی نویسندگان مختلف اهل سنت مطرح شده است، آن است که هر نویسنده ای کوشیده است تا اهل سنت را برابر آنچه خود می پسندیده و مذهبی که خود به آن پای بند بوده است، معرفی کند و بشناساند و همین مسئله یکی از علل مهم چنددستگی و اختلاف منابع و مدارک مربوط به ملل و نحل است.

بنابر آنچه گذشت، چیزی که امثال بغدادی و شهرستانی و دیگران در تبیین واژه اهل سنت و شمردن اوصاف و اصناف آنان گفته اند، نمی تواند ملاک و معیار ما برای توضیح معنای «اهل سنت» در عصر امام صادق علیه السلام قرار گیرد.

حقیقت آن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، اختلافات سیاسی - عقیدتی گوناگونی بین مسلمانان رواج یافت و با پیدا شدن هر اختلافی، گروه و دسته ای سر بر آوردند و هر گروه، خود را اهل سنت و جماعت دانست، به گونه ای که به گفته شهرستانی در تقریر مذهب سنت و جماعت، علما و بزرگان نیز به حیرت افتادند.^(۱) همچنین سیوطی بر اختلاف آرای اهل حدیث و چنددستگی مذاهب آنان تأکید می کند.^(۲)

ص: ۱۳

۱- [۱]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۰۳؛ محمد بن عبیدالله، ابوالمعالی، بیان الادیان، ص ۲۹.

۲- [۲]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰۹، برگرفته از: تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۲۸.

احمد بن حنبل_ در قرن سوم، اصول و قواعد خاصی را ملاک اهل سنت قرار داد و فرقه‌هایی مانند معتزله، مرجئه، قدریه و غیره را از دامنه شمول اهل سنت خارج کرد و حال آنکه به طور قطع در دوران امام صادق علیه السلام، آنان نیز به اهل سنت و جماعت موسوم و موصوف بوده اند.^(۱) حتی برخی اصول به طور قطع در قرن اول مطرح نبود تا چه رسد به اینکه اصل باشد (همانند اعتقاد به خلافت خلفای راشدین).^(۲)

۳. ملاک تعیین اهل سنت

برای آنکه بدانیم در عصر امام صادق علیه السلام به چه گروهی اهل سنت گفته می‌شد و چه ملاک و معیاری، آن را از دیگر گروه‌ها متمایز می‌ساخت، لازم است تاریخ اسلام از آغاز تا دوران آن امام را بررسی و گروه‌های عمده و مطرح در آن دوران را شناسایی کنیم و معیار تشخیص آن گروه‌ها را معین سازیم.

بررسی تاریخ اسلام نشان می‌دهد که اساس اختلاف گروه‌ها و اولین عقیده‌ای که در عمل، امت اسلامی را به دو گروه تقسیم کرد، اختلاف در جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۱۴

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. جعفر سبحانی، بحوث مع اهل السنه و السلفیه، مکتبه الاسلامیه، ص ۲۴.

شهرستانی هنگام شمارش اختلاف هایی که پس از اسلام پدید آمد، اختلاف های زمان پیامبر، اختلاف در اعزام سپاه اسامه، اختلاف در وفات پیامبر و اختلاف در مکان دفن پیامبر را به ترتیب، اختلاف اول تا چهارم می داند و اختلاف در امامت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان پنجمین اختلاف برمی شمارد.^(۱)

به یقین، آثار و اهمیت اختلاف پنجم بسیار گسترده تر و بیشتر از اختلاف های دیگر است و چه بسا در برابر این اختلاف، چندان اختلاف مهمی به شمار نیایند.

می توان گفت منشأ اصلی تمامی اختلاف ها و گروه بندی ها که اختلاف های دیگر را در پی آورد، اختلاف در امامت و جانشینی پیامبر بود. شهرستانی در این باره می گوید:

اختلاف پنجم اختلاف در امامت است که بزرگ ترین اختلاف بین امت اسلام بود؛ زیرا هیچ گاه شمشیری در اسلام، همانند شمشیری که برای نزاع بر امامت و رهبری در هر زمان کشیده شده، از نیام خود خارج نگردید.^(۲)

چندین مدرک دیگر هم به اختلاف در امامت و پی آمدهای آن، همانند تقسیم شدن امت اسلام به گروه های مختلف اشاره کرده اند. در ادامه، سخنان چند تن از صاحب نظران برجسته را می آوریم:

الف) بغدادی:

ص: ۱۵

۱- [۱]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۴.

۲- [۲]. همان، ص ۲۷.

امامت بر امت واجب است؛ زیرا امام، قضات و ائمه را منصوب، حدود و ثغور آنان را محافظت می کند و سپاه آنها را رهبری و مظلوم را در برابر ظالم یاری می دهد. نزد اهل سنت و جماعت، راه اختیار و انتخاب امام آن است که امام به اجتهاد و آرا انتخاب می شود و پیامبر بر امامت و جانشینی علی علیه السلام تصریح کرده است... اهل سنت به برتری ابوبکر، عمر و علی علیه السلام اعتقاد دارند، جز آنکه در تفضیل بین علی و عثمان اختلاف دارند.^(۱)

ب) ابن حزم:

طوائفی از خوارج، طوائفی از معتزله، برخی از مرجئه و تمامی روافض عقیده دارند که امامت مفضول صحیح نیست و حال آنکه برخی از خوارج، معتزله و مرجئه و تمام زیدیه و جمیع اهل سنت اعتقاد دارند که امامت مفضول بر فاضل جایز است.^(۲)

ج) فاضل مقداد:

امامیه قائلند که برای تعیین امام راهی جز نص نیست؛ زیرا به اعتقاد ما، عصمت از شرایط امامت است و این شرط بر کسی جز خداوند آشکار نیست. اهل سنت عقیده دارند که هرگاه امت با شخصی بیعت کرد و او نیز بر امور مردم چیره شد، امام می گردد.^(۳)

د) ابوالفتح بن مخدوم حسینی:

اصل امامت از اصولی است که عقلاً واجب است و فریقین بر آن اتفاق دارند. آنچه مورد اختلاف بین دو گروه است، روش تعیین و نصب امام است. اهل سنت عقیده دارند که نصب امام بر بندگان واجب است و شیعه معتقد است که

ص: ۱۶

۱- [۱]. الفرق بین الفرق، ص ۳۴۰.

۲- [۲]. ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت، دارالجیل، ج ۵، ص ۵.

۳- [۳]. فاضل مقداد، شرح باب حادی عشر، صص ۴۳ و ۴۴.

صحابه اجماع دارند که نصب امام پس از ختم نبوت واجب است، بلکه از مهم ترین واجبات است. این وجوب نزد ما اهل سنت و جماعت سمعی است؛ یعنی به جهت تواتر و اتفاق مذکور است و بسیاری دیگر، آن را عقلی می دانند. (۲)

از آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت اختلاف اصلی اهل سنت و شیعه در قرون اولیه و تا زمان امام صادق علیه السلام، اختلاف در امامت و جانشینی پیامبر است. اهل سنت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام اعتقاد دارند و شیعیان، علی علیه السلام را امام اول و جانشین پیامبر می دانند. برخی از نویسندگان معاصر نیز با توجه به همین ملاک، آن را مطرح ساخته اند. (۳)

در پایان، آنچه را نویسنده کتاب تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام (۴) تصریح و گفتار ما را تأیید می کند، در پی می آوریم:

ص: ۱۷

۱- [۱]. ابن مقدم، مفتاح الباب، آستان قدس رضوی، ص ۱۸۰، ۱۳۷۲.

۲- [۲]. احمد بن حجر هیشمی، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ص ۱۵. ابن حجر در ملاک دیگری که آن را مورد اتفاق جمیع اهل سنت و جماعت می داند، می گوید: «تزکیه تمامی صحابه و اثبات عدالت برای آنها و خودداری از سرزنش آنان بر هر مسلمان واجب است». الصواعق المحرقة، ص ۳۱۵.

۳- [۳]. برای مثال، نک: محمد رضا حسینی جلالی، نظرات فی تراث الشیخ المفید، ص ۴۲؛ رسول جعفریان، مناسبات فکری معتزله و شیعه، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۱.

۴- [۴]. این کتاب به مرتضی بن داعی حسنی رازی منسوب است و یکی از دو کتاب فارسی، در فن ملل و نحل و شرح مقالات و آرای دیانات است که از دوره پیش از استیلای مغول باقی مانده است. کتاب دوم در این زمینه بیان الادیان است. بیان الادیان نزدیک به یک قرن پیش از تبصره العوام تألیف شده، ولی تبصره العوام از دو جهت مهم تر است: ۱. تفصیل مطالب؛ ۲. قدیمی ترین اثر شیعیان در این زمینه است. مقدمه ناشر بر تبصره العوام، به تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر.

بدان که اصل این هفتاد و سه فرقت، دوتاست و هر یک را دو نام است: یکی، محمود و دیگر، مذموم.

اصل اول، قومی که ایشان خود را اهل سنت و جماعت خوانند. این نام محمود است و خصم ایشان را نواصب خوانند و این نام مذموم است.

اصل دوم، قومی که ایشان خود را شیعه و اهل ایمان خوانند و خصم، ایشان را روافض خوانند و این اسم نزد خصم، اسم ذم است.

پس ایشان که گویند امام بعد از رسول، ابوبکر بود، خود را اهل سنت و جماعت خوانند و این قوم که گویند امام بعد از نبی، علی علیه السلام بود، خود را اهل ایمان و شیعه خوانند.^(۱)

نتیجه آنکه اهل سنت در زمان امام صادق علیه السلام بر همه گروه های غیر از شیعه، جز خوارج که به خلافت خلفای راشدین اعتقاد نداشتند، اطلاق می گردید. بنابراین، تمامی گروه های مرجئه، معتزله، قدریه، جبریه، متصوفه و بسیاری دیگر، همه از مصداق های اهل سنت بوده اند که سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با آنها بررسی شده است. هرچند بعدها و به ویژه در زمان احمد بن حنبل، مذهب اهل سنت و جماعت، معنای خاص تری پیدا کرد و در برابر گروه هایی همچون مرجئه، معتزله و غیره قرار گرفت.

باید دانست که اهل سنت گاهی در مقابل اهل رأی و قیاس نیز به کار می رود که در این صورت، اهل سنت، شاخه ای از اهل تسنن و در برابر شاخه اهل قیاس می باشد که از تقسیمات داخلی اهل تسنن است.

ص: ۱۸

۱- [۱]. مرتضی بن داعی حسنی رازی، تبصره العوام، ص ۲۸.

در بررسی سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت، برخورد ایشان با مردم، خلفا و دانشمندان را در بخشی جداگانه بررسی کرده ایم. از همین رو، نوشتار حاضر از چهار بخش تشکیل شده است: سیره علمی امام صادق علیه السلام؛ سیره سیاسی امام صادق علیه السلام؛ سیره اجتماعی امام صادق علیه السلام و همراه با برنامه سازان. هر یک از این بخش ها نیز به تناسب، فصل های مختلف دارد.

سیره علمی امام صادق علیه السلام، مهم ترین عنصر در سیره آن حضرت است؛ زیرا آن امام بزرگوار بر تبیین و نشر علوم دینی تأکید فراوان می ورزید. آنچه امام را بدین شیوه وامی داشت، ضرورت تبیین حقیقت دین و پاک سازی آن از بدعت ها و انحراف هایی بود که به تدریج دامن گیر شریعت اسلام می شد.

تحقیق در تاریخ ملل و نحل اسلامی و سیر تاریخی آنها، ما را بدین نتیجه رهنمون می سازد که مهم ترین گروه ها و نحله های کلامی _ عقیدتی، همچون مرجئه، قدریه، جبریه و معتزله در دوران امام صادق علیه السلام تکون یافتند و پایه های مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت در همین زمان بنا نهاده شد.

غلاط، خوارج، زنادقه و اهل کتاب نیز در عصر امام صادق علیه السلام، فعالیت های علمی و سیاسی فراوان داشتند و آن حضرت با این گروه ها برخوردی مناسب و شایسته داشت، ولی به دلیل اینکه پرداختن به نحله های یاد شده از موضوع این پژوهش بیرون است، به آنها نمی پردازیم.

امام صادق علیه السلام بیشترین نقش را در تبیین معارف اسلامی شامل حدیث، فقه، کلام، تفسیر و... ایفا کرده است. آن بزرگوار در این زمینه که به دلیل شرایط اجتماعی - سیاسی آن دوران، فعالیت اصلی ایشان را تشکیل می داد، اصولی را در نظر داشت و از سیاست مشخصی برای انجام فعالیت های علمی - فرهنگی خود بهره می برد. این اصول و سیاست های کلی بر چند گونه بود:

۱. اصولی که تنها به شیعیان مربوط می شد؛ همانند معیارهایی که امام در صورت تعارض اخبار و نیاز به ترجیح یکی بر دیگری، به اصحاب آموزش داده است و نیز مانند ارجاع بعضی از اصحاب به برخی دیگر.

۲. اصول و ضوابطی که امام در مورد اهل سنت، بیان کرده است؛ همانند تأکید امام بر الهامی بودن علوم خود و پیوستگی علمی او به علوم امامان پیشین و رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایشان را از هر گونه استفاده علمی از عالمان روزگار خود بی نیاز می ساخت.

۳. خطوط کلی که به گونه ای عام می فرمود و اختصاص به یکی از فریقین نداشت، بلکه شامل هر دو گروه می گشت؛ مانند تأکید امام بر نوشتن احادیث و علوم.

دسته اول از موضوع بحث ما خارج است و ما تنها به دسته دوم و سوم می پردازیم. به طور کلی این خطوط را می توان چنین برشمرد:

این ویژگی، بیش از همه مسائل دیگر مورد توجه امام صادق علیه السلام بود. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، رفته رفته شخصیت والای علمی اهل بیت علیهم السلام نزد عموم فراموش شد. سیاست حاکم نیز بر محور شخصیت علمی اهل بیت علیهم السلام که از دیگر بزرگان و علما متمایز بودند، استوار بود و می کوشید این عقیده را تثبیت و ترویج کند که اهل بیت علیهم السلام نیز همانند دیگر دانشمندان، به حضور در درس دیگران نیاز دارند و باید از راه آموختن فضیلت های علمی، خود را بارور سازند.

در عصر امام صادق علیه السلام، آن بزرگوار با این مشکل و سیاست که هیئت حاکمه از مدت ها پیش دنبال می کرد، روبه رو بود. مبارزه با این انحراف عقیدتی برای امام صادق علیه السلام بیش از دیگران اهمیت داشت؛ زیرا آن بزرگوار، فعالیت خود را در بخش علم و به ویژه فقه متمرکز کرده بود و برای انجام این نقش، نخست باید جایگاه ویژه خود را در علوم به دیگران می فهمانید. در واقع، مهم ترین کار این بود که امام، اصل بی نیازی خود را از معارف بشری به دیگران بقبولاند و سپس دیگر مسائل را همانند فرع و نتیجه آن اصل مهم قلمداد کند. بزرگان اهل سنت گمان می کردند امام نیز همچون آنان به حضور در مجلس درس استادان فن نیاز دارد و به ویژه در زمینه نقل روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اصل و پایه علوم دینی آن عصر به شمار می آمد، به شنیدن حدیث از مشایخ حدیث نیازمند است و باید در احادیث خود، سلسله اسناد را ذکر کند. در این میان، می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

۱. یحیی بن سعید_ از بزرگ ترین محدثان و رجالِ اهل سنت است که در بیشتر کتاب های رجال و حدیث اهل سنت، نظرات او ملاک توثیق روات یا جرح آنان است.^(۱) وی از عالمان معاصر امام صادق علیه السلام بوده و روایت هایی نیز از ایشان شنیده است.

یحیی بن سعید می گوید: جعفر بن محمد علیه السلام، حدیث طویلی در مورد حجّ بر من املا کرد، ولی من روایت هایی را که از طریق مجالد_ به رسول خدا صلی الله علیه و آله ختم شود، بیشتر می پسندم.^(۲)

ملاحظه می شود که اولاً یحیی بن سعید گمان می کند روایت هایی که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند، به آوردن اسناد و واسطه های نقل نیاز دارد و امام نمی تواند بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدیث نقل کند. ثانیاً او روش نقل روایت امام صادق علیه السلام را تضعیف کرده و می گوید طریق مجالد را بیشتر می پسندد.

ذهبی در ردّ سخن یحیی بن سعید چنین می گوید:

این نظر (ضعیف دانستن امام صادق علیه السلام و ترجیح مجالد بر او) از خطاهای فاحش یحیی بوده است و تمامی ائمه رجال اتفاق دارند که جعفر علیه السلام، از مجالد موثق تر است.^(۳)

ص: ۲۳

۱- [۱]. نک: ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر، بی تا؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، حیدرآباد ۱۳۲۹ ه. ق، لسان المیزان و برخی دیگر.

۲- [۲]. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۶، ص ۲۵۶.

۳- [۳]. همان.

وی سپس گفته های دیگر بزرگان اهل سنت، مانند: اسحاق بن حکیم، شافعی، یحیی بن معین، اباحاتم و دیگران را مبنی بر ثقه بودن امام صادق علیه السلام شاهد می آورد و در پایان چنین نتیجه می گرد:

جعفر علیه السلام ثقه و صدوق است و از سهیل و ابن اسحاق موثق تر است، ولی در ثبت همانند شعبه نیست، بلکه هم ردیف ابن اَبی ذئب و مانند او است. (۱)

ملاحظه می شود که دفاع ذهبی از امام صادق علیه السلام و نیز دیدگاه هایی که وی از قول دیگر معاصران امام صادق علیه السلام نقل می کند، بر یک اصل کلی اتفاق دارند و آن، مقایسه امام صادق علیه السلام با دیگر راویان است. آنان سخن یحیی بن سعید را یک اشتباه مصداقی دانسته اند که وی در عدم توثیق امام صادق علیه السلام به خطا رفته است و حال آنکه اصل مسئله خطاست و منزلت خود این افراد بسیار کمتر از آن است که درباره توثیق امام صادق علیه السلام نظر دهند.

۲. حفص بن غیاث می گوید: چون به عبادان (۲) رفتم، جمعی از بصریون گرد من جمع شدند و پس از تقاضای حدیث گفتند: از سه نفر نزد ما حدیث نگوی: اشعث بن عبدالملک؛ عمرو بن عبید؛ جعفر بن محمد. (۳)

۴. سالم بن اَبی حفصه پس از رحلت امام باقر علیه السلام، برای تعزیت به حضور امام صادق علیه السلام آمد و در سخنان خود چنین اظهار داشت که امام باقر علیه السلام فرد بی نظیری بود که بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد و پس از او شخصی وجود ندارد که بدون واسطه، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را

ص: ۲۴

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. آبادان فعلی که نزدیک بصره واقع شده است.

۳- [۳]. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷.

نقل کند. امام صادق علیه السلام پس از مدتی سکوت، حدیثی قدسی نقل فرمود و آن را به خداوند متعال نسبت داد. سالم بن ابی حفصه پس از شنیدن آن حدیث، از محضر امام خارج شد و نزد دوستان خود چنین گفت: ما ابوجعفر علیه السلام (امام باقر علیه السلام) را به دلیل نقل بدون واسطه حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ می شمردیم، حال ابوعبدالله علیه السلام (امام صادق علیه السلام)، بدون واسطه از خداوند، حدیث نقل می کند. (۱)

در چنین فضایی، امام صادق علیه السلام، علم خود را میراثی الهی می دانست که از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران گرامی اش به او رسیده و شخصیت علمی او بسیار والاتر از آن است که با برخی بزرگان و فقهای آن زمان مقایسه و با ملاک و معیار آنان سنجیده شود.

احادیث مختلفی از امام در مورد گستردگی علمشان و الهامی بودن آنها در دست است و افزون بر آن، عقل نیز بر لزوم خطاناپذیر بودن علم امام دلالت می کند؛ زیرا علم بر دو قسم است: الهامی و کسبی. در علم کسبی، خطا و صواب راه دارد و اجتهاد علما با یکدیگر متفاوت است. چنانچه علم امام کسبی باشد، در آن نیز خطا راه پیدا می کند و از آنجا که مردم تابع ائمه اند و از آنان پیروی می کنند، شریعت دارای خطا و نقص خواهد شد. حال آنکه خداوند، عمل به شریعت واقعی را می خواهد. پس ناگزیر است آن را به وسیله افرادی که از خطا و اشتباه و اختلاف بری باشند، بیان کند. (۲)

ص: ۲۵

۱- [۱]. حلیه الأبرار، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- [۲]. محمدحسین مظفر، الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۲.

از امام صادق علیه السلام در مورد غیر اکتسابی بودن علمشان تعبیرهای مختلفی وجود دارد:

(الف) ایشان گاهی خود را عالم به کتاب دانسته اند و چون کتاب الهی شامل همه مسائل است، علم امام نیز جامع و کلی خواهد بود. (۱)

(ب) گاهی امام صادق علیه السلام خود را عالم به اسم اعظم معرفی می فرمود؛

(ج) گاهی چنین می فرمود که به دلیل علم داشتن به اسباب، به مسببات و مسائل علم دارند؛

(د) گاهی به نزول ملائکه و جبرئیل بر خود اشاره معرفی می کرد؛

(ه) گاهی خود را وارث علوم انبیای الهی معرفی می فرمود؛

(و) و گاهی خود را وارث علوم پیامبر معرفی می کرد.

امام صادق علیه السلام بر این مسئله تأکید فراوان می کرد؛ زیرا در آن عصر، روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت بزرگی محسوب می گشت و چنانچه فردی بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از صحابه حدیثی شنیده بود، این فضیلت دو چندان می شد.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، امت اسلامی برای گرفتن حدیث، به هر صحابی و تابعی که حتی یک ماه یا کمتر، رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اصحاب او را

ص: ۲۶

۱- [۱]. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم، نشر ادب حوزه، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۳۰؛ علامه محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۵؛ کلینی، اصول کافی، ترجمه: حسن مصطفوی، تهران، بنیاد رسالت، ج ۱، ص ۳۸۱.

دیده بود، مراجعه می کردند، ولی از اهل بیت علیهم السلام که مهبط وحی بودند، اعراض کردند.^(۱)

امام صادق علیه السلام بسیار می کوشید که این باور و بینش نادرست را از اذهان بزداید. از همین رو، بر این مسئله تأکید ورزیده است و در حدیثی می فرماید:

إِنَّ حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي، حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي، حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدِيثُ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ^(۲)

امام با بیان این حدیث، قاعده ای کلی ارائه فرموده است که اگر در مواردی نیز به صراحت، اسناد حدیث خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نکرد، برابر همین قاعده، احادیث او، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده شود.

برخی نویسندگان متأخر کوشیده اند که برخی از تابعین را به عنوان مشایخ حدیث امام صادق علیه السلام معرفی کنند و از افرادی همچون: _نافع_، _عطاء_، _عروه بن_

ص: ۲۷

۱- [۱]. بحوث فی الممل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲- [۲]. محمد بن نعمان مفید، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ق، ارشاد، ص ۲۷۴؛ طبرسی، اعلام الوری، کتاب خانه اسلامی، ۱۳۲۸ ق، ص ۲۷۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۳؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۹۲. برای آگاهی از احادیث مفصل دیگر در این زمینه نک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۰ و ج ۲۶، ص ۱۵۸؛ أمالی مفید، ص ۷۱.

زبیر و زهری نام برده اند. (۱) برخی نیز گفته اند: امام در جلسه درس عکرمه (۱۰۳ م.) و عطاء بن ابی رباح (۱۱۴ م.) و عبدالله بن ابی رافع شرکت می جست. (۲)

ابوزهره، قاسم بن محمد بن منکدر را که یکی از فقهای سبعة مدینه بود، از مشایخ حدیث امام صادق علیه السلام می داند. (۳) البته افزون بر رد این مطلب از سوی امام صادق علیه السلام، منابع تاریخی نیز حضور ایشان را در مجالس حدیث مشایخ یاد شده، تأیید نمی کند و منابع رجال اهل سنت نیز به این مطلب اشاره نکرده اند. (۴) همچنین برخی از مشایخ مذکور مانند: محمد بن منکدر و زهری به حضور امام باقر علیه السلام رسیده و از ایشان حدیث شنیده اند؛ حال چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش که استاد آن دو بوده است، استفاده نکند و از دو شاگرد ایشان حدیث بشنود؟ (۵)

بررسی تاریخی نشان می دهد نسبت دادن این مطلب که امام صادق علیه السلام از زهری که از یاران بنی امیه و در خدمت آنان بوده، حدیث شنیده باشد، ناشی از یک اشتباه است؛ بدین ترتیب که نام یکی از شاگردان زهری، جعفر بوده است و برخی گمان کرده اند که مقصود، امام صادق علیه السلام بوده است. (۶)

ص: ۲۸

۱- [۱]. برای توضیح بیشتر نک: محمد ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، بیروت، دارالفکر العربی، ج ۲، ص ۲۶.

۲- [۲]. امام صادق علیه السلام، ص ۱۵۰.

۳- [۳]. همان، ص ۸۷.

۴- [۴]. الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۲۶.

۵- [۵]. همان.

۶- [۶]. همان.

این گفته نیز که امام صادق علیه السلام از عروه بن زبیر (۹۲م.) حدیث شنیده باشد، با واقعیت سازگار نیست؛ زیرا عروه از کذابان و جاعلان مشهور است که با جعل حدیث به امویان و معاویه تقرب بسیار پیدا کرد و در مواقع لازم، با جعل احادیث دروغین به یاری آنان شتافت. (۱)

امام صادق علیه السلام درباره معرفی خویش به عنوان وارث علم پیامبر می فرماید:

عجیب است که مردم می گویند تمامی دانش خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته و از این طریق هدایت شده اند، ولی از سوی دیگر، عقیده دارند که ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علم او را فرا نگرفته و هدایت نشده ایم و حال آنکه ما اهل بیت و ذریه او هستیم؛ وحی در خانه های ما نازل گشت و سپس به دیگران رسید و این محال است که دیگران هدایت شوند و ما به این فضیلت نرسیم. (۲)

همچنین امام صادق علیه السلام، پیوستگی علمی ائمه علیهم السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین تبیین می کند:

برخی گمان می کنند از فقها و علما هستند و تمامی آنچه را امت اسلام بدان نیاز دارد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته اند و حال آنکه آنان تمامی دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله را اخذ نکرده اند؛ زیرا در مواردی نمی توانند پاسخی صحیح به مردم که از حلال و حرام الهی جويا شده اند، ارائه دهند و چون شرم دارند که مردم آنان را نادان بشمرند و به معادن حقیقی علم رهنمون شوند، به کاربرد رأی و قیاس در دین خدا روی آورده و به بدعت گرفتار

ص: ۲۹

۱- [۱]. همان، ص ۲۷.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۸.

شده اند. سوگند به خدا! که دشمنی و حسد آنان را باز می دارد که از ما طلب علم کنند. (۱)

ز) گاه امام بر علم حاصل از «جامعه علی بن ابی طالب» و «مصحف فاطمه علیها السلام» تأکید می کرد. (۲)

ابی شیبه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر جامعه که به املائی پیغمبر و دست خط علی علیه السلام باشد، گم گشته و نابود است. جامعه برای کسی جای سخن باقی نگذاشته است؛ به گونه ای که علم حلال و حرام در آن است. همانا اصحاب قیاس، علم را به وسیله قیاس دنبال کردند. از این رو، از راه حق دورتر شدند. بی گمان، دین خدا با قیاس درست نمی شود.

همان گونه که از حدیث برمی آید، امام دانش افرادی همچون ابن شبرمه را در برابر علمی که از «جامعه» حاصل شده است، گمراه کننده و نابود شده می دانند و در توضیح «جامعه» می فرماید: آن کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام املا کرده و آن بزرگوار با خط خود نوشته اند. سپس در پایان از قیاس نام می برد و آن را غیر قابل استفاده در دین خدا می داند.

در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام از «مصحف فاطمه علیها السلام» یاد کرده و می فرماید:

در آن چیزی از حلال و حرام وجود ندارد، بلکه علم به پیش آمدهای آینده در

ص: ۳۰

۱- [۱]. همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- [۲]. برخی از عالمان اهل سنت نیز علم از راه جفر را پذیرفته اند؛ مانند ابوزهره در کتاب الامام الصادق علیه السلام، ص

مقصود امام از بیان روایت های بالا آن است که مردم بدانند بین علم ائمه علیهم السلام و علم دیگران تفاوت اساسی وجود دارد و ائمه علیهم السلام با برخورداری از منابع و مدارک معتبر و الهی که صواب و خطا در آن راه ندارد، از دیگران و علم آنان بی نیازند. همچنان که آن حضرت در روایتی به این نکته تصریح می فرماید. (۲)

ح) همچنین امام صادق علیه السلام با تأکید بر بی نیازی ائمه علیهم السلام به پرسش از دیگران، می فرماید:

در مواردی که ائمه علیهم السلام چیزی را از مردم می پرسند، برای احتجاج و الزام خصم است. (۳)

ط) گاهی امام برای شناساندن شخصیت والای علمی خویش، تفاوت خود با دیگر بزرگان و علما را یادآور می شد:

پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من بپرسید. به یقین، پس از من کسی مانند من برای شما سخن (حدیث) نمی گوید. (۴)

ص: ۳۱

۱- [۱]. همان، ص ۳۴۷.

۲- [۲]. همان، ص ۳۴۹؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴- [۴]. همان، ج ۴۷، ص ۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷.

ی) امام صادق علیه السلام در موارد بسیاری با پیش گویی حوادث آینده یا آگاه ساختن اشخاص از گذشته آنها و راه های دیگر، علم الهی و الهامی خود را به دیگران نشان می داد. (۱)

۲. کتمان اسرار و پنهان داشتن عقاید

دومین اصل و ویژگی سیره علمی امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت، کتمان اسرار و پنهان داشتن عقاید شیعه است. آن بزرگوار به دلایل بسیاری از جمله نبود فهم بالا و نیز برای حفظ جان شیعیان و جلوگیری از ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی، همواره به شیعیان و یاران خود سفارش می فرمود که عقاید خود را پنهان دارند و آنچه را اهل سنت نمی پذیرند، در حضور آنان روایت نکنند، بلکه تنها آنچه را آنها می پسندند، بر زبان آورند.

این اصل در دوران حیات امام و یارانش به روش های مختلف اجرا می شد؛ گاهی امام در پاسخ به افراد مختلف، براساس شخصیت و ظرفیت سؤال کننده، پاسخ های متفاوت ارائه می کرد؛ گاهی اصحاب را به کتمان اسرار فرا می خواند یا آنکه هنگام بیان برخی مطالب، احتیاط فراوان به خرج می داد تا بیگانه ای از آن آگاه نگردد.

در این زمینه، احادیث فراوانی وارد است که به چند مورد اشاره می شود:

ص: ۳۲

۱- [۱]. نک: دلائل الامامه، ص ۱۲۳؛ اعلام الوری، ص ۲۷۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۲.

الف) _داوود رقی_ می گوید: «بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و احکام وضو را از امام پرسیدم. ایشان پاسخ مرا داد و گفت: هر کس سه بار صورت یا دست های خود را بشوید، وضویش باطل می شود».

چندی بعد، _داوود بن زربی_ به حضور امام رسید و احکام وضو را از ایشان پرسید. امام پاسخ داد: صورت و دست های خود را سه بار بشوید؛ (یعنی مطابق عقیده اهل سنت) و چنانچه کمتر از این باشد، وضو صحیح نخواهد بود. داوود رقی که از پاسخ امام متعجب گشته بود، از سوی ایشان به آرامش دعوت شد.

ابن زربی از یاران امام صادق علیه السلام بود و چون نزد _منصور_ از او بدگویی کرده و او را شیعه دانستند، منصور تصمیم گرفت او را زیر نظر گیرد، ولی داوود بن زربی که به دستور امام همانند عامه وضو می گرفت، از خطر نجات یافت. منصور، داوود را فراخواند و با تقدیر از او، به وی گفت برخی علیه تو گزارش داده اند، ولی گزارش آنان نادرست بوده است.

پس از این ماجرا، دلیل تدبیر امام که به داوود گفته بود همانند عامه وضو بگیرد، بر وی آشکار شد. از این رو، به حضور امام رفت و از ایشان تشکر کرد. امام به داوود بن زربی گفت که داوود بن رقی را از آنچه برایش پیش آمده، آگاه سازد تا شک و تردید او نیز برطرف گردد. سپس به وی توصیه کرد که از این پس، همچون شیعه وضو سازد. (۱)

ص: ۳۳

ب) امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی، از طریق فرزند زراره به او پیام داد:

من برای دفاع از تو، تو را مورد نکوهش قرار می دهم؛ زیرا مردم و دشمن، هرکس را که به ما نزدیک شود، آزار می دهند و او را بر دوستی ما نکوهش می کنند. من نیز به تو عیب می گیرم؛ زیرا کسی هستی که به دوستی ما و میل به ما مشهور گشته ای. دوست دارم که با عیب گرفتن از تو، شرّ دشمن را از تو کوتاه سازم. (۱)

ج) همچنین معاذ بن مسلم نحوی از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «آن حضرت به من گفت: شنیده ام در مسجد می نشینی و فتوا می دهی. پاسخ دادم: آری و تصمیم داشتم که از شما پیرسم که چون در مسجد می نشینم، گاهی افرادی که می دانم از دوستان شما هستند، به من مراجعه می کنند و من نیز براساس آنچه از شما می دانم، به آنان پاسخ می دهم و گاهی شخصی که او را نمی شناسم و نمی دانم کیست، نزد من می آید و من در پاسخ او، گفته شما را در ضمن گفته های دیگران بیان می کنم و نظر شما را همچون نظری بین نظرات دیگران قرار می دهم. امام روش او را تأیید کرد و فرمود: «من نیز چنین عمل می کنم!»

د) سدیر می گوید من، ابوبصیر، داوود بن کثیر و یحیی بزاز در مجلس امام نشسته بودیم. آن بزرگوار در حالی که به شدت نگران بود، نزد ما آمد و فرمود:

از کسانی که گمان می کنند ما عالم به غیب هستیم تعجب می کنم. سوگند به خدا که جز خداوند کسی آگاه به غیب نیست. گاهی کنیز من در منزل، مخفی می شود و من نمی دانم که در کدام یک از اتاق ها است. پس چگونه به غیب

ص: ۳۴

سَدیر می گوید: پس از آنکه مجلس خلوت شد و دیگران رفتند، من و ابوبصیر و مَیسِر به حضور امام رسیدیم. آن حضرت تأکید فرمود که ما عالم به تمام «علم الکتاب» هستیم و بر این مطلب بسیار تأکید کرد و علم خود را در مقابل علم آصف بن برخیا، همانند دریا در مقابل قطره دانست. (۱)

همان طور که از روایت معلوم می شود، دلیل آنکه نخست، امام علم به غیب را از خود نفی کرد، به جهت تقیه بوده است یا دست کم به سبب شیعیان غلات بود که به امام نسبت الوهیت و خدایی می دادند.

ه) سیف تمار روایت می کند که به همراه امام صادق علیه السلام در حجر بودیم. آن حضرت به ما فرمود: آیا کسی مراقب ماست؟ با همراهان نگاهی به راست و چپ انداختیم و پاسخ دادیم: خیر، هیچ کس مراقب ما نیست. امام فرمود: سوگند به خدای کعبه و پس از سه بار سوگند، ادامه داد: چنانچه من در برابر حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام قرار گیرم، به آن دو خبر می دهم که آگاه تر از آن دو هستم و آنان را به چیزی که نمی دانند خبر می دهم. (۲)

احادیث متعدد دیگری نیز از مدارک مختلف و با اسناد گوناگون در این زمینه وجود دارد. (۳)

۱- [۱]. ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۶؛ دلائل الامامه، ص ۱۳۲.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹۸.

امام صادق علیه السلام به گونه ای عمل نمی کرد که به عنوان پیشوای یک فرقه خاص، مورد اعتنای همان گروه باشد و دیگر گروه ها و مذاهب توجهی به ایشان نداشته باشند. انتساب آن بزرگوار به رسول خدا صلی الله علیه و آله، برخورداری از علم فراوان، اخلاق نیک و بسیاری عوامل دیگر، سیره آن حضرت را که می کوشید به عنوان یک پیشوای دینی، مرجع همه گروه ها و فرقه ها باشد، تقویت می کرد. در ادامه، به روایاتی در این زمینه اشاره می شود:

الف) در مدارک متعددی وارد است که امام صادق علیه السلام در موسم حج در جایگاه مشخصی می نشست و عموم مردم پاسخ مسائل مختلف خود را از امام می شنیدند. ابّهت و جلوه این منظره تا بدان جا بود که ابن ابی العوجاء و برخی دیگر از هم فکران زندیق او، از دیدن اقبال مردم به امام ناراحت و نگران شده و در صدد پراکنده کردن مردم از گرد آن بزرگوار برآمدند؛ هرچند که موفق نشدند. (۱)

ب) زکریا بن ابراهیم می گوید: من فردی نصرانی بودم که پس از توفیق تشرّف به اسلام به حج رفتم و در آنجا به حضور ابا عبدالله علیه السلام رسیدم و مشاهده کردم آن حضرت در منی نشسته و مردم گرد او حلقه زده اند و پاسخ مسائل خود را می شنوند. (۲)

ص: ۳۶

۱- [۱]. نک: اعلام الوری، ص ۲۸۱؛ ارشاد، ص ۳۰۰؛ عبدالمطلب بن محمد اعرج، کنزالفوائد، ص ۲۲۰؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۳ و ج ۱۰، ص ۲۰۹.
۲- [۲]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۵.

ج) فردی از عامّه می گوید: من در مجالس امام صادق علیه السلام حاضر می شدم. سوگند به خدا مجلسی با شکوه تر و با رونق تر از مجلس ایشان ندیدم. (۱)

د) در مواردی نقل شده است که برخی اصحاب هنگام مراجعه به منزل امام دیده اند که در خانه او گروه بی شماری نشسته اند و کمتر، جایی برای دیگران وجود دارد. (۲)

ه) در ایامی که آن حضرت به عراق سفر می کرد، به گرمی از ایشان استقبال می شد. از برخی یاران امام نقل شده است که وقتی در حیره قصد داشتند به حضور او برسند، به دلیل کثرت ازدحام تا سه روز نتوانستند تا آنکه در روز چهارم به حضور امام رسیدند. (۳) همچنین هنگام مراجعه امام به مدینه، علما و بزرگان اهل سنت هم او را بدرقه و مشایعت می کردند. (۴)

و) کثرت مراجعه مردم به امام صادق علیه السلام و ارتباط آنان با وی تا آن اندازه بود که منصور از روی آوردن مردم به او نگران گشت و از ابوحنیفه خواست مناظره ای با امام ترتیب دهد و با طرح پرسش های پیچیده او را شکست دهد تا از ابهت او در دیدگاه مردم کاسته شود، ولی این مناظره، شخصیت والای علمی امام را بیشتر نمایان ساخت. (۵)

ص: ۳۷

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰؛ دلائل الامامه، ص ۱۳۷؛ محمدباقر دهدشتی، الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۹۱.

۳- [۳]. الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۷۴؛ عبدالکریم بن طاوس، فرحه الغزی، ص ۴۱.

۴- [۴]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۹.

۵- [۵]. همان، ص ۲۱۷.

۴. نهی از قیاس

در روزگار امام صادق علیه السلام به دلیل سیطره خلفای عباسی و رونق یافتن مذاهب اهل سنت، بهره‌گیری از قیاس در مسائل دین گسترش فراوان یافت و در عراق مکتبی به نام مکتب «رأی و قیاس» در برابر مکتب «سنت» قد برافراشت. امام به بهترین و کامل‌ترین شکل با اندیشه رأی‌گرایی افراطی مقابله کرد. ابوحنیفه، شاخص‌ترین فرد مکتب رأی و قیاس است و بسیاری از احادیث درباره نکوهش قیاس، مربوط به او است. به همین دلیل، این ویژگی و خط کلی سیره علمی امام در بخش مربوط به معاصران و در شرح حال ابوحنیفه، به تفصیل آورده شده است.

۵. بهره‌گیری از روش‌های علمی رایج

بهره‌گیری از روش‌های علمی رایج بین علما و بزرگان معاصر، از دیگر اصول حاکم بر سیره علمی امام صادق علیه السلام می‌باشد. روشن است که در هر عصر، بینش عمومی اهل علم، امکانات پژوهش و بسیاری دیگر از عوامل مؤثر در تحقیق علمی، رویه و خط مشی خاصی می‌طلبد که بیشتر عالمان عصر بدان پای بند هستند.

در عصر امام صادق علیه السلام مناظره، روش علمی مناسبی برای بحث‌های عقیدتی و کلامی بود؛ به گونه‌ای که برخی آن را عصر مناظره نامیده‌اند.^[۱] مناظره‌های متعددی در زمینه‌های مختلف از امام صادق علیه السلام و نیز اصحاب آن حضرت علیه السلام با مخالفان در منابع روایی ثبت شده است.

ص: ۳۸

۱- [۱]. نک: الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۸۸.

حسن بن زیاد می گوید: «از ابوحنیفه پرسیدند فقیه ترین شخصی که دیده ای کیست؟ ابوحنیفه پاسخ داد: جعفر بن محمد علیه السلام؛ زیرا روزی منصور به من گفت مردم شیفته او شده اند، تو مسائل مشکل خود را آماده کن و با وی به مناظره بنشین. چون مجلس مناظره تشکیل شد و جعفر بن محمد علیه السلام را دیدم، منصور رو به من اشاره کرد و به ابا عبدالله علیه السلام گفت: این شخص ابوحنیفه است. او پاسخ داد: بلی وی را می شناسم. منصور رو به من کرد و گفت: مسائل خود را بر ابا عبدالله علیه السلام عرضه کن.

من هر یک از آن مسائل را که مطرح می کردم، او در پاسخ می گفت: نظر شما چنین است، اهل مدینه چنین می گویند و ما چنین می گوئیم. در برخی مسائل نظر وی موافق نظر ما بود، در بعضی از آنها با اهل مدینه هم رأی بود و در مواردی نیز مخالف هر دو گروه بود. او تمامی چهل مسئله ای را که من مطرح ساختم، به همین روش پاسخ داد و هیچ یک را بدون پاسخ نگذاشت. آیا آگاه ترین مردم، کسی نیست که به اختلافات آنان آگاه تر باشد؟»^(۱)

مناظره های مفصل و متعددی از امام صادق علیه السلام و یارانشان با عاقره و خاصه در منابع روایی آمده است.^(۲)

ص: ۳۹

-
- ۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۸۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷.
 - ۲- [۲]. کشف الغمیه، ج ۲، ص ۳۹۶؛ ارشاد، ص ۲۷۸؛ اعلام الوری، ص ۲۷۳؛ احمد بن علی، احتجاج، ص ۱۹۸؛ ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹ و ج ۱۰، ص ۲۳۰ و ج ۴۷، ص ۴۰۰ و...

امام صادق علیه السلام مناظره های یاران خود با مردم را بررسی می کرد و آنها را تأیید می کرد و یا کاستی ها و اشکالاتشان را بیان می فرمود؛ زیرا مناظره، روش علمی آن عصر بود و ضرورت قدرت شیعیان بر مناظره در برابر دیگران مورد توجه امام صادق علیه السلام بود.

الف) منصور بن حازم در روایتی مفصّل شرح می دهد که متن مناظره خودش را برای امام نقل کرده و آن بزرگوار در پایان او را تأیید کرده است. (۱)

ب) اسماعیل بن عبد الخالق می گوید: شبی نزد امام صادق علیه السلام بودم که احوال او وارد شد و اظهار نگرانی کرد. امام با او به سخن پرداخت و او را آرام کرد. سپس از احوال پرسید با مردم چگونه مناظره می کنی؟ پس از آنکه احوال پاسخ امام را داد، آن حضرت خود شیوه مناظره و چگونگی ارائه مطالب آن را به وی یاد داد. (۲)

ج) حمزه و محمد دو پسر حران روایت کرده اند که به همراه جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام در حضور او بودیم و به مناظره پرداختیم. حران گفت: بر خود لازم کرده ام در مجلسی که شما حضور دارید سخن نگویم، امام فرمود، من به تو اجازه می دهم سخن بگویی. حران پس از این گفته امام شروع به سخن گفتن کرد و عقاید خود را شرح داد. (۳)

ص: ۴۰

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۱، صص ۲۳۷ و ۲۶۷.

۲- [۲]. شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، قم مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۲، ص ۴۲۲.

۳- [۳]. محمد بن علی، صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۱۲؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳.

در مواردی که آن حضرت مناظره یکی از اصحاب با اهل سنت را مناسب می یافت و آن را برخوردار از برهان و استدلال های منطقی می دانست، می کوشید دیگر اصحاب هم با آن آشنا شوند تا در موارد مشابه آن را به کار بندند. نمونه ای از این برخورد در مورد هشام بن حکم نقل شده است. هشام که از قوی ترین یاران امام صادق علیه السلام در فن مناظره بود، مناظره ای دقیق و منطقی و در عین حال ساده، با عمرو بن عبید _ یکی از بزرگان معتزله در بصره _ انجام داد. امام که آن مناظره را می پسندید، از هشام خواست تا جریان مناظره را برای دیگر اصحاب نیز بیان کند.

_ یونس بن یعقوب _ می گوید: به همراه _ حرمان بن اعین _، _ محمد بن نعمان _، _ هشام بن سالم _ و جمعی دیگر از یاران امام صادق علیه السلام که هشام بن حکم نیز در میان آنان بود، در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم. آن حضرت رو به هشام که جوان بود، کرد و گفت: «ای هشام آیا مرا خبر نمی دهی که چگونه با عمرو بن عبید به مناظره پرداختی؟» هشام پاسخ داد: «در حضور شما شرم دارم و نمی توانم آن را بیان کنم.»

امام فرمود: هرگاه شما را به کاری فرمان دادم، آن را انجام دهید. هشام گفت: از نشستن عمرو بن عبید در مسجد بصره و مجالس او با مردم آگاه شدم. روزی به مسجد رفتم و عمرو بن عبید را در حالی دیدم که جمعیت زیادی گرداگردش حلقه زده بودند و مسائل خود را با وی در میان می گذاشتند. من مردم را کنار زدم و به مقابل عمرو بن عبید رفتم. سپس به او گفتم: ای مرد دانا، مردی غریبم. آیا اجازه می دهی از تو پرسشی کنم؟ عمرو بن عبید پاسخ داد: آری، به او گفتم: آیا چشم داری؟ عمرو که از این سؤال تعجب

کرده بود، گفت: خود می بینی که چشم دارم، این چه سؤالی است؟ گفتم: سؤال من بدین گونه است که می بینی. عمرو بن عبید گفت: حال که چنین است هرچه میل داری بپرس؛ هرچند احمقانه باشد. از او پرسیدم، آیا چشم داری؟ گفت: آری، پرسیدم با آن چه کار می کنی؟ گفت: رنگ ها و اشخاص را با آن می بینم... .

هشام در ادامه از دیگر اعضای عمرو پرسید و سپس فایده قلب را جویا شد. عمرو در پاسخ، قلب را هماهنگ کننده اعضا دانست. هشام پس از اقرار عمرو به لزوم وجود هماهنگ کننده اعضا گفت: ای ابا مروان (کینه عمرو بن عبید)، خداوند متعال جوارح و اعضای تو را بدون راهنمایی که آنان را هماهنگ سازد، قرار نداد، چگونه ممکن است مردم را در حیرت و تردید و اختلاف رها سازد و امام و رهبری که اختلاف و حیرت آنها را برطرف سازد، برای آنان قرار ندهد؟ عمرو بن عبید که پاسخی نداشت، گفت: تو هشام بن حکم هستی. سپس مرا نزد خود نشاند و تا برنخاستم سخنی نگفت.

امام صادق علیه السلام از این سخنان خوشحال شد و فرمود: «ای هشام، این سخنان را از که آموختی؟»، گفتم چیزهایی است که از شما فرا گرفته ام. امام فرمود: «سوگند به خدا که این سخن در صحف ابراهیم و موسی، آمده است»^(۱).

ص: ۴۲

اصل دیگری که در ارتباط با اصول پیشین می باشد، تأکید امام بر تخصص اصحاب در علوم مختلف است. از شرح احوال یاران آن بزرگوار برمی آید که هر کدام در یکی از علوم، تخصص بیشتری داشت و امام مناظره ها و پرسش هایی را که پیرامون هر رشته ای مطرح بود، به متخصص همان رشته واگذار می کرد. جالب آنکه گاهی هر کدام از اصحاب در موضوع خاصی از یک رشته، صاحب نظر بودند. هاشم بن سالم می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که یک مرد شامی اجازه خواست و وارد شد و امام دستور داد بنشیند. امام پرسید: «ای مرد، چه حاجتی داری؟» مرد پاسخ داد: «شنیده ام شما عالمی هستید که به همه مسائل پاسخ می دهید. از این رو، آمده ام تا با تو به مناظره پردازم.» سپس امام از او موضوع مناظره را پرسید و در هر موضوع، آن را به یکی از شاگردانش حواله کرد.

در علوم قرآنی و قرائت آن، ایشان را به _حمران_ ارجاع فرمود. در ادبیات (قواعد عربی) به _ابان بن تغلب_ دستور داد که با ایشان مباحثه کند و در فقه به _زراره_ فرمان داد که با ایشان به مناظره بنشیند و در کلام از _مؤمن طاق_ خواست که به ایشان پاسخ دهد. همچنین در استطاعت (اختیارشان) به _طیار_ سفارش کرد و در مباحث توحید به _هاشم بن سالم_ و در امامت به _هاشم بن حکم_ ارجاع فرمود. تا اینکه امام خنده اش گرفت؛ به گونه ای که دندان های مبارکش پیدا بود. مرد شامی عرض کرد: گویا شما می خواهی به من بفهمانی که در میان شیعیان چنان کسانی وجود دارند؟ امام فرمود: «بله چنین است.»

سپس امام از تک تک اصحاب خود تمجید کرد و فرمود: ای مرد شامی! همانا خداوند حق و باطل را در هم آمیخت و پیامبران را فرستاد تا آن دو را از هم جدا سازند و اگر چنین نبود نیازی به پیامبران و اوصیا نبود. مرد شامی گفت: «به راستی که هر کس با تو هم نشین شود، رستگار می گردد.» امام با اشاره به هم نشینی جبرائیل، میکائیل و اسرافیل با پیامبر که برای وی از آسمان خبر می آوردند، سخن مرد شامی را تأیید کرد. آن گاه وی از امام درخواست کرد که ایشان را جزو شیعیان خود قرار دهد و تعلیم فرماید. امام نیز این امر را پذیرفت و به هشام دستور داد در آموزش او بکوشد. (۱)

۸. لزوم اجازه امام صادق علیه السلام در مناظره

مناظره، فنی دقیق است و اگر شخص مناظره کننده از شگردهای مناظره و غلبه کردن بر طرف مقابل و به شکست کشاندن او آگاه نباشد، مغلوب می گردد. امام صادق علیه السلام که از میزان توانایی های یاران و قدرت علمی آنها آگاهی داشت، به همه آنان اجازه مناظره با مردم و مخالفان را نمی داد؛ زیرا شکست یکی از یاران امام به منزله شکست امام صادق علیه السلام بود و چه بسا باعث گمراهی برخی از افراد ساده دل نیز می گردید.

ابو خالد کابلی _ روزی دید _ مؤمن طاق _ در مسجد پیامبر در حال مناظره است و جمع زیادی از اهالی مدینه بر گرد او حلقه زده اند. او که خود اجازه مناظره نداشت، به مؤمن طاق نزدیک شد و گفت: ابا عبد الله ما را از بحث و

ص: ۴۴

گفت و گو با مردم باز داشته است. مؤمن طاق گفت: آیا به تو فرمان داد که به من چنین بگویی؟ ابوخالد پاسخ داد: خیر، ولی به من دستور داده است که با کسی مناظره و بحث نکنم. مؤمن طاق گفت: پس برو و به آنچه امام تو را دستور داده است عمل کن. ابوخالد که از پاسخ مؤمن طاق دل گیر شده بود، به حضور امام رسید و جریان را برای ایشان نقل کرد. امام تبسمی کرد و فرمود:

ای ابا خالد، صاحب طاق در مناظره با مردم تواناست و بر آنان غلبه می کند، ولی تو آن قدرت را نداری. (۱)

ابان بن تغلب، (۲) حمزه الطیار، (۳) عبد الاعلی، (۴) داوود بن فرقد اسدی و برخی دیگر، از کسانی بودند که اجازه داشتند با مردم مناظره و بحث کنند و امام قدرت علمی آنان را در پاسخ دادن به شبهات مخالفان می ستود.

ص: ۴۵

۱- [۱]. عباس قمی، الکنی و الألقاب، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۹۸؛ کشی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲- [۲]. محمدتقی تستری، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۷۴.

۳- [۳]. همان، ج ۲، ص ۶۳۸.

۴- [۴]. همان، ج ۲، ص ۶۱۰.

استفاده از اسرائیلیات، یعنی مطالب تحریف شده در منابع اهل کتاب، برخی از معاصران امام همچون قتاده بن سلیمان را گرفتار ساخته بود. امام صادق علیه السلام که این رویه را به زیان اسلام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست، می کوشید مردم را از رواج دادن اسرائیلیات باز دارند.

عبدالاعلی بن ایمن می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، عامه حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرموده است: «از بنی اسرائیل سخن بگویید و بر شما حرجی نیست.» امام فرمود: «بله چنین است. عرض کردم: هرچه شنیده ایم بگوییم و آن وقت حرجی بر ما نیست؟»

امام فرمود: مگر نشنیده ای که پیامبر فرموده است: برای دروغ گویی آدمی همین بس که هرچه شنیده باز گو کند؟ عرض کردم: پس این حدیث را چه کنم؟ فرمود: اگر قرآن خبر دهد که در بنی اسرائیل چنین اتفاقی افتاد، بگو و بر تو حرجی نیست. (۱)

منظور امام صادق علیه السلام این بود که ما حق نداریم بدون سند و مدرک حرف بزنیم و هرچه از اسرائیلیات می شنویم باز گوییم.

فساد و زیان نقل اسرائیلیات تا آنجا بود که قصه پردازان آنچه را افرادی همچون کعب، تمیم داری، ابن جریج، وهب بن منبه از قصه ها و مطالب تحریف شده در منابع اهل کتاب نقل می کردند، در مجامع عام و خاص روایت می کردند. بدین ترتیب، کتاب های تفسیر، تاریخ و حدیث از اسرائیلیات،

ص: ۴۶

مسیحیات و حتی مجوسیات سرشار شد. (۱)۔ طبری، ابن اسحاق، ابن قتیبہ، ابن اثیر و بسیاری دیگر گرفتار اسرائیلیات و مسیحیات گشته اند و در آثار خود از آنها بهره برده اند؛ عقایدی همچون خلق قرآن و مانند آن نیز که اختلاف فراوان در جامعه اسلامی ایجاد کرد، از پی آمدهای نقل اسرائیلیات است. (۲)

علامه بلاغی بسیاری از مفسران همچون عکرمه، مجاهد، عطاء و قتاده بن سلیمان را افرادی می داند که تحت تأثیر اسرائیلیات قرار گرفته اند و آثار آنان پر از مطالب اهل کتاب می باشد. (۳)

۱۰. ایجاد اختلاف در آرای اصحاب

شناسایی شیعیان و نابود ساختن آنان، مدت ها جزو اهداف و سیاست های خلفای بنی امیه و بنی عباس بود.

سخت گیری حکومت و خلفا، امامان را بر آن داشت تا برای حفظ جان شیعیان، با لحاظ کردن اصل تقیه، اصحاب خود را به کتمان عقایدشان وادارند. چون این روش کافی نبود و هیئت حاکمه می توانست از راه اتفاق شیعیان بر رأی و نظر مشخصی آنان را شناسایی کند، در برخی موارد ائمه علیهم السلام اختلاف هایی در آرا و عقاید ایجاد می کردند تا شیعیان از راه اتفاق بر رأی و نظر واحد شناسایی نشوند.

ص: ۴۷

۱- [۱]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۷.

۲- [۲]. همان، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳- [۳]. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۶.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: چیزی برای من سنگین تر از اختلاف اصحاب نیست. امام در پاسخ فرمود: این اختلاف ها که می بینی از ناحیه من است. (۱)

۱۱. ترجیح خبر مخالف عامه، در صورت تعارض

امام صادق علیه السلام در راهنمایی اصحابی که با احادیث متعارض روبه رو بودند و از سویی فرصت تحقیق نداشتند و ناگزیر بر عمل براساس یکی از آن احادیث بودند، گاه می فرمود مطابق خبر مخالف عامه عمل کنند.

از سماعه بن مهران نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم گاهی بر ما دو حدیث می رسد که در یکی امر به اخذ است و در دیگری نهی از اخذ بدان. فرمود: به هیچ کدام عمل نکنید تا به خدمت امام عصر برسید و پرسید. پرسیدم اگر ناچار باشیم به یکی عمل کنیم، چطور؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است بگیر. (۲)

علامه مجلسی می فرماید: امام ترک آنچه را موافق عامه می باشد، بر ترک حدیث مخالف عامه ترجیح داد؛ زیرا احتمال دارد که خبر موافق از روی تقیه صادر شده باشد و حال آنکه در خبر مخالف چنین احتمالی نیست. (۳)

ص: ۴۸

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲- [۲]. همان، ص ۲۲۴.

۳- [۳]. همان.

امام صادق علیه السلام در رهنمودها و سخنانی که به اصحاب ارائه می داد، بر اصل عدم شتاب زدگی در تکذیب نیز توجه داشت؛ زیرا به دلایل متعدد ممکن بود امام به مقتضای شرایط، سخنی را از روی تقیه اظهار کند یا برخی از یاران او چنین کنند. سپس اگر دیگران که در جریان آن موضوع نبودند، آن را تکذیب می کردند، مصلحت و حکمت آن سخن از میان می رفت. برخی احادیث در این زمینه چنین است:

الف) عَنْ سَيْفِيَانَ بْنِ سَمِطٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا يَأْتِينَا مِنْ قَلْبِكُمْ يُعْرِفُ بِالْكَذَابِ فَيُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ فَتَسْتَبِثُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَكَ إِنِّي قُلْتُ لَلَّيْلِ: إِنَّهُ نَهَارٌ، أَوْ لِلنَّهَارِ: إِنَّهُ لَيْلٌ؟ قَالَ: لَا. قَالَ فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكْذِبْ بِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكْذِبُنِي. (۱)

از سفیان بن سمط نقل شده است که می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای تو باد، همانا مردی از جانب شما که به دروغ گویی معروف شده به نزد ما می آید و حدیثی را برایمان می خواند و ما او را ناخوشایند می دانیم. پس امام فرمود: «آیا او به شما می گوید من شب را روز و روز را شب می خوانم.» عرضه داشت: نه پس فرمود: «اگر ایشان به شما بگوید که من چنین حرفی زده ام، او را تکذیب نکنید؛ چرا که در این صورت مرا تکذیب کرده ای.»

مقصود امام از این حدیث آن است که اگر خبری به شما رسید، و با بدیهیات عقلی مخالف باشد و هیچ راهی برای درستی آن نتوان یافت تکذیب آن مانعی ندارد، ولی اگر آن خبر بر خلاف بدیهیات نباشد و بتوان محملی

برای صحت آن یافت، حق ندارید تکذیب کنید، و تکذیب آن در حکم تکذیب ائمه می باشد.

ب) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: حدیثی را که مرجئی، قدری و یا خارجی برای شما روایت می کند، تکذیب نکنید؛ زیرا شاید آن روایت حق باشد که تکذیب آن همانند تکذیب خداوند است. (۱)

این حدیث نشانگر آن است که داشتن اعتقاد فاسد، به ثقه بودن در نقل روایت ارتباطی ندارد. چه بسا ممکن است کسانی عقیده حق نداشته باشند، ولی از دروغ پرهیزند که در این صورت روایتش مقبول است؛ هرچند تفسیر وی از آن روایت را باید رد کرد.

۱۳. انتخاب مکان و زمان مناسب

امام صادق علیه السلام برای فعالیت های علمی خود مکان و زمان را نیز در نظر داشتند. بسیاری از فعالیت های علمی آن بزرگوار در منی و مکه و در ایام حج که مردم با مذاهب گوناگون برای به جای آوردن اعمال دینی جمع می شدند، انجام می گرفت. (۲)

ص: ۵۰

۱- [۱]. همان، ج ۲، صص ۱۸۷ و ۲۱۲.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۱.

۱۴. توجه به درایت و فهم احادیث

آن بزرگوار فضیلت راوی را تنها در فراوانی روایت های شنیده شده نمی دانست، بلکه به فهم و درایت احادیث نیز توجه داشت.

مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: حدیثی که انسان آن را بفهمد و درایت کند، بهتر است از ده حدیث که بدون فهم فقط راوی آن باشد. (۱)

۱۵. برتری دادن دانش بر عبادت

امام صادق علیه السلام همواره بر برتری علم و دانش که نه تنها می تواند خود انسان را از هلاکت نجات دهد، بلکه به حال آحاد جامعه نیز سودمند می باشد، بر عبادت که تنها می تواند شخص عابد را از هلاکت برهاند، تأکید می فرمود. احادیث بسیاری از آن بزرگوار در این زمینه وارد شده است؛ برای نمونه حضرت فرموده اند: «رَكَعَةٌ يُصَلِّيْهَا الْفَقِيْهُ، أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِيْنَ أَلْفَ رَكَعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ؛ يك رکعت نماز فقيه از هفتاد هزار رکعت نماز عابد برتر است». (۲)

ص: ۵۱

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۰۸. در برخی از نسخه ها ده هزار وارد شده است.

۲- [۲]. همان، ج ۲، ص ۱۴۵؛ علامه امینی، الغدير، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴؛ غیبه النعمانی، ص ۷۰؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰.

۱۶. تصریح به جواز نقل برخی احادیث

امام صادق علیه السلام در مواردی که صلاح می دانست به اصحاب اجازه می داد روایتی را که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است و از مسائل مورد تقیه به شمار می رفت، برای عموم مردم نقل کنند؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام می گوید:

با جمعی از خویشاوندانم نزد زیاد بن عبیدالله بودم. زیاد گفت: ای فرزندان علی و فاطمه! برتری شما بر مردم چیست؟ جمع ساکت شدند. من گفتم: ما دوست نداریم از دیگران باشیم و جز مشرکان کسی نیست که دوست نداشته باشد از ما باشد. سپس فرمود: «این حدیث را روایت کنید».

۱۷. منع از ارتباط با حاکمان و کارگزاران حکومت

امام صادق علیه السلام عقیده داشت علما و فقها باید استقلال داشته باشند و به حکومت وابسته نباشند. کمترین فایده این کار آن است که در موارد انحراف حاکمان، به راحتی می توانند در برابر انحراف و لغزش آنان ایستادگی کنند و با کج روی ها و بدعت ها به مبارزه برخیزند. در حدیثی از آن بزرگوار آمده است:

الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْفُقَهَاءَ قَدْ رَكَبُوا فِي السَّلَاطِينِ فَاتَّهَمُوهُمْ. (۱)

فقیهان امین پیامبرانند؛ هر گاه دیدید فقها با پادشاهان همراه شده اند، آنها را به دنیادوستی نسبت دهید.

امام صادق علیه السلام به این اصل تا آنجا پای بند بود که حتی در عصر _عمر بن عبدالعزیز_ که بسیاری از علمای اهل سنت، مانند _حسن بصری_، _خالد بن صفوان_،

ص: ۵۲

۱- [۱]. حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۹۴.

منقری و رجاء بن حیوه کندی۔ به بارگاه او نزدیک شده و مشاور وی گشتند، هیچ گاه در این گروه قرار نگرفتند.

۱۸. تأکید بر بینش عقلی

یکی دیگر از ویژگی های سیره علمی امام صادق علیه السلام تأکید بر عقل و به کارگیری آن در مسائل علمی است. در مسائل اجتماعی نیز، امام شخصیت فرد را به میزان عقل او مربوط می دانست. (۱)

۱۹. جویا شدن از دیدگاه های مخالفان و عامه

امام صادق علیه السلام می کوشید از دیدگاه های مخالفان و عقاید عموم مردم آگاه باشد و در همین راستا، به تحقیق می پرداخت. (۲)

۲۰. تشویق به جدال احسن و نهی از جدال غیر احسن

امام صادق علیه السلام با روشن ساختن مفهوم جدال احسن و روش شناسایی آن از جدال غیر احسن، اصحاب را تشویق می کردند تا از جدال احسن استفاده کنند و از غیر احسن بپرهیزند. (۳)

ص: ۵۳

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲؛ شیخ مفید، اختصاص، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ ه. ق، ص ۹۴.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷۱؛ الامام الصادق علیه السلام، ص ۹.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲۱. تأکید بر نوشتن احادیث و علوم

با توجه به آنکه کتابت علوم و نگارش کتاب در عصر امام صادق علیه السلام آغاز شد،^(۱) از امام نیز احادیثی در تأکید بر نوشتن احادیث و علوم وارد شده است. مفضل می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

بنویس و علمت را در میان دوستانت منتشر ساز و چون مرگت رسید آنها را به پسرانت میراث گذار؛ زیرا زمان فتنه و آشوب مردم فرا می رسد و در آن هنگام جز با کتاب انس نگیرند.^(۲)

از این رو، ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام به عنوان «صحفی» یاد می کرد.

ص: ۵۴

۱- [۱]. ابن قتیبه، الامه و السياسه تاريخ الخلفاء، بيروت، دارالمعرفه، ۱۳۴۶، صص ۲۶۱ و ۳۱۶.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

یکی از ویژگی های فرهنگی عصر امام صادق علیه السلام، شکل گیری گروه ها و نحله های مختلف اعتقادی و سیاسی است. این موجب شده است دوران امامت آن بزرگوار، از مهم ترین دوره های تاریخ اسلام باشد.

امام صادق علیه السلام در برابر تمامی جریان های مختلف فکری، موضعی مستقل داشت و این برگرفته از وحی و فرهنگ اجداد گرامی اش بود. آرا و اندیشه های علمی مطرح در زمان امام صادق علیه السلام را می توان در دو گروه دسته بندی کرد:

۱. اندیشه های موجود نزد مسلمانان که در برخی مسائل دچار اختلاف و تعدد آرا شده بود.

۲. آرا و اندیشه های کفرآمیز که از سوی برخی ملحدان مطرح می شد که سیره امام در برخورد با این گروه از موضوع بحث خارج است.

فتح سرزمین های خارج از جزیره العرب، برخورد مسلمانان با فرهنگ ها و تمدن های مختلف آن سرزمین ها را در پی داشت. این آشنایی، پرسش های جدیدی را در پی داشت که مسلمانان از یافتن پاسخ برای آنها ناگزیر بودند. بزرگان دین در برخورد با این گونه مسائل فکری دو دسته شدند:

الف) گروهی از ورود به آن مسائل خودداری کردند و در برابر مسائلی همچون، جبر و اختیار، قضا و قدر، وجود شرّ در جهان، مسلمانان را به تعبد به آنچه در نصوص قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله آمده است، فرا می خواندند. این گروه در برخورد با مسائل تردید برانگیز، اصل مسئله را نفی می کردند.

مالک بن انس — عالم مشهور اهل سنت — یکی از معاصران امام صادق علیه السلام بود که این رویه را در پیش گرفت. او در پاسخ فردی که از او در مورد کیفیت استوای خداوند بر عرش پرسیده بود، چنین گفت: «الْإِسْتِوَاءُ مَعْقُولٌ وَ الْكَيْفُ مَجْهُولٌ وَ الْإِيْمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَ السُّؤَالُ عَنْهُ بِإِدْعَاهُ؛ استوای خداوند بر عرش معقول است؛ هرچند کیفیت آن بر ما پوشیده است. ایمان به آن لازم و پرسیدن از چگونگی آن بدعت است» (۱).

— سفیان ثوری، — سفیان بن عینه، — لیث بن عمرو — و برخی دیگر نیز همین رویه را در پیش گرفتند (۲).

ب) گروه دوم که در اقلیت بودند، می کوشیدند مسائل و مشکلات طرح شده را با تحلیل و تحقیق پاسخ دهند و به روشنی از دین خدا دفاع کنند. رویکرد این دسته، تعبد خشک و دوری از تفکر نبود (۳).

بدون تردید، امام صادق علیه السلام رویکرد گروه اول را نمی پسندید؛ زیرا این گروه در واقع پرسش از مفاد آیات الهی را بدعت می دانستند و تدبّر و اندیشه در قرآن را روا نمی شمردند و حال آنکه خود قرآن، مردم را به تفکر و اندیشه ورزی فرا می خواند.

امام صادق علیه السلام، پیوسته اصحاب را به تفقه در دین تشویق می فرمود و خودشان نیز شاگردان بسیاری در علوم مختلف تربیت کردند. ایشان شاگردان و یارانی را که توانایی مناظره و بحث داشتند، به این کار فرا می خواند و خود، اصول بحث و مناظره را به آنان می آموخت.

ص: ۵۶

۱- [۱]. سبکی، طبقات الشافعیه، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۲۶؛ ملل و نحل، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲- [۲]. الامام الصادق علیه السلام، ص ۱۸.

۳- [۳]. ملل و نحل، ج ۳، ص ۱۰۱.

بنابراین، اصل در سیره امام صادق علیه السلام اندیشه ورزی و تفکر در مسائل دین بود؛ هرچند در برخی مسائل همانند قضا و قدر الهی، نسبت به برخی افراد، مصلحت ایجاب می کرد که به صورت تعبدی پذیرفته شود.

گروه دوم اگرچه در اصل سیره و روش به خطا نیفتادند، ولی به دلیل دوری از سرچشمه های علم و عالمان حقیقی که جز اهل بیت پیامبر نبودند، در یافتن پاسخ مسائل جدید، خطا کرده و گمراه شدند و بسیاری را به گمراهی کشاندند؛ در حقیقت، واکنش هر دو دسته ناشی از انحراف در شناخت مقام علمی اهل بیت علیهم السلام بود.

امام صادق علیه السلام می کوشید به مردم و علما بفهماند که عالمان حقیقی آنانند و کسی جز آنها شایستگی پاسخ گویی به مسائل و مشکلات اعتقادی را ندارد.

اشکال

— شیخ صدوق _رحمه الله روایت هایی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که افراد را از تحقیق درباره قضا و قدر الهی نهی می کند. برخی نویسندگان اهل سنت (۱) با تکیه بر این روایت ها عقیده دارند، موضع امام صادق علیه السلام در برابر قائلان به جبر یا تفویض همانند دیگر محدثان اهل سنت بوده است که از پرسش و پاسخ در این مسائل خودداری می کردند.

پاسخ

— شیخ مفید _رحمه الله در پاسخ به اشکال یاد شده می گوید:

۱. احادیث یاد شده کمند و از صحت اسناد برخوردار نیستند.

ص: ۵۷

۱- [۱]. نک: ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۲۲.

۲. اگر هم این روایت‌ها از جهت سند صحیح باشند، مدلول آنها را می‌توان به دو صورت توجیه کرد:

الف) نهی امام درباره کسانی است که توانایی درک مسائل قضا و قدر را نداشتند و بحث در این مسائل گمراهی آنان را فراهم می‌آورد.

ب) مقصود از نهی از کلام در قضا و قدر، نهی از سخن گفتن درباره آفریده‌های الهی و نیز تحقیق در علل و اسباب مخلوقات و تعبدیات است. (۱)

ج) شاید علت نهی امام از ورود به این مباحث این بود که مسئله، سیاسی شده بود و دستگاه حکومت و مخالفان آن، با تبلیغ جبر و یا اختیار اهداف سیاسی خود را دنبال می‌کردند و امام نمی‌خواست اصحاب خود را وارد بازی‌های سیاسی کند؛ برای مثال، دستگاه خلافت طرفدار جبر بودند و به این وسیله ظلم خود را توجیه می‌کردند و مردم را به حکم اینکه امر حکومت، امر قضا و قدر است، به تن دادن به آن فرا می‌خواندند و مخالفان با ترویج اختیار مطلق در صدد بودند انقلاب‌هایی را علیه آنان ایجاد کنند و امام ورود شیعیان را به این مسائل به صلاح نمی‌دانست.

۳. در روایت‌های زیادی، گفت و گوهای امام صادق علیه السلام در مسائل کلامی و از جمله قضا و قدر موجود است. جمله مشهور «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین» از آن حضرت وارد شده است. این نشان می‌دهد که چنین منعی به صورت مطلق وجود نداشته است و اگر هم بپذیریم که امام صادق علیه السلام بحث در مسئله قضا و قدر را جایز نمی‌دانستند، معنای آن جایز نبودن بحث در تمام

ص: ۵۸

۱- [۱]. همان، برگرفته از: محمد بن نعمان مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۶۰.

مسائل کلامی و عقیدتی نیست؛ آن گونه که برخی بزرگان اهل سنت عمل می کردند، بلکه تنها مسئله قضا و قدر آن هم به دلایلی نزد امام صادق علیه السلام چنین بوده است.

گروه های هم عصر امام صادق علیه السلام

مرجئه، قدریه، جبریّه، مشبهه، معتزله، قصاص و متصوفه _ گروه های مهم اهل سنت هستند که در عصر امام صادق علیه السلام فعالیت داشتند و مواضعی از آن حضرت در برخورد با آنها نقل شده است.

۱. گروه مرجئه

اشاره

مرجئه از گروه های اعتقادی عصر امام صادق علیه السلام بود و _حسن بن محمد بن حنفیه _ را بنیان گذار این فرقه می دانند. (۱) ریشه این گروه به جریان های پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله باز می گردد. پیدایش مرجئه را می توان پی آمدی از فتنه خوارج دانست؛ زیرا آنان شیخین (ابوبکر و عمر) را محترم شمرده و ختنین (علی علیه السلام و عثمان) را مبعوض می دانستند؛ برخلاف اکثریت مسلمانان که آن دو را نیز محترم می شمردند. در همین راستا، گروهی که به گمان خود، قادر به حل مسئله تفضیل علی علیه السلام بر عثمان و یا عکس آن، نبودند، در مسئله توقف کردند و گفتند: سرانجام این دو (علی علیه السلام و عثمان) را به روز قیامت و

ص: ۵۹

۱- [۱]. ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۶۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۰؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۸.

حکم خداوند و امی گذاریم. به همین دلیل، این گروه به مرجئه که از ماده ارجاء به معنای تأخیر است معروف شده است.

البته در وجه تسمیه مرجئه، قول های دیگری نیز گفته اند. مرجئه اصطلاحی است که گروه های متفاوت، در دوران های مختلف، معانی مختلفی از آن اراده کرده اند.^(۱)

الف) اهمیت عمل و نقش آن در ایمان

طرح مسئله مؤمن بودن یا مؤمن نبودن مرتکب گناه کبیره، در قرن های اولیه تاریخ اسلام، به پیدایش سه نظریه و سه گروه مهم در جامعه اسلامی انجامید:

یک _ خوارج ارتکاب گناه کبیره را باعث زوال ایمان می دانستند و مرتکب گناه کبیره را کافر می پنداشتند. آنان با برگزیدن این رأی، رویکرد افراط را در مسئله پیش گرفتند.

دو _ مرجئه ایمان و عمل را دو مقوله جدا از هم تصور می کردند و ارتکاب گناه کبیره را مضرّ به ایمان نمی دانستند.

سه _ معتزله به منزلت بین منزلتین قائل شده بود و مرتکب گناه کبیره را نه مؤمن و نه کافر می دانست.

مشهور اهل سنت و شیعه، مرتکب گناه کبیره را فاسق، ولی مؤمن^(۲) دانسته است و نیز عمل را، در ایمان دخالت می دادند.^(۳)

ص: ۶۰

۱- [۱]. نک: رسول جعفریان، مرجئه تاریخ و اندیشه، قم، نشر خرم، ۱۳۷۱.

۲- [۲]. مراد از ایمان در اینجا، ایمان در مقابل کفر است و با ایمان در در روایات اهل بیت که در مقابل با اسلام است منافات ندارد.

۳- [۳]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۶؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۲.

آنچه در عصر امام صادق علیه السلام پایه و اساس ارجاء را تشکیل می داد، عقیده آنان در مورد ایمان و کفر بود. مرجئه ایمان را تصدیق قلبی یا تصدیق با قلب و اقرار با زبان می دانستند. قول به جدایی ایمان از عمل در دیدگاه مرجئه، موجب شد گفته مشهور: «لَا تَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ مَعْصِيَتَهُ كَمَا لَا تَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ طَاعَةٌ؛ هیچ معصیتی به ایمان ضرر و زیانی وارد نمی سازد؛ همان گونه که هیچ کار نیکی با کفر، سودی در پی ندارد»^(۱) به آنان نسبت داده شود.

اساس فکری مرجئه؛ یعنی جدایی ایمان از عمل، نتایج ذیل را در پی داشت:

اول _ ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد و عمل در حقیقت ایمان داخل نیست؛ زیرا تصدیق قلبی و اقرار زبانی یا وجود دارد و یا معدوم است و از این دو حال خارج نیست.

دوم _ مرتکب گناه کبیره مؤمن است؛ زیرا تصدیق قلبی یا اقرار زبانی را در مؤمن شمردن فرد کافی می دانستند و انجام گناه کبیره را منافی با ملاک اتصاف به ایمان، نمی دیدند.

سوم _ مرتکب گناه کبیره اگر چه توبه نکند، در آتش جهنم، جاودانه نخواهد بود.^(۲)

ص: ۶۱

۱- [۱]. نك: بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۵؛ مرجئه تاریخ و اندیشه، ص ۵۹؛ ملل و نحل ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.

۲- [۲]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۷۳؛ الامام الصادق علیه السلام، ص ۱۷۲؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۲؛ ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۳۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۱۸۹.

احادیث متعددی در دسترس است که بیانگر موضع امام صادق علیه السلام در برابر گرایش به «ارجاء» می باشد. (۱) از مجموع این روایات بر می آید که امام به شدت با مرجئه مخالفت کرده و با توضیح معنای ایمان، نه تنها عمل را دخیل در آن دانسته اند، بلکه می فرماید: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ تمامی ایمان عمل است و گفتار، جزئی از این عمل می باشد». (۲) همچنین امام با ارائه دلایلی، ایمان را قابل زیاده و نقصان می دانند و در مواردی مرجئه را ملعون می شمارد و خطر آنان را برای جامعه و دین بیشتر از خوارج و قدریه می دانند.

برخی روایات که بیانگر موضع امام صادق علیه السلام در برابر مرجئه می باشد، چنین است:

یک _ مفصل ابی عمر و _ زبیری _ از امام صادق علیه السلام می خواهند برترین اعمال نزد خدا را بیان کند. امام ایمان را از مقوله عمل دانستند و قول را جزئی از آن قرار دادند.

در ادامه روایت، امام به درجات و طبقات ایمان اشاره کردند و آن را قابل زیادت و نقصان می دانستند.

ص: ۶۲

۱- [۱]. ابوزهره معتقد است که در مدارک موجود، هیچ گونه برخوردی بین امام و مرجئه نقل نشده و حال آنکه چنین نیست.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۳.

بیشترین مفسده ای که ارجاء می توانست در پی داشته باشد، خطر بی بند و باری و نابودی اخلاق در جامعه، به ویژه نزد جوانان بود. به ویژه اگر آنچه در _مواقف_ مینی بر «عدم عقاب عاصی» به مرجئه نسبت داده شده صحیح باشد. (۱)

عبدالرحیم قصیر می گوید: به همراه عبدالملک نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشته و از ایشان معنای ایمان را پرسیدیم. آن حضرت در پاسخ ما نوشتند: خدا بر شما رحمت کند، از ایمان پرسیدید. ایمان اقرار با زبان، عقیده قلبی و عمل کردن با ارکان و اعضا است. مؤمن همیشه مسلمان است، ولی گاهی مسلمان مؤمن نیست. پس مرتبه اسلام، پیش از ایمان بوده و با ایمان شریک است. (۲)

دو _سفیان بن سمط_ توضیح مفهوم ایمان و اسلام را از امام صادق علیه السلام تقاضا کرد و آن حضرت پاسخ دادند:

اسلام، ظاهری است که مردم بر آن هستند؛ یعنی شهادت دادن به توحید خداوند، رسالت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا، بر پای داشتن نماز، پرداخت زکات، به جای آوردن حج و روزه ماه رمضان است و ایمان معرفت داشتن به این امر است. با این وصف، پس اگر به آن مسائل اقرار کند، ولی این امر را نشناسد مسلمان ولی گمراه نیز هست. (۳)

ص: ۶۳

۱- [۱]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۹۲؛ برگرفته از: تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۵۶.

۳- [۳]. همان، ص ۲۴۷.

سه _ عن ابی عبدالله علیه السلام: «مَلْعُونٌ، مَلْعُونٌ مَنْ قَالَ: أَلْإِيمَانُ قَوْلُ بِلَا- عَمَلٍ؛ لعنت خداوند بر کسانی باد که می گویند ایمان، گفته بدون عمل است».(۱)

همچنین احادیث دیگری از امام صادق علیه السلام وارد است که بر پیوستگی ایمان و عمل تأکید فرموده و ایمان را والاتر از اسلام دانسته اند. تأکید امام صادق علیه السلام، به جهت ترویج اندیشه های مرجئه بود که می پنداشتند عمل، در ایمان دخالتی ندارد.

چهار _ امام صادق علیه السلام در روایتی که در پی می آید وضعیت ایمانِ مرتکب گناه کبیره را توضیح داده اند.

محمد بن برید می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوحنیفه، _عمر بن قیس_ و _عمر بن زر_ به همراه جمعی از یاران خود وارد شدند و از ایمان پرسیدند. امام پاسخ داد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مؤمن در حالی که ایمان دارد، مرتکب زنا، سرقت و شرب خمر نمی شود».

حاضران (که عقیده دیگری داشتند) نگاهی به یکدیگر انداختند. سپس عمر بن زر پرسید: پس این گروه را چه بنامیم؟ امام پاسخ دادند: «آنها را به همان نامی که خداوند نامیده است و به آنچه انجام داده اند، بنامید. خداوند می فرماید: «الْشَّارِقُ، الشَّارِقَةُ، الزَّانِيَةُ، الزَّانِي»، گروه حاضر که پاسخ امام را منطقی و بدون اشکال یافتند از حضور وی خارج شدند. پس از آنکه حاضران بیرون رفتند، یکی از آنان به ابوحنیفه اعتراض کرد که چرا از امام نپرسیده است با چه سلسله اسنادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند و طریق حدیث او کدام است؟

ص: ۶۴

ابوحنیفه پاسخ داد: وقتی که وی با علم و قطع می گوید «رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است» چگونه اعتراض کنم؟ (۱)

پنج _ عبدالله بن سنان _ می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که مرتکب گناه کبیره شده و سپس می میرد، پرسیدم که آیا ارتکاب گناه او را از اسلام خارج می سازد و در آخرت مانند مشرکان عذاب می گردد و یا آنکه عذاب او محدود و تا مدت خاصی است؟

امام پاسخ دادند: چنانچه مرتکب گناه کبیره، آن را حلال پندارد، از اسلام خارج شده است و به اشد عذاب مجازات می گردد، ولی اگر به گناه خود اعتراف داشته باشد از اسلام خارج نیست، ولی مؤمن نمی باشد و عذاب وی کمتر است. (۲)

در روایت های بالا، امام مرتکب گناه کبیره را مسلمان دانسته اند؛ برخلاف مرجئه و خوارج که عقیده دیگری داشتند.

شش _ محمد بن حفص بن خارجه _ می گوید: شخصی در حضور امام صادق علیه السلام نظریه مرجئه را در مورد کفر و ایمان مطرح ساخت و گفت: مرجئه علیه ما چنین استدلال می کنند که هرگاه کافر نزد ما به کفر اقرار کند، در پیشگاه خداوند نیز کافر است؛ همین گونه هرگاه مؤمن به ایمان خود اقرار نماید، نزد خداوند مؤمن است.

ص: ۶۵

۱- [۱]. همان، ص ۱۹۳.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹.

امام پاسخ داد: «سبحان الله این دو مطلب چگونه برابر هستند؟ کفر اقراری است که از بنده تحقق یافته و هرگاه اقرار صورت گیرد، نیاز به شاهد و سوگند نیست و حال آنکه ایمان ادعایی است که جز با شاهد پذیرفته نمی شود و شاهد او همان عمل و نیت اوست که هرگاه تحقق یابند، بنده نزد خدای مؤمن است. کفر نیز با هر یک از این سه جهت یعنی نیت، قول یا عمل، تحقق می یابد.

احکام الهی بر گفتار و عمل جاری می شود و چه بسیارند کسانی که مؤمنان به ایمان آنها شهادت می دهند و احکام مؤمنان بر آنها جاری می شود و حال آنکه نزد خداوند کافر هستند و احکام ایمان تنها به دلیل ظاهر گفتار و عملشان بر آنها جاری شده است.

هفت _ ابی مسروق _ می گوید: امام صادق علیه السلام احوال مردم بصره را از من جویا شدند. گفتم از سه حال خارج نیستند: یا مرجئه اند، یا قدریه و یا حروریه. امام پاسخ دادند: «لعن و نفرین خداوند بر این گروه های کافر و مشرک باد که خدای را بر هیچ چیز نمی پرستند» (۱).

هشت _ امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: نفرین خداوند بر قدریه باد؛ نفرین خداوند بر خوارج باد و سپس مرجئه را دوبار مورد لعن و نفرین قرار دادند. برخی حاضران از امام پرسیدند: چرا قدریه و خوارج را یک بار نفرین کردید، ولی مرجئه را دوبار مورد لعن قرار دادید؟ امام پاسخ دادند: زیرا مرجئه عقیده دارند که قاتلان ما اهل ایمان هستند؛ پس تا برپایی روز قیامت لباس آنها

ص: ۶۶

به خون ما آغشته است و خداوند در کتاب خودش کسانی را که به کشتن پیامبران راضی بودند، همانند قاتلان قرار داده است. (۱)

نه _ بشیر دهان_ می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مرجئه، قدریه و خوارج هر کدام گمان می کند که حق با آنهاست و حال آنکه شما ما را پیشوای خود قرار داده اید. سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (۲)

ده _ عبدالحمید بن ابی العلاء_ می گوید: وارد مسجد الحرام شدم و یکی از موالی امام صادق علیه السلام را دیدم. به سوی او رفتم و سپس به امام صادق علیه السلام نزدیک شدم و بر او سلام کردم. امام سروصدایی را که پشت سر او بلند شده بود، شنیدند و پرسیدند این صداها چیست؟ یکی از موالی پاسخ داد: گروهی از مرجئه، قدریه و معتزله هستند. امام چون پاسخ او را شنیدند، فرمودند: این قوم مرا قصد کرده اند، پس مرا به رفتن خواند و خود نیز برخاست. گروه های حاضر چون ایشان را دیدند از جای خود برخاستند، امام آنها را به آرامش دعوت کردند و گفتند: خود را از من باز دارید. مرا آزار ندهید و حکومت را نسبت به من بدبین نکنید. سپس دست مرا گرفته و آنان را ترک گفت.

عبدالحمید در ادامه روایت می گوید: چون از مسجد خارج شدیم، امام فرمود: اگر ابلیس پس از تکبر و معصیت خداوند، در تمامی طول دنیا خدا را عبادت کند، سودی به حال او نخواهد داشت؛ همچنین این امت گناهکار که

ص: ۶۷

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲- [۲]. احمد بن محمد برقی، المحاسن، ص ۱۵۶.

پس از پیامبر خدا نافرمانی کردند و امام منصوب از سوی پیامبر را ترک نمودند، خداوند عملی را از آنها نمی پذیرد، تا آنکه بر پیشگاه خداوند وارد شوند. (۱)

۲. گروه قدریه

اشاره

جبر و اختیار از مهم ترین مسائل مطرح در عصر امام صادق علیه السلام بود که به دلایل زیر مورد توجه همگان واقع شد:

۱. حکومت با ترویج عقیده جبر می توانست اعمال ناشایست خود و مهم تر از همه مشروعیت دینی و سیاسی خلافت را که به ناحق غصب کرده بودند توجیه کند.

۲. افراد بی بند و بار می توانستند گناهان خود را با تمسک به این عقیده توجیه کنند.

۳. آیاتی در قرآن وجود دارد که برخی جبر و برخی اختیار را می رساند. شوق و علاقه برخی بزرگان به یادگیری معانی آیات قرآن، کنجکاوی آنان را برای یافتن پاسخ صحیح موجب می گشت.

۴. اساساً هر کسی می خواهد بداند که آیا چیزی به نام قضا و قدر بر انسان حاکم است و سرنوشت او را رقم می زند یا این انسان است که سرنوشتش به دست خودش می باشد و در صورت اول، چگونه قضا و قدر با اختیار انسان جمع می شود؟

ص: ۶۸

۱- [۱]. الدمه الساکبه، ج ۶، ص ۲۹۱، برگرفته از: روضه الکافی.

جبر و اختیار و تعیین اینکه انسان تا چه اندازه در افعال خود مختار و آزاد است، مباحث فراوانی در پی آورد. دو گروه قدریه و جبریه، که برخی بزرگانشان معاصر با امام صادق علیه السلام بودند، در پاسخ به همین مسئله شکل گرفتند.

آغاز پیدایش قدریه به نیمه دوم قرن اول هجری باز می‌گردد. در این زمان، برخی مسلمانان در برابر عقیده به قضا و قدر حتمی خداوند، برای انسان در برخی افعالش قائل به قدرت ایجاد فعل (اختیار) شدند که از سوی مخالفان، قدریه نام گرفتند. (۱)

اندیشمندان در تعیین خاستگاه پیدایش قدریه اختلاف دارند. غربیان و برخی پژوهشگران عرب می‌گویند: قدریه آرای خود را بدون واسطه از اندیشه های یهودی، نصرانی و فلسفه یونانی گرفته اند. (۲)

احمد امین می‌گوید: ظهور قدریه و طرح مسئله آزادی اراده انسان، از پی آمدهای حیات دینی و سیاسی اسلام است. (۳)
آیاتی که ظاهرشان جبر را می‌رساند و آیات حاکی از اختیار انسان، زمینه ساز طرح مسئله جبر و اختیار بوده است. (۴)

ص: ۶۹

۱- [۱]. مقاله «قدریان نخستین»، نشریه معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۴.

۲- [۲]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۱۳؛ فرقه های اسلامی در سرزمین شام، ص ۲۹.

۳- [۳]. فرقه های اسلامی در سرزمین شام، ص ۳۰.

۴- [۴]. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۵.

هر دو نظر فوق را می توان تلفیق کرد. در رواج اندیشه آزادی اراده، افزون بر اندیشه های نصرانی و یونانی، اوضاع و احوال تاریخی مسلمانان، وقایع پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرح مسئله خلافت نقشی بسیار مهم داشته است. (۱) در حقیقت، پیدایش قدریه واکنشی در برابر جبریه بود. برخی مسلمانان با استفاده از ظواهر بعضی آیات قرآن و با تکیه بر قضا و قدر، (۲) جامعه اسلام را آماده تحمل هرگونه ظلم کرده و هرگونه مخالفت و قیام علیه خلفا و کارگزاران حکومت را اعتراض به قضا و قدر الهی دانستند. قدریه در واکنش به عقاید جبریه شکل گرفتند. عقیده بنیادی قدریه که سبب نام گذاری آنان بدین نام شده است، باور به قدرت مؤثر انسان در پاره ای از اعمال و افعال (اعمال ارادی مانند خوردن، صحبت کردن) خود است. قدریه قائل به اختیار

ص: ۷۰

۱- [۱]. فرقه های اسلامی در سرزمین شام، ص ۳۳.

۲- [۲]. قضاء و قدر از مسائل با اهمیت در معارف اسلامی است که درک عمیق و همه جانبه آن برای همه مقدور نیست و ائمه علیهم السلام مردم را از ژرف نگری بیش از اندازه در آن بازداشته اند. از مجموع روایات برمی آید که ایمان به خیر و شر قدر، لازم است. قدر، حد شیء و مقدار آن است و قضا به معنای ابرام حکم و حکم قطعی است. به عبارت دیگر، قدر، تحدید و اندازه گیری وجود شیء بوده و قضا ابرام آن وجود محدود است. دو مطلب دیگر نیز از آیات و روایات استفاده می شود: الف) خداوند متعال پیش از ایجاد تمام اشیا و مخلوقات به آنها علم سابق دارد و از جمله آن مخلوقات، افعال و کارهای بندگان است. ب) انسان در اموری که به اراده او تعلق دارد، مختار است و می تواند انتخاب کند. آزادی در این افعال و قدرت بر ترک یا فعل، بدیهی است؛ همان گونه که در امور خارج از اختیار خود، محکوم است. (بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳۸). بنابراین، آیات و روایات اسلامی بر هیچ یک از دو تفکر معمول جبر یا تفویض تأکید نمی کنند و مکتب دیگری ارائه می دهند که امر بین الامرین نام دارد.

بودند. در نتیجه، انسان را مسئول اعمال خود می دانستند و قضا و قدر را به معنایی که از انسان سلب اختیار کند، مردود می شمردند.

قدریه تکلیف ما لایطاق را جایز نمی دانستند و تأکید می کردند: «روا نیست که خداوند مردم را به هدایت دعوت کند، سپس گمراهشان سازد و به ستم و گناه وادارد و آن گاه عقابشان کند».(۱)

الف) قدریه چه کسانی هستند؟

واژه قدریه در احادیث، بسیار به کار رفته است و مورد نکوهش پیامبر و ائمه علیهم السلام قرار گرفته است، ولی باید دانست که مراد از قدریه کیست و چه گروهی را شامل می شود؟ قواعد ادبی ایجاب می کند که قدریه؛ یعنی منسوبان به قدر، کسانی باشند که تنها بر تقدیر الهی در امور انسانی معتقدند و قدرت و اختیار انسان را نفی می کنند یا در برابر قدرت خداوند ناچیز می شمارند، ولی از آنجا که در احادیث منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله، قدریه مورد لعن قرار گرفته اند، هر یک از دو گروه جبریه و عدلیه از آن بیزاری جستند و این پرسش مطرح شد که قدریه مذموم چه کسانی هستند؟

اصحاب حدیث، حشویه، سلفیه و اشعریه که مجبره نیز نامیده می شوند، قدریه را از باب اطلاق شیء و اراده نقیض آن به نفی کنندگان قدر تفسیر کردند. معتزله و هم فکran آنها نیز جبریه را به قدری بودن متهم ساختند؛ با این استدلال که آنها در همه کارها قائل به تقدیر بوده و نقشی برای انسان در نظر نمی گرفتند.(۲)

ص: ۷۱

۱- [۱]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۸.

۲- [۲]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۱۲؛ معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۱۰.

علامه مجلسی در توضیح واژه قدریه می گوید:

لفظ قدری در اخبار ما، گاه بر جبری و گاه بر تفویضی اطلاق شده است و هر یک از دو گروه، سعی دارند آنچه را در روایات وارد شده و قدریه را مذموم دانسته اند، بر گروه مقابل حمل کنند.^(۱)

شارح_مقاصد_نیز در توضیح واژه قدریه می گوید:

در مذموم بودن قدریه اختلافی نیست و احادیث صحیحی در این باره وارد شده است؛ از جمله حدیثی که می گوید: «لعن الله القدریه علی لسان سبعین نبیاً». در اینجا مقصود از قدریه، گروهی هستند که تقدیری بودن خیر و شر را از سوی خدا نفی کرده اند و خیر و شر را مطابق مشیت خداوند نمی دانند. اینان به دلیل مبالغه در نفی تقدیر از خداوند، قدریه نامیده شده اند؛ هر چند برخی گفته اند: قدریه را بدین جهت قدریه نامیده اند که آنان قدرت ایجاد افعال را برای بندگان ثابت کرده و کارها را از آن فاعل می دانند، ولی این توجیه نادرست است؛ زیرا در این صورت باید آنان را «قدری» (به ضم قاف) می نامیدند.

معتزله، خود را مصداق «قدری بودن» نمی دانند؛ زیرا مرسوم است که شخص را به آنچه اثبات می کند نسبت دهند، نه به آنچه که نفی می کند.^(۲)

نتیجه

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که مراد از واژه «قدریه» بدون توجه به قرینه های دیگر، اثبات کنندگان قدر هستند، ولی بیشتر ارباب ملل و نحل واژه قدریه را در مورد نفی کنندگان قدر به کار برده اند.^(۳) علامه مجلسی نیز بر این

ص: ۷۲

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۹.

۲- [۲]. همان، ص ۶، برگرفته از: شرح مقاصد.

۳- [۳]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۳۸.

گفته تأکید می کند که مراد از قدریه ای که مجوس این امت می باشند، تفویضیه هستند که مشیت و قدرت الهی را انکار می کنند. (۱).

— سمعانی — (م ۵۶۲) در مورد قدری می گوید:

قدری منسوب به طایفه قدریه است و آنان کسانی هستند که عقیده دارند خداوند شر را مقدر نمی کند و گمان می کنند خداوند در مواردی چیزی را اراده می کند، ولی آن ایجاد نمی شود و گاهی آنچه را ناخوشایند می دارد، موجود می شود. (۲).

از همین رو، در روایت هایی که از امام صادق علیه السلام در این باره وارد است، مراد از قدریه، نفی کنندگان تقدیر می باشند؛ به ویژه که در یکی از روایات نیز بر این نکته تصریح شده است. (۳).

ب) سیره پیشوایان چهارگانه اهل سنت در برابر قدریه

پیشوایان چهارگانه اهل سنت نیز به توبیخ، تفسیق و گاهی تکفیر قدریه پرداخته اند:

یک — ابوحنیفه عقاید قدریه را نادرست می شمرد و می گوید: «قدر، خیر و شرش از خداست.» ابوحنیفه در ظاهر نکوهشی علیه قدریه بیان نداشت. (۴).

دو — مالک بن انس قدریه را تکفیر کرد و مسلمانان را از ازدواج با آنها بازداشت. فتوای مالک این بود که چنانچه قدریه پس از استتابه، توبه نکردند،

ص: ۷۳

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۹.

۲- [۲]. سمعانی، الانساب، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۴، ص ۶۴۰.

۳- [۳]. نک: روایت مربوط به رفتن امام صادق علیه السلام به شام و مناظره با قدری آنجا.

۴- [۴]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۹.

قتل آنها جایز است؛ زیرا به اعتقاد او قدریه علم خدا به اشیا را پیش از وجود، انکار می کنند. (۱)

سه _ شافعی قدریه را نکوهش نموده، ولی به کفر آنها فتوا نداد. وی نیز عقیده داشت قدریه علم خدا را انکار می کنند. (۲)

چهار _ احمد بن حنبل نیز عقیده قدریه را مردود می دانست. (۳)

ج) سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با قدریه

امام صادق علیه السلام در راستای سیره علمی خود و تبیین حقایق دین، درباره عقاید قدریه احادیثی از خود به یادگار نهاده اند که به برخی از آنها می پردازیم:

یک _ امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردم در عقیده قدر بر سه دسته اند: ۱. برخی گمان می کنند خداوند مردم را بر گناهان مجبور می کند. این گروه به خداوند ظلم کرده و کافرند؛ ۲. گروهی دیگر برآنند که تمام کارها به آنان واگذار شده است. این دسته خداوند را در سلطنت خویش سبک شمرده اند و در نتیجه کافر هستند؛ ۳. برخی نیز عقیده دارند که خداوند بندگان خود را به آنچه در توانشان است، مکلف ساخته و از آنچه در توانشان نیست، معذور داشته است. پس هرگاه نیکی کنند، خداوند را شکر می گذارند و هرگاه مرتکب گناهی شوند، استغفار می کنند. این گروه مسلمان کامل هستند. (۴)

ص: ۷۴

۱- [۱]. همان؛ قاضی عیاض، ترتیب المدارک و تقریب المسالك، دارمکتبه الحیاه، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- [۲]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۹.

۳- [۳]. همان، برگرفته از: مرهم العلل یافعی، صص ۷۵ و ۷۶.

۴- [۴]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۹.

دو _ اعمش _ از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: کارهای بندگان، مخلوق به خلق تقدیر هستند، نه خلق تکوین و خداوند آفریننده هرچیز است. جبر و تفویض هر دو نادرست است. (۱)

سه _ حسن بن محمد جمال _ از برخی اصحاب نقل می کند که عبدالملک بن مروان _ خلیفه اموی _ فرستاده ای نزد کارگزار خود در مدینه فرستاد و به او پیام داد که محمد بن علی علیه السلام (امام باقر علیه السلام) را با احترام کامل روانه شام کن و در برآورده کردن نیازهای او کوشا باش. عبدالملک در نظر داشت بین امام و یکی از قدریان شام که با تمامی بزرگان آن دیار مناظره کرده و بر آنان چیره شده بود، مناظره ای ترتیب دهد.

امام باقر علیه السلام در پاسخ به نامه عبدالملک، کهنلت سن را مانع از آن دانست که خود به شام رود و فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام را بدین سفر فرستاد. امام صادق علیه السلام چون به شام رسید، خلیفه گمان کرد که ایشان نیز در مناظره شکست خواهد خورد. از همین رو، بر تشکیل مناظره اصرار داشت تا آنکه مناظره آغاز شد و امام صادق علیه السلام در برابر قدری قرار گرفت. نخست شخص قدری به امام صادق علیه السلام گفت: هرآنچه می خواهی بپرس. امام به وی فرمود: سوره حمد را بخوان.

ص: ۷۵

۱- [۱]. همان، ج ۱۰، صص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ شیخ صدوق، خصال، ج ۲، صص ۱۵۰ _ ۱۵۵.

حاضران و خلیفه از پرسش امام شگفت زده شدند و چون مطلبی که در سوره حمد باشد و آنان را یاری دهد، نمی دیدند، با خود گفتند: به یقین، قدری بر امام غلبه خواهد کرد.

قدری، همان گونه که امام گفته بود، شروع به قرائت سوره حمد کرد و چون به آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسید، امام به وی گفت: کافی است. سپس فرمود: از چه کسی یاری می طلبی و چه نیازی به کمک داری؟ اگر تدبیر امور در دست تو باشد، نیازی به استمداد نخواهی داشت. حاضران در شگفت شدند و قدری از ارائه پاسخ باز ماند. (۱)

روایت های بسیاری درباره سیره امام در برخورد با مرجئه وارد است که امام در آنها احادیث قدریه و معتزله را نیز مورد لعن و نفرین خود قرار داده است.

۳. گروه جبریه

اشاره

جبریه گروهی بودند که در برابر شبهه جبر و اختیار، جبر را ترجیح داده و گمان کردند که جبر با روایت های قضا و قدر سازگاری بیشتری دارد. آنان از راه حل امام صادق علیه السلام که فرمود: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» بی بهره بودند و از سویی اعتقاد به تفویض را مخالف با آیات و روایات مربوط به قضا و قدر می دانستند.

عقیده به جبر پی آمدهای ناگواری برای جامعه اسلامی در پی داشت؛ زیرا برخی افراد با این توجیه که قضا و قدر الهی تخلف ناپذیر است، مرتکب گناه

ص: ۷۶

۱- [۱]. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۲۱ و بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۵ و ج ۸۹، ص ۲۳۹.

شده و خود را در انجام آن بی اختیار می دانستند. این عقیده، عدل الهی را خدشه دار می ساخت؛ زیرا اگر بنده بدون اختیار، مرتکب گناه گردد، عقاب او ظلم است.

حاکمان و خلفای اموی، در ترویج جبر بسیار می کوشیدند؛ زیرا بر اساس آن می توانستند در مرحله اول مشروعیت خلافت خود و در مرحله دوم ستمگری ها و کارهای ناشایست خود را توجیه کنند.^(۱) بررسی اشعار شاعران برجسته آن دوران نیز به خوبی این مطلب را ثابت می کند.^(۲) شاعران مشهور با سرودن اشعاری، مذهب جبر را تأیید کرده و خلافت خلفا و ولایت عهدی جانشینان آنان را نیز مستند به قضا و قدر الهی می کردند و در برابر اشعار خود صله های فراوان و گران بها دریافت می کردند.^(۳)

عمر بن عبدالعزیز بیش از همه خلفا بر جبر تأکید می ورزید. عموم محدثان اهل سنت نیز در برابر معتزله و قدریه موضع گیری کردند و نیز برخی از مرجئه، جبری شدند.

الف) جهّمیه

ص: ۷۷

-
- ۱- [۱]. در این زمینه، دکتر حسین عطوان پژوهش های ارزشمندی در کتاب الامویون و الخلافه ارائه داده است.
 - ۲- [۲]. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، قاهره دارالکتب العربی، ۱۳۴۵ ه. ق، ج ۲۰، ص ۲۱۲ و مجلدات دیگر؛ دیوان جریر، ج ۱، ص ۳۴۹؛ دیوان فرزدق، ج ۱، ص ۲۴۶؛ مبرد، الکامل، ج ۴، ص ۱۱۲؛ دیوان اخطل، ص ۲۱ و ۲۴؛ البیان و التبین، ج ۲، ص ۱۰۹ و بسیاری مدارک دیگر.
 - ۳- [۳]. حسین عطوان، الامویون و الخلافه، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۸۶ م، ص ۶۵.

بنیان گذار این فرقه، جُهَم بن صفوان (م ۱۲۸ ه . ق) است که ذهبی او را ضالّ مبتدع می نامد. (۱)

جهمیه را جبریه خالصه نیز می نامند؛ زیرا بر عقیده جبر تأکید فراوان دارند.

اساس عقیده جُهَم را دو باور تشکیل می دهد:

یک جبر و نفی اختیار و نفی استطاعت انسان در کارهای خود؛

دو تعطیل ذات خداوند از توصیف به صفات کمال و جمال. (۲)

عقاید دیگر جهمیه بدین شرح اند:

سه خروج علیه سلطان جایز است. خود جهم نیز بارها علیه بنی امیه قیام کرد و در سال ۱۲۸ ه . ق کشته شد.

چهار ایمان، فقط معرفت به خداست و کفر، جهل به اوست و در عمل نقشی ندارد.

پنج بهشت و جهنم خلق شده و سپس فنا می شوند. (۳)

هشام بن حکم که یکی از فاضل ترین شاگردان امام صادق علیه السلام بود، نخست جهمی بود و با راهنمایی های آن

حضرت هدایت شد. (۴)

از آنجا که نفی صفات از خدا، نفی رؤیت خداوند و قول به خلق قرآن را به مذهب جهم نسبت داده اند، واژه «جهمی» در بسیاری موارد بر کسی که قائل به یکی از عقاید یاد شده باشد، اطلاق شده است و بسیاری از راویان و

ص: ۷۸

۱- [۱]. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲- [۲]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۱۴۴.

۳- [۳]. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۹.

۴- [۴]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۲۷.

محدثان از معتزله، قدریه و حتی شیعه با واژه «جهمی» مورد نکوهش و سرزنش واقع شده اند.^(۱)

ب) سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با جبریه

احادیث متعددی از امام صادق علیه السلام در زمینه برخورد با جبریه وارد شده است. برخی احادیث را که بیان کننده امر بین الامرین و نفی جبر و تفویض هستند، در بحث از معتزله می آوریم. در اینجا، به چند حدیث بسنده می کنیم:

یک - شخصی نزد امام رضا علیه السلام آمد و پس از گفت و گو در مورد جبر و تفویض، امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر علیه السلام روایت کرد که هر کس گمان کند خداوند بندگانش را بر گناهان مجبور می سازد یا آنها را به آنچه طاقت ندارند تکلیف می کند، چنانچه حیوانی را ذبح کرد از گوشت آن استفاده نکنید، (کنایه از اینکه وی به سبب عقیده به جبر کافر شده است و خوردن ذبیحه کافر جایز نیست)، شهادتش را نپذیرید و با او نماز نگذارید و چیزی از زکات خود را به او ندهید.^(۲)

دو - روزی - طاووس یمانی - بر امام صادق علیه السلام وارد شد. امام که می دانستند وی به جبر اعتقاد دارد، به او فرمود: چه کسی در پذیرش عذر از خداوند برتر است؟ طاووس گفت: هیچ کس. امام ادامه دادند آیا کسی که توانایی انجام کاری را ندارد و می گوید بر انجام آن کار توانا نیست، راستگو است یا خیر؟ طاووس پاسخ داد: راستگو است. امام ادامه داد: چگونه ممکن است خداوندی

ص: ۷۹

۱- [۱]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱؛ محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۷۰.

که در پذیرش عذر از دیگران برتر است، عذر فردی را که می گوید توانایی ندارم و واقعاً هم توانا نیست نپذیرد؟

طاووس که متوجه قصد امام مبنی بر خطا بودن بینش جبر شده بود، سخن امام را پذیرفت و بلند شد؛ در حالی که می گفت: بین من و سخن حق دشمنی وجود ندارد. خداوند آگاه است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. نصیحت تو را می پذیرم. (۱)

۴. گروه معتزله

اشاره

معتزله از گروه های اعتقادی معاصر امام صادق علیه السلام است. معتزله و قدریه دو گروه مستقل بودند؛ اگرچه برخی همانند بغدادی، قدریه و معتزله را یکی دانسته اند. (۲) و به گفته برخی، معتزله اصول پنج گانه خود را از قدریه گرفته است. (۳)

دلایل زیر جدایی قدریه و معتزله را تأیید می کند:

یک _ بنیان گذار قدریه به گفته مشهور، معبد جهمی است که در سال ۸۰ هـ ق در گذشته است و حال آنکه، مؤسس معتزله نزد مشهور، واصل بن عطاء است. (۴)

دو _ قدریه به اصل «منزله بین منزلتین» که اصل اساسی معتزله است، معتقد نبودند و غیلان یکی از بزرگان قدریه در مسئله ایمان، مرجئی بود. (۵)

ص: ۸۰

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۸ و ج ۴۷، ص ۳۵۸ و ج ۵، ص ۵۹.

۲- [۲]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۹۳.

۳- [۳]. فرقه های اسلامی در سرزمین شام، ص ۹۸ و ۴۲.

۴- [۴]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۵؛ الفرق بین الفرق، ص ۹۳.

۵- [۵]. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۵.

سه _ تسمیه «قدریه» به این نام نشان می دهد مشکل و مسئله اساسی نزد این گروه قدر الهی و اراده انسان بوده است و حال آنکه مسئله اساسی معتزله اصل «منزلت بین منزلتین» می باشد. (۱)

چهار _ در روایاتی از امام صادق علیه السلام، معتزله و قدریه هریک به طور جداگانه یاد شده اند. (۲)

مهم ترین اعتقاد معتزله که آن را از اهل سنت و شیعه جدا می سازد، اعتقاد به منزلت بین منزلتین است. معتزله در برابر خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانستند و نیز مرجئه که آن را مؤمن می شمردند، راه میانه ای برگزیدند و مرتکب گناه کبیره را در مرحله ای بین ایمان و کفر قرار دادند. (۳)

عقیده امام صادق علیه السلام و شیعه در مورد مرتکب گناه کبیره، پیش تر در بحث مرجئه گفته شد. مخلوق بودن قرآن، قول به تفویض، قابل رؤیت نبودن خدا و نفی صفات زاید بر ذات از دیگر عقاید معتزله است که در واقع می توان گفت همه برخاسته از تفسیر خاص از اصل توحید نزد این گروه می باشد. به

ص: ۸۱

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۲۹۱؛ برگرفته از روضه کافی. لازم به یادآوری است که در آثار مربوط به ارباب فرق و مقالات، عقاید معتزله و قدریه به گونه ای با هم آمیخته است که تشخیص و تفکیک آنها مشکل می نماید. معارف، دوره ۵، ش ۱، ص ۸.

۳- [۳]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الفرق بین الفرق، ص ۹۳ و ۱۱۸؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۵۹؛ شیخ مفید، اوائل المقالات، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ه. ق، ص ۵ و ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۲۶.

جهت همین برداشت خاص از اصل توحید نزد معتزله، آنان را «اهل توحید» نامیده اند؛ زیرا روشن است که آنان ابداع کننده عقیده توحید نبودند. (۱)

الف) خلق قرآن

معتزله کتاب های آسمانی همانند قرآن را به عنوان پدیده های الهی برجسته می شمردند، جز آنکه می گفتند این پدیده ها نیز مانند دیگر چیزها مخلوق و حادث هستند و اعتقاد به ازلیت قرآن و تورات و انجیل، عقیده «تعدد قدما» را در پی دارد که با توحید سازگار نیست. (۲)

گرایش های دیگر در مسئله خلق قرآن عبارت اند از:

یک - گروهی که قرآن را مخلوق می دانند. - جعد بن درهم، - جهم بن صفوان، بسیاری از خوارج، برخی مرجئه و عموم معتزله بر این عقیده بودند.

نخستین کسی که تعطیل صفات الهی و مخلوق بودن قرآن را مطرح ساخت، جعد بن درهم و پس از او جهم بن صفوان بود. برخی - ابان بن سمعان - را انتقال دهنده این اندیشه ها به جهم از - طالوت - و - لیید بن اعصم - که یهودی بودند می دانند. (۳) قول به خلق قرآن از ابوحنیفه نیز نقل شده است. (۴)

دو - گروهی که قرآن را غیر مخلوق می دانند. این نظر را عموم اصحاب حدیث و اهل سنت پذیرفتند که همین نظریه نیز با گذشت زمان شامل چهار گرایش شد:

ص: ۸۲

۱- [۱]. معارف، دوره ۶، ش ۱ و ۲، ص ۱۹۵؛ عثمان اسماعیل یحیی، مقاله «سیرمسئله توحید»، ترجمه: علیرضا ذکاوتی.

۲- [۲]. همان، ص ۱۹۹؛ الفرق بین الفرق، ص ۹۳.

۳- [۳]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۳۲۹.

۴- [۴]. همان.

اول _ کلابیه که قرائت را حادث و مخلوق می دانند، ولی می گفتند کلام مقروء، صفت قدیم خداست.

دوم _ اشاعره که می گفتند عبارت، مخلوق است، ولی کلام نفسی الهی، قدیم است.

سوم _ لفظیه که می گفتند تنها تلفظ ما به قرآن مخلوق است. (۱)

چهارم _ واقفیه که در مسئله توقف کرده و می گفتند نمی توانیم قضاوت کنیم که مخلوق است یا غیر مخلوق.

(ب) نفی صفات و نفی رؤیت خدا

این دو عقیده نیز از نتایج اصل توحید، بنا بر تفسیر معتزله است. اهل اعتزال اثبات صفات زاید بر ذات و نیز دیدن حسی خداوند را منافی اصل توحید می دانستند. (۲)

معتزله عقیده داشتند که صفات الهی، حقیقتی در ورای عقل انسانی ندارند و در جوهر خود، معانی مجردی هستند که فکر از خودش انتزاع می کند و به عنوان صفات کمالیه برای ذات مقدس و ماهیت متعالی آن به کار می برد، ولی اگر خدا را در واقع موصوف به آن صفات بدانیم، به یک نوع کثرت ناپسند که خدا منزله از آن است، گرفتار شده ایم. (۳)

ص: ۸۳

۱- [۱]. معارف، دوره ۱۰، ش ۱، ص ۵۵. علیرضا ذکاوتی، مقاله «آزمون عقاید در عصر عباسی».

۲- [۲]. الفرق بین الفرق، ص ۹۳؛ ملل و نحل، ج ۱، صص ۳۲ - ۹۲. برای توضیح کامل نکه: بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، صص ۲۶۶ - ۲۸۹.

۳- [۳]. معارف، دوره ۱۰، ش ۱ و ۲، ص ۱۹۹.

در نظر معتزله چندگانگی و چندگونگی صفات الهی با وحدت ذات تناقض دارد.^(۱) معتزلیان با انکار رؤیت خداوند چه در دنیا و چه در آخرت، می گفتند این امر مستلزم محال عقلی است و ذات خدا را در زمان و مکان و ماده محدود می سازد. از همین رو، معتزله نصوص دینی را که در این زمینه وارد شده است، تأویل می کردند.^(۲)

ج) گرایش سیاسی معتزله

برخی عقیده دارند معتزله برخلاف شیعه، خوارج و مرجئه، نخست فرقه ای سیاسی نبود، بلکه مدتی پس از تأسیس به سیاست گرفتار آمد.^(۳) اگر این گفته را بپذیریم، می بایست اصل پنجم معتزله را که امر به معروف و نهی از منکر را جایز می دانند، از اصولی بدانیم که در مراحل ثانویه شکل گیری آنان مطرح شده است؛ زیرا این اصل، لزوم مداخله در سیاست و مسائل اجتماعی را می رساند و به قدری معتبر است که نزد معتزلیان برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر، خروج و جنگ علیه خلیفه و امام نیز جایز است.^(۴)

ص: ۸۴

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، قاهره، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۶۴ م، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴- [۴]. ابن تیمیه، الاستقامه، قاهره، مکتبه السنه، ج ۲، ص ۲۱۵.

بررسی تاریخ معتزله نشان می دهد که این فرقه درگیری چندانی با امویان نداشتند(۱) و حتی یزید بن ولید _ یکی از خلفای اموی _ معتزلی بود و در دوره او اعتزال گسترش یافت.(۲)

عباسیان در آغاز، بیش کلامی اعتزال را که مخالف حاکمیت امویان بود پذیرفتند، ولی پس از پشتیبانی برخی بزرگان معتزله مانند واصل بن عطاء از قیام های زیدی و علوی مخالف عباسیان، بیش معتزله را کنار نهادند. یا به عقیده _ فاروق عمر _ چون عباسیان از _راوندیه_ حمایت می کردند، جمع بین راوندیه و معتزله امکان نداشت. به هر حال، عباسیان از پشتیبانی معتزله دست کشیدند؛ هر چند در دوران خلفای پس از منصور، دگرگونی های مهم دیگری رخ داد.(۳)

(د) قضا و قدر الهی، تفویض، امر بین الامرین

توضیح قضا و قدر الهی و تفسیر آن، به گونه ای که با اختیار انسان منافات نداشته باشد، معتزله را نیز همچون قدریه و جبریه به اشتباه گرفتار ساخت. معتزله بر خلاف جبریه و اهل حدیث قائل به تفویض گشتند و انسان را در کارهای خود فاعل مستقل دانستند.(۴) شهرستانی اعتقاد به قدر و به اینکه عبد،

ص: ۸۵

-
- ۱- [۱]. هرچند معتزله به عنوان یکی از گروه های مخالف خلافت امویان مطرح بود. صادق آینه وند، پژوهش هایی در تاریخ و ادب، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۱۳. برگرفته از: بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۶۷.
 - ۲- [۲]. مسعودی، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، صص ۲۴۴ و ۳۳۹.
 - ۳- [۳]. پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۱۳.
 - ۴- [۴]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۳۰۱.

فاعل خیر و شر است را دومین قاعده از قواعد چهارگانه واصل بن عطا می داند. (۱)

امام صادق و ائمه دیگر علیهم السلام در نفی تفویض، احادیث فراوان و ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته اند. جمله مشهور «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین» از امام صادق علیه السلام است که احادیث متعددی در شرح آن، وارد شده و بسیاری بزرگان نیز آن را تفسیر کرده اند.

— علامه سید عبدالله شبر — در مصابیح الانوار (۲) درباره حدیث «لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِیضَ، بَلْ اَمْرٌ بَيْنَ اَلْاَمْرَيْنِ» به تفصیل توضیح داده است. وی به نقل از علامه مجلسی می گوید:

افعال بندگان بر حسب احتمال عقلی، از چند صورت خارج نیست:

یک — افعال با قدرت و اراده خداوند روی می دهند و بنده هیچ نقشی و قدرتی در افعال خود ندارد.

دو — افعال با قدرت و اراده بنده رخ می دهد و خداوند هیچ نقش بلا واسطه ای در افعال بندگان ندارد.

سه — روی دادن افعال به مجموع قدرت بندگان و خداوند وابسته باشد که خود، سه فرض دارد:

اول — مؤثر قدرت خداوند است که به واسطه قدرت بنده، افعال را انجام می دهد.

ص: ۸۶

۱- [۱]. عبدالله شبر، مصابیح الانوار فی شرح مشکلات الاخبار، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۱، ص ۴۹.

۲- [۲]. مصابیح الانوار، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۱۶۲.

دوم _ مؤثر قدرت بندگان است که به واسطه قدرت خداوند افعال را به جای می آورند.

سوم _ هر دو مؤثر باشند، بدون اینکه یکی را به مؤثریت و دیگری را به وساطت، مقید کنیم.

علامه شبّر، استدلال های هر دو گروه جبریه و قدریه و نیز معتزله را مطرح ساخته و مورد نقد و ایراد قرار می دهد. سپس به توضیح «امر بین امرین» می پردازد و برای آن ده معنا و توجیه از بزرگانی همچون: _ شیخ مفید، فاضل استرآبادی، محقق کاشانی (فیض) _ و علامه مجلسی می آورد و سرانجام معنای دهم را که علامه مجلسی بیان فرموده اند، به دلیل مطابق بودن با احادیثی از امام باقر ۷ و امام صادق علیه السلام بر می گزینند. بر اساس تفسیر علامه مجلسی، مراد از «امر بین الامرین» آن است که هدایت ها و توفیقات خداوند در افعال و کارهای نیک بندگان مؤثر است، ولی نه تا آن حد که شخص بر انجام آن مجبور گردد؛ بلکه ترک آن فعل نیک نیز برای بنده ممکن است. از سوی دیگر، خذلان و غضب خداوند نیز در ترک طاعت ها و انجام گناهان مؤثر است، ولی نه تا بدان حد که شخص قادر بر فعل و ترک نباشد، بلکه در هر حال، می تواند انجام یا ترک فعلی را اختیار کند. (۱)

ه) سیره امام صادق علیه السلام و شیعیان در برابر معتزله

شیعیان با استفاده از معارف والای اهل بیت علیهم السلام در مورد خلق قرآن، برآنند که قرآن حادث است، ولی از اطلاق مخلوق بودن بر آن خودداری

ص: ۸۷

کردند تا هم خود را از درگیری های بیهوده که به خاطر همین اصطلاحات پیش آمده بود، رهایی بخشند و هم نشان دهند که قرآن کلام الهی است و هرگز تحریف نشده و جعلی نبوده است.

شیخ مفید می فرماید:

قرآن کلام خدا و وحی اوست و حادث می باشد. ولی من آن را، مخلوق و آفریده نمی نامم. گذشتگان و تمامی امامیه، جز عده ای قلیل نیز بر این عقیده بوده اند.^(۱)

در مورد صفات الهی نیز، امامیه با تقسیم بندی صفات در دو گروه صفات ذات و صفات فعل، مشکلات و شبهات معتزله را پاسخ داده اند.^(۲)

احادیث زیادی از امام صادق علیه السلام درباره عقاید کلامی و سیاسی معتزله وجود دارد که در برخوردهای متعدد و با شیوه های گوناگون، بیان کرده اند. برخی از این احادیث چنین است:

یک _ عبدالرحیم قصیر در نامه ای خطاب به امام صادق علیه السلام، از وی می خواهد نظر خویش را در مورد مسائل کلامی _ اعتقادی آن دوران بیان کند. این حدیث نشان می دهد که موارد آمده در حدیث، همانند بحث در مورد خلق قرآن و یا اختیار و اراده انسان در افعال، از موضوع های رایج آن عصر بوده و گروه های مختلف دیدگاه های خود را ترویج می کرده اند.

ص: ۸۸

۱- [۱]. شیخ مفید، اوائل المقالات، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۴.

۲- [۲]. ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ص ۳۲۰؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۸۱.

شیعیان و پیروان امام صادق علیه السلام نیز با مراجعه حضوری یا پرسش کتبی از آن حضرت از ایشان می خواستند نظر خود را برای آنان روشن سازد. این حدیث، بسیاری از مسائل و عقاید معتزله را شرح داده و نظر امام و شیعیان را نیز بیان می دارد؛ اگر چه برخی مطالب آن، همانند مسئله ایمان مربوط به معتزله نیست و با عقاید دیگر گروه ها مانند مرجئه ارتباط بیشتری دارد. (۱)

عنوان های مباحث مطرح شده در این حدیث عبارتند از:

اول _ معرفت و جهل از افعال خداوند است و بندگان در اینکه کدام را برگزینند، اختیار دارند. برخی به اختیار خود، به شناخت خداوند اقرار می کنند و گروهی به انکار روی می آورند. توفیق خداوند و خذلان او نیز افزون بر اختیار، مؤثر است، ولی به هر حال عقاب و ثواب مبتنی بر همان اختیار است.

دوم _ قرآن کلام خدا و محدث، ولی غیرمخلوق و غیرازلی است. (۲) قرآن از نزد خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و در آن، خبر آنچه گذشت و آنچه خواهد آمد وجود دارد.

سوم _ صفات فعلیه خداوند، به هنگام حدوث فعل، ایجاد شده اند.

ص: ۸۹

۱- [۱]. لازم به یادآوری است که مطالب این حدیث در مدارک دیگری مانند اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۵ کتاب التوحید و... به صورت پراکنده نیز آمده است.

۲- [۲]. یکی از معانی مخلوق، «دروغ شمرده شده» است و منظور از غیر مخلوق بودن قرآن در این روایت، این است که قرآن دروغ به شمار نمی آید.

چهارم _ توانایی شخص بر انجام فعل، استطاعت نام دارد و فعل هر شخص قرین استطاعت اوست. البته این توانایی را خداوند به او داده است؛ زیرا اوست که انسان را آفریده و وسایل را در اختیار او گذاشته است.

پنجم _ توحید: هیچ چیز همانند خداوند نیست و او شنوا و بیناست و از آنچه مشبیه می گویند و خداوند را به مخلوقات وی تشبیه می کند، مبرا است. مذهب صحیح در توحید آن است که در قرآن بیان شده است.

ششم _ ایمان، اقرار با زبان، اعتقاد در قلب و عمل به ارکان است. اسلام پیش از ایمان بوده و با آن مشارکت دارد و چنانچه مؤمن مرتکب کبیره شود، ایمان خود را از دست می دهد، ولی کافر نمی شود و چنانچه توبه کند، ایمان وی باز می گردد، ولی اگر حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کند، آن گاه هم از ایمان و هم از اسلام خارج می شود. (۱)

دو _ در حدیث مفصلی که از امام صادق علیه السلام در برخورد با معتزله وارد است، حضرت با شیوه ای منطقی و با کمک گرفتن از بزرگان معتزله، خطا و انحراف آنان از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد آور می شود.

حدیث بدین شرح است: عبدالکریم بن عتبه هاشمی می گوید: هنگامی که برخی از معتزله به همراه بزرگانشان همچون _عمر و بن عبید_، _واصل بن عطاء_ و _حصن بن سالم_ در مکه بر امام وارد شدند، نزد او بودم. آن هنگام، هم زمان بود با قتل ولید - خلیفه اموی _ و اختلافی که میان مردم شام در مورد خلیفه پدید آمده بود.

ص: ۹۰

امام صادق علیه السلام خطاب به آن جمع فرمود: شخصی از بین خود برگزینید تا آنچه را می اندیشید و باور دارید بیان کند. آنان عمرو بن عبید را معرفی کردند و او نیز به تفصیل، عقاید خود را بیان کرد. از جمله گفت: خلیفه اهل شام کشته شده است و امور مردم آن دیار دچار تفرقه و چند دستگی شده است. ما به اندیشه افتادیم که _محمد بن عبدالله بن الحسن_ (۱) را که اهل دین و عقل و از معدن خلافت است برگزینیم و مردم را به بیعت با او فرا خوانیم. اکنون دوست داریم این مطلب را بر شما نیز عرضه کنیم؛ زیرا شما اهل فضل هستید و پیروان فراوانی دارید و ما از شما بی نیاز نیستیم.

پس از پایان سخنان عمرو بن عبید، امام صادق علیه السلام به همراهان عمرو فرمود: آیا همه شما همچون _عمرو بن عبید_ می اندیشید؟ پاسخ دادند: آری. امام پس از حمد و ثنای خداوند و فرستادن درود بر پیامبر و اهل بیت پاکش علیهم السلام، فرمود: ما تنها زمانی خشمگین می شویم که خداوند نافرمانی شود و آن گاه که اطاعت شود، خشنود می شویم. ای عمرو! چنانچه شما در کنار پیشوای مورد نظرتان حکومت را به دست گیرید و کسی نیز با شما مخالفت نکند، با کافران و مشرکان چگونه رفتار می کنید؟

عمرو بن عبید در پاسخ، به اشتباه و مخالفت با قرآن گرفتار آمد و نتوانست پاسخ صحیحی بدهد. همچنین در زمینه موارد مصرف غنیمت، خمس، انفال و

ص: ۹۱

۱- [۱]. نواده امام حسن مجتبی علیه السلام.

صدقه نتوانست پاسخ صحیح ارائه دهد و پاسخ هایش مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در آمد.

سپس امام روی به عمرو بن عبید کرد و فرمود: تقوای خدا پیشه کن. ای جماعت، از خدا بترسید. سپس خطاب به همراهانش فرمود: همانا پدرم - که بهترین مردم زمین و آگاه ترین آنها به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود - فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر کس با شمشیر قیام کند و مردم را به سوی خود فرا خواند، در حالی که آگاه تر از او در میان امت وجود داشته باشد، گمراه است و خود را به سختی انداخته است. (۱)

سه - اعمش می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن کلام خداست؛ نه خالق است و نه مخلوق. (۲)

چهار - ابوجعفر محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به وی گفتند: با معتزله به جدال برخیزید و هدایتی را که بر آن هستید برای آنان بیان کنید و گمراهی آنان را یادآور شوید و در مورد علی علیه السلام با آنان مباحثه کنید. (۳)

ص: ۹۲

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، صص ۲۱۴ و ۲۱۷؛ احتجاج، ص ۱۹۷؛ اصول کافی، ج ۵، ص ۲۳ و بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۱۰، صص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ خصال، ج ۲، ص ۱۵۰ و نیز نک: مناسبات فکری معتزله و شیعه، ص ۲۳.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۲.

پنج — کراجکی — پس از بیان انحراف معتزله، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند معتزله را لعنت کند که خواستند توحید پیشه کنند، ولی کفر ورزیدند و بر آن بودند که تشبیه را نفی کنند، ولی آن را اثبات کردند. (۱)

۵. امام صادق علیه السلام و قصاص

قصه خوانی در سده های نخستین اسلامی، و از دوران خلیفه دوم آغاز شد و افرادی بدان می پرداختند. — تمیم الداری، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، با گرفتن اجازه از خلیفه دوم به این کار پرداخت. (۲)

— عیید بن عمر، — حرث بن معاویه کنندی — و — کعب الاحبار — از دیگر افرادی هستند که در دوران خلیفه دوم به قصه گویی پرداخته اند. (۳)

در سده های نخستین و تا زمانی که خلفا و بسیاری از صحابه و تابعین با دیده عظمت به فرهنگ یهود و میراث آنها می نگریستند، قصه گوینان به میزان زیاد از منابع یهودی استفاده می کردند. (۴)

قصه گویی — عبدالله بن سلام، — کعب الاحبار — و — وهب بن منبه — که به متن های اهل کتاب دل بستگی خاصی داشتند، شاهی بر این گفته است. همچنین — حسن —

ص: ۹۳

۱- [۱]. همان، ج ۵، ص ۸.

۲- [۲]. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳- [۳]. رسول جعفریان، قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، صص ۴۱ و ۴۲.

۴- [۴]. همان، ص ۶۶.

بصری که از قصاص تابعی است و نیز قتاده یا استناد به عبارت «بعض الکتب» در قصه خوانی، استفاده خود از متن های اهل کتاب را نشان داده اند. (۱)

ائمه عليهم السلام به دلایلی، با قصه خوانان برخورد کرده اند و قصه گویی به معنای خاص آن را نکوهش کرده اند. برخی دلایل مخالفت ائمه عليهم السلام با قصه خوانی، چنین است:

الف) قصه خوانان از جعل حدیث ابایی نداشتند؛ از این رو، ابن قتیبه و ابن جوزی، قصاص را از عوامل رسوخ فساد در حدیث و ترویج احادیث جعلی دانسته اند. (۲)

ب) قصه خوانان در قصه گویی، با استفاده از منابع اهل کتاب، به راحتی اسرائیلیات را نقل می کردند.

ج) داستان های مبتذل، سرگرم کننده و دروغین از خود می ساختند تا مجالس قصه گویی آنان از هیجان بیشتری برخوردار باشد.

د) به هنگام قصه گویی در برخی موارد به مقام خداوند، انبیا، ائمه عليهم السلام و دیگر بزرگان دین توهین صورت می گرفت. (۳)

در مدارك معتبر، مخالفت امام علی، امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام رضا عليهم السلام با قصه خوانی، تأیید شده است. (۴) شیخ حر

ص: ۹۴

۱- [۱]. همان، ص ۶۸.

۲- [۲]. تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۷۰؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۱۲۴.

۳- [۳]. برای آگاهی بیشتر از قصه خوانی و پی آمدهای آن در جامعه اسلام نک: قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران و تاریخ القصاص.

۴- [۴]. قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، ص ۱۰۹؛ الصباغ، تاریخ القصاص، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۵ م، ص ۵۸.

عاملی، در وسائل الشیعه، باب جداگانه ای با عنوان «بَابُ إِنَّ الْقَاصَّ يُضْرَبُ وَ يَطْرُدُ مِنَ الْمَسْجِدِ»؛ باب زدن قصه گو و دور کردن او از مسجد، قرار داده و روایت هایی در این زمینه آورده است. (۱)

احادیث زیادی از امام صادق علیه السلام درباره قصه خوانی و قصه خوانان وارد شده است که مخالفت آن حضرت با قصه خوانی را بیان می کنند. برخی از این احادیث چنین است:

یک _ عباد بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم، شنیدم که قصه خوانی می گفت: این مجلس، مکانی است که کسی در آن شقی و بدبخت نمی شود. امام صادق علیه السلام فرمود: هیهات هیهات، خطا کرده است. همانا خداوند فرشتگانی دارد که در سرزمین سیر می کنند و هرگاه به مجلسی رسند که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام یاد می شوند، می گویند: حاجات شما برآورده شد. سپس در مجلس آنان می نشینند و از آنان می آموزند. بیماران آنها را عیادت می کنند، در تشییع جنازه آنان شرکت می کنند؛ این، مجلسی است که هم نشین در آن شقی و بدبخت نمی شود. (۲)

ص: ۹۵

۱- [۱]. حر عاملی، وسائل الشیعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۵۷۸.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۹.

دو _ شیخ صدوق در روایتی می گوید، نزد امام صادق علیه السلام سخن از قصه گویی، مطرح شد. امام چنین فرمود: خداوند آنها را لعنت کند. آنها دیگران را علیه ما تحریک می کنند. (۱)

سه _ از امام صادق علیه السلام پرسیدند، آیا جایز است شخص در مجلس آنان نشسته و به قصه هایشان گوش دهد؟ امام پاسخ داد: خیر. (۲)

چهار _ امام صادق علیه السلام در تفسیر و توضیح معنای آیه شریفه «الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» فرمود: پیروان شعرا، قصاص هستند. (۳)

در توضیح دلیل مخالفت ائمه علیهم السلام با جریان قصه گویی می توان گفت: «... اصولاً ائمه شیعه، کار حفظ میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند و در همین راستا با هر نوع انحرافی که در دین حاصل می شد مخالفت می کردند. سایر فرق عمدتاً به دلیل نداشتن چنین رهبران فکری، در برابر این انحرافات تأثیر می پذیرفتند. در اهل سنت، علی رغم مخالفت عده زیادی، بسیاری نیز موافقت کردند و در رأس آنها کسانی بودند که گاه روایات کعب الاحبار را به نام پیامبر ترویج کرده اند...» (۴)

ص: ۹۶

۱- [۱]. قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، ص ۱۱۴؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۶۴؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۱.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

فقیهان شیعه در پیروی از سیره هدایتگر آن بزرگواران، قصه گویی و نشر داستان های دروغین و خرافات را در زمره کارهای نامشروع آورده اند.^(۱) ناگفته نماند که امام صادق علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام در مواردی، تأییدهایی نسبت به قصاص داشته اند؛ البته به شرط اینکه در قصه هایی که نقل می کنند صادق باشند، برای مثال:

اول _ امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَا أَخْوَجَ النَّاسَ إِلَى قَاصِّ صَدُوقٍ؛ مردم چقدر به قصه گویی راستگو نیاز دارند». یا در مورد دیگر، از آن حضرت درباره نشستن در مجالس قصه خوانان سؤال شد و آن بزرگوار فرمود: «إِذَا كَانَ الْقَاصُّ صَدُوقًا فَلَا أَرَى بِمُجَالَسَتِهِ بَأْسًا».^(۲)

دوم _ سعد الاسکاف _ به امام باقر علیه السلام گفت: «هرگاه قصه گو راستگو باشد، نشستن در مجلس وی اشکالی ندارد». من جلسه قصه گویی تشکیل می دهم و در آن از حق و فضل شما یاد می کنم. امام در پاسخ فرمود: دوست دارم در هر فاصله نزدیکی، قصه گویی مانند تو قصه می گفت.^(۳)

در واقع، می توان گفت این مجالس با مجالس قصه گویی معمول در آن زمان تفاوت داشته؛ یعنی مجالس حدیث بوده است که گوینده در نقل آنها، ضوابط نقل حدیث و اسناد آن را رعایت می کرد.

ص: ۹۷

۱- [۱]. محمد بن احمد بن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۴۷۶؛ محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۵۳؛ علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲ و خویی معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ج ۸، ص ۶۸.

اشاره

آغاز تصوف رسمی به اوایل قرن دوم باز می گردد.^(۱) پیش از آن و در اواخر قرن اول نیز، افرادی همچون اویس قرنی عابدانه و زاهدانه زندگی می کردند، ولی به آنان صوفیه گفته نمی شد.^(۲) اولین شخصی که به صوفی مشهور شد، ابوهاشم صوفی است.^(۳) در منابع، از برخی معاصران امام صادق علیه السلام به عنوان بزرگان صوفیه یاد شده است که عبارتند از:

۱. رابعه عدویه _ (م. ۱۳۵ و به قولی ۱۸۵ ه. ق)

وی مورد احترام همه بزرگان صوفیه بود. به گفته عطار در تذکره الاولیاء، اگر رابعه در مجلس حسن بصری حاضر نبود، او درس نمی گفت. اهمیت رابعه در این است که وی محبت را اساس طریقت تصوف قرار داد.^(۴)

۲. ابوهاشم صوفی _ (م. ۱۵۰ ه. ق)

او نخستین کسی است که عنوان صوفی گرفته و معاصر سفیان ثوری بود. در اصل، کوفی است، ولی در شام می زیست. سفیان ثوری می گوید: «ندانستم صوفی چه بود تا ابوهاشم صوفی را بدیدم».^(۵)

۳. سفیان ثوری

شرح حال او، در بحث علمای معاصر امام صادق علیه السلام خواهد آمد.

ص: ۹۸

۱- [۱]. سید ضیاءالدین سجادی، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، صص ۴ و ۵۲.

۲- [۲]. شهید مطهری حسن بصری را مؤسس عرفان می داند.

۳- [۳]. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۵۳.

۴- [۴]. همان، ص ۵۲.

۵- [۵]. همان، ص ۵۳. برگرفته از: نفحات الانس جامی، ص ۳۱.

پادشاه بلخ بود و در دستگاه حکومت خود جاه و جلالی داشت. بر اثر واقعه ای، تغییر حال یافت و به فقر و تصوف گرایید و از بزرگان آنان شد. (۱)

هجویری می گوید: ابراهیم با ابوحنیفه ارتباط داشت و علم را از او فرا گرفت. (۲) بر اساس برخی روایات، در مکه با سفیان ثوری و فضیل عیاض نیز ملاقات کرده است. (۳)

۵. بایزید بسطامی

بر اساس برخی روایت ها، بایزید به خدمت ۳۱۳ استاد رسیده است که آخرین آنها امام صادق علیه السلام است. او دو سال برای امام سقایی کرد و به همین جهت، او را «طیفور السقا» خواندند. تا آنکه امام به وی اجازه داد که به دیار خود باز گردد و مردم را به خداوند دعوت کند.

این روایت را بیشتر صوفیه (۴) بیان کرده اند، در حالی که امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ ه. ق به شهادت رسید. و مدت عمر بایزید هفتاد و دو سال است و سال وفاتش نیز ۲۳۴ یا ۲۶۱ ه. ق گفته شده است. در هر دو حال، ولادت وی پس از شهادت امام صادق علیه السلام بوده است و نمی توان او را معاصر امام

ص: ۹۹

۱- [۱]. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۵۴.

۲- [۲]. عبدالحسین زرین کوب، جست وجو در تصوف ایران، ص ۳۴، برگرفته از: کشف المحجوب، ص ۱۲۸.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. علامه مجلسی نیز در بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۸ به نقل از مناقب، ج ۳، ص ۳۷۲ چنین مطلبی را آورده است که بر اساس آن، بایزید سیزده سال در خدمت امام صادق علیه السلام بود.

دانست. (۱) عرفا و متصوفه کوشیده اند ائمه علیهم السلام را به خود منتسب سازند؛ زیرا برخی از عرفا و صوفیه که شیعه نیز نبودند، به جلالت و منزلت امامان ایمان دارند و آنها را نمونه کامل فضایل و کمالات می دانند. (۲) _ کلا باذی_ (م. ۳۸۵ ه. ق) شش امام اول را سر آمد «کسانی که در باب معارف صوفیه سخن گفته اند» می داند. (۳)

هجویری (م. ۴۶۵ ه. ق) هنگام بر شمردن امامان صوفیه، پس از خلفای راشدین، ائمه علیهم السلام را نام می برد. (۴) _ فرید الدین عطار، تذکره الاولیاء_ را با شرح زندگی امام صادق علیه السلام آغاز می کند و با شرح زندگانی امام باقر علیه السلام پایان می بخشد. وی در این کتاب، به شرح حال کسانی می پردازد که در فاصله زمانی آن دو امام بزرگوار می زیستند. (۵)

الف) تفسیر عرفانی امام صادق علیه السلام

برخی شرق شناسان با توجه به تفسیر عرفانی منسوب به امام صادق علیه السلام، کوشیده اند اندیشه های عرفانی _ تفسیری را به آن بزرگوار منتسب کنند و با مقایسه آن با تفسیر مقاتل بن سلیمان، هماهنگی این دو تفسیر را اثبات کنند.

ص: ۱۰۰

۱- [۱]. جست وجو در تصوف ایران، ص ۳۶؛ مقدمه ای بر مبانی تصوف و عرفان، ص ۶۵. چنانچه تاریخ وفات با یزید را آن گونه که ابن خلکان در وفیات الاعیان، بیروت، دارالشفاعه، ۱۳۴۸ ه. ق، ج ۲، ص ۲۱۳ می گوید، در سال ۱۶۱ ه. ق بدانیم، می توان او را معاصر امام صادق علیه السلام دانست.

۲- [۲]. معارف، دوره ۱۰، ش ۲ و ۳، ص ۴۲، حامد الگار، مقاله «امام کاظم علیه السلام و اخبار اهل تصوف» مترجم: آذرمیدخت مشایخ فریدنی.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. همان، برگرفته از: کشف المحجوب هجویری، ص ۸۵ به بعد.

۵- [۵]. همان، برگرفته از: تذکره الاولیاء عطار، ص ۱۸.

پل نويا درباره امام صادق عليه السلام و تفسير عرفانی او می گوید: «در وجود امام جعفر صادق عليه السلام، هم شخصیتی تاریخی می یابیم و هم شخصیتی اسطوره ای. شخصیت اسطوره ای آن حضرت که روسکا و پاول کراوس آن را مطالعه کرده اند، متعلق به جهان کیمیاگری اسلامی است؛ جهانی که در همه حال با نام درخشان جابرین حیّان ارتباط دارد شخصیت تاریخی آن حضرت مستقیماً به تاریخ تصوف تعلق دارد؛ زیرا صوفیان اهل سنت دقیقاً تفسیری عرفانی از قرآن به او نسبت می دهند. ابن عطا (م. ۳۰۹) روایتی از آن فراهم آورد که در تفسیر او مندرج است و این روایت، از طریق ابو عبدالرحمان سلمی (م. ۴۱۲ ه. ق) که او نیز آن را در گردآورده مشهور خود درباره قرآن، موسوم به «حقایق التفسیر» نقل کرده، به دست ما رسیده است. (۱)

ماسینیون، شرق شناس غربی که کارشناس عرفان اسلام است، می گوید: «پس از فضیل بن عیاض، ذوالنون مصری نخستین کسی است که به آن (تفسیر منسوب به امام صادق عليه السلام) اشاره می کند و چون این تفسیر را ذوالنون روایت می کند، اعتبار به سزایی دارد.» (۲) وی درباره درست بودن انتساب این تفسیر عرفانی به امام می گوید: «دشوار می توان تعیین کرد که در میان این روایت محافل سنی و عرفانی، کدام روایت ها محققاً از امام ششم شیعیان به ما رسیده است... نظر به وجود مقارنه های عقیدتی آشکار میان پاره ای از عبارات این

ص: ۱۰۱

۱- [۱]. معارف، دوره ۷، ش ۲، ص ۷۷، پل نويا: اسماعیل سعادت، مقاله «از وجوه و نظایر مقاتل بن سلیمان و حکیم ترمذی تا تفسیر امام صادق عليه السلام».

۲- [۲]. همان.

تفسیر عرفانی و قطعاتی از سخنان امام جعفر صادق علیه السلام که امامیه درست آیین و غلات شیعه (نصیریّه و دروزیه) به طور مستقل ذکر کرده اند، نمی توان پیشاپیش و تحقیق ناکرده انتساب آنها را به امام جعفر صادق علیه السلام به کلی رد کرد». (۱)

پل نویا در مقاله خود اشاره می کند که منابع شیعه نیز از طریق محمد بن ابراهیم نعمانی _ شاگرد کلینی _ تفسیر امام صادق علیه السلام را روایت کرده اند و این تفسیر که دست کم دو نسخه از آن موجود است، شبیه نسخه ابن عطا می باشد که سلمی آن را در تفسیر خود آورده است. (۲) وی در پایان پژوهش خود نتیجه می گیرد صرف نظر از منشأ تاریخی تفسیر منسوب به امام صادق علیه السلام، یک نکته از نظر تاریخ تصوّف یقینی است و آن اینکه ورود این تفسیر به تصوّف در زمانی واقع شده است که آموزه های عرفانی سنّی در حال شکل گرفتن و واژگان فنی صوفیانه در حال وضع شدن بود. بنابراین، تفسیر امام صادق علیه السلام تأثیری قطعی (۳) در آموزه های عرفانی داشته است. (۴)

ب) امام صادق علیه السلام و برخورد با متصوفه

ص: ۱۰۲

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. همان، ص ۷۹، مترجم محترم در پاورقی می گوید: با این تفاوت مهم که یکی سنّی است و دیگری شیعی، در متنی که سلمی در کتاب خود حفظ کرده است، هر چه ارجاعی سیاسی و اشاره ای به اهل بیت علیهم السلام داشته حذف شده است. معارف، دوره ۷، ش ۲، ص ۱۱۷

۳- [۳]. برای اطلاع بیشتر از مقدار این تأثیر و نیز آگاه شدن از ویژگی های تفسیر منسوب به امام صادق علیه السلام و دیدگاه های تفسیری ایشان و مقایسه آن با تفسیرهای اهل سنت و به ویژه تفسیر مقاتل بن سلیمان، نک: مقاله یاد شده از پل نویا.

۴- [۴]. همان، ص ۷۹.

پژوهش در زندگانی امام صادق علیه السلام نشانگر آن است که بسیاری در دوران ایشان به تصوف، پشمینه پوشی و پرهیز از نعمت‌ها و بهره‌های دنیوی می‌پرداختند. آنان زهدگرایان و واپس‌گرایانی کوتاه‌فکر بودند که حتی به امام صادق علیه السلام اعتراض می‌کردند و او را به سبب پوشیدن لباس‌های مناسب و معمول و استفاده از نعمت‌های الهی و یا کار کردن در مزرعه برای گذران زندگی و تأمین مخارج آن نکوهش می‌کردند. سفیان ثوری و عباد بن کثیر دو تن از مشهورترین این افراد بودند که برخوردهای این دو با امام صادق علیه السلام و اعتراض آن دو به امام و پاسخ امام به ایشان در بحث معاصران امام آمده است. امام صادق علیه السلامی کوشیدند با سیره نورانی خود به مردم بفهمانند که استفاده از لذت‌ها و نعمت‌های دنیوی به مقدار لازم و از راه شرعی آن، نه تنها هیچ ایرادی ندارد، بلکه کاری لازم و ضروری است. آن حضرت همچنین وظایف افراد را با توجه به نقش و موقعیت آنان در جامعه، متفاوت می‌دانند و شیوه زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را با توجه به نقش آنان و عهده داری مقام رهبری جامعه توصیف می‌کنند و معتقد بودند که مردم نباید همچون آنان خود را از بسیاری نعمت‌ها و لذت‌ها دنیوی محروم سازند. یک بار پس از اعتراض سفیان ثوری به امام صادق علیه السلام و محکوم شدن او در برابر منطق صریح امام، گروهی از هم‌فکران و هم‌مسلمانان او نزد امام آمدند و مدعی شدند که سفیان آماده مناظره با شما نبود و دلیلی بر راه و رویه صوفیانه ما ارائه نداد، ولی اکنون ما حاضریم با شما مناظره کنیم و دلایل خود را ارائه دهیم. امام صادق علیه السلام به دلایل و برهان‌های آنان گوش فرا دادند. سپس در

حدیثی مفصل، بینش و سیره آنان را با استدلال‌هایی متین رد کردند و معارف والای الهی را در این مورد ارائه دادند.

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف، روشن می‌سازند که زهد در اسلام، تنها به زحمت انداختن بدن و دوری از دنیا نیست، بلکه تربیت روح و پیروی نفس از دستوره‌های الهی مهم است که می‌توان آن را همراه با برخورداری از دنیا نیز به دست آورد. زهد حقیقی در پیروی کردن از دستوره‌های الهی، استفاده بردن از حلال خدا و دوری جستن از محرّمات اوست. برخی نکات و اصول مهم این روایت بدین شرح است:

یک _ کتاب خدا بهترین مدرک برای استدلال است، ولی هر کسی قدرت بهره‌وری از تمام آیات آن را ندارد، بلکه علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه برای تمسک به آن لازم است و دلیل انحراف بسیاری از منحرفان، ناآگاهی آنان از قرآن و استفاده نامناسب از برخی آیات آن بوده است.

دو _ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مشمول این سخن است.

سه _ از مجموع آیات قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می‌آید که تأمین مخارج خانواده، بر دیگر صدقه‌ها برتری دارد و در مرحله اول، شخص موظف به دستگیری از اقوام، خویشان و دوستان نزدیک خود است.

چهار _ سیره برخی از بزرگان اصحاب و یاران پیامبر، همچون سلمان فارسی و ابوذر این بود که افزون بر کسب مقام‌های معنوی و پیمودن کمالات انسانی، به فکر تأمین معاش آینده خود و حتی یک سال بعد خود نیز بوده‌اند.

پنج _ امام صادق علیه السلام با تمسک به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفیت افراد را در دچار شدن به فقر یا برخورداری از ثروت و مکنت فراوان، مختلف می‌دانند. بدین ترتیب که مصلحت برخی اقتضا می‌کند در فقر به سر برند و

برخی دیگر، اگر از ثروت فراوان دنیوی برخوردار گردند، فرجام نیکی خواهند یافت.

شش _ امام صادق علیه السلام جهل به کتاب خدا و سنت پیامبر را دلیل گمراهی آنان می داند.

هفت _ امام صادق علیه السلام با اشاره به سیره برخی از انبیای بزرگ الهی، همچون سلیمان علیه السلام، داوود علیه السلام، یوسف علیه السلام و ذوالقرنین می فرماید: آن بزرگان از خداوند تقاضای برخورداری از سلطنت و قدرت دنیوی کردند و سپس با استفاده از قدرت و شوکت خود، حق را بر پای داشتند و بدان عمل کردند و بعدها هیچ کسی آنان را نکوهش نکرد. بر این اساس، بهره مندی از امکانات دنیوی و ثروت نه تنها ناپسند نیست بلکه اگر در راه بر پای داشتن حق به کار رود، بسیار پسندیده خواهد بود و برخی انبیای الهی نیز بر این سیره بوده اند.^(۱)

ص: ۱۰۵

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۳۳؛ ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۱۰۳ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۵۹.

در عصر امام صادق علیه السلام، نهضت علمی شکوفا گشته و فعالیت های علمی رونق فراوان یافت. آنچه در ادامه می آید شناسایی فقها، محدثان، مفسران و دیگر بزرگان اهل سنت هم عصر با امام صادق علیه السلام و نیز بررسی چگونگی برخوردهایی است که آنان با امام و او در برابر آنان داشته است. آیا امام صادق علیه السلام آنان را تخطئه کرده و محکوم می کرد؟ آیا ارتباط با آنان را جایز می دانست و یا اینکه افراد را از رفت و آمد با آنها باز می داشت؟ آیا دیدگاه های فکری آنان، مورد تأیید امام قرار می گرفت و یا اینکه امام با آنها مقابله می کرد. پاسخ به پرسش های بالا سیره علمی امام در برخورد با بزرگان اهل سنت را تشکیل می دهد.

برخورد امام صادق علیه السلام با بزرگان اهل سنت را می توان به دو شکل، بررسی کرد:

۱. با جست و جو در متون مختلف رجال و حدیث، برخوردهایی که امام صادق علیه السلام در حادثه ای شخصی و جزئی با شخصیت های مورد نظر داشته است، استخراج شود و سیره امام در برخورد با او بررسی گردد؛ همانند برخوردهای امام با ابوحنیفه و یا مالک بن انس.

این رویه اگرچه مطلوب است، ولی به هیچ وجه کافی نیست؛ زیرا نقل چنین برخوردهایی، بسیار کم است و تاریخ نویسان و رجالین بسیاری از رویدادها و وقایع زندگانی امام و زوایای زندگی ایشان را مسکوت نهاده اند و

بیشتر آنچه در مدارک به چشم می خورد، مربوط به برخی از بزرگان مشهور اهل سنت همچون ابوحنیفه، مالک بن انس، سفیان ثوری و برخی دیگر است.

۲. رویه دوم بر دیدگاه های کلی امام صادق علیه السلام تأکید ورزیده و تنها برخوردهای شخصی و حوادث جزئی را بررسی نمی کند. در این روش، باید نخست بزرگان معاصر امام که دوران آن بزرگوار را درک کرده اند، شناخته شوند. سپس با مراجعه به کتاب های تراجم، گرایش های علمی، سیاسی و اجتماعی شان بررسی شود و با دیدگاه های امام صادق علیه السلام مقایسه گردد که در این صورت، موافقت یا مخالفت سیره شخص مورد نظر با سیره امام آشکار می شود. برای مثال، اگر با مطالعه زندگی یکی از بزرگان اهل سنت پی بردیم که به _ارجاء_ گرایش داشته، جبریه را بر قدریه ترجیح می داده و از رفت و آمد با کارگزاران و والیان خودداری می کرده است، در مقایسه دیدگاه های این شخصیت با نظریات امام، نتیجه می گیریم که وی از جهت گرایش به ارجاء و جبر، سیره ای مخالف امام داشته است، ولی در پرهیز از مراوده با کارگزاران حکومتی همچون امام صادق علیه السلام عمل می کرده است.

آنچه ضرورت انتخاب شیوه بالا را بیش از پیش می نمایاند، افزون بر مسکوت نهادن بسیاری از زوایای زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی امام صادق علیه السلام از سوی مورخان و رجال نویسان، نبود امکان بررسی برخورد شخصی امام با تمامی بزرگان اهل سنت می باشد؛ زیرا گذشته از بی شمار بودن آنها، پراکنده بودن آنان در مناطق مختلف کشور پهناور اسلامی آن روزگار همچون حجاز، شام، عراق، مصر و یمن نیز مانع از این بود که امام با تمامی آنها دیدار کرده و خطاهای آنان را یادآور شود. از همین رو، امام با

موضع گیری های کلی و نقد اندیشه های رایج، در واقع با تمامی صاحبان آن اندیشه ها برخورد داشتند.

فایده دیگر این نوع روش، رعایت اخلاق اسلامی و عدم برخورد مستقیم امام با بزرگان اهل سنت بود. البته در مواردی که امام ضرورت می دیدند، به گونه ای شخصی نیز برخورد می کردند؛ همانند روایت هایی که از آن بزرگوار درباره برخورد با ابوحنیفه وارد شده است. برای نمونه، تخطئه جبرگرایی و بیان پی آمدهای ناگوار آن و یا نادرست دانستن اندیشه خلق قرآن، امام را در برابر تمامی جبرگرایان و قائلان به قَدَم قرآن قرار می داد؛ هر چند قائل بدان، هرگز امام را دیدار نکرده باشد و یا اگر برخوردی با امام داشته، ماجرا و مدارک آن را به ثبت نرسانده باشد.

در پژوهش حاضر از هر دو روش سود جسته ایم؛ یعنی هم برخوردهای شخصی و جزئی امام با بزرگان اهل سنت بررسی شده است و هم بزرگان معاصر با آن حضرت، شناسایی و معرفی شده اند. پس از آگاهی از اندیشه ها و رویه این افراد و مقایسه آن با سیره امام صادق علیه السلام در امور مختلف، می توان نتیجه گرفت که آنان در اندیشه ها و رویکردهای سیاسی - اجتماعی گاه مخالف امام بوده اند و گاه موافق با آن بزرگوار. در راستای این طرح، بزرگان معاصر امام مشخص شده اند و اندیشه های آنان را آورده ایم و کوشیده ایم در بررسی اندیشه های آنان بر گرایش هایی که بیانگر موافقت یا مخالفت با امام صادق علیه السلام است، تأکید شود. مهم ترین این گرایش ها عبارتند از:

۱. جبر و تفویض و قَدری بودن یا جبری بودن شخص؛

۲. ارجاء و گرایش به آن؛

۳. عقیده شخص در مورد خلفا راشدین و ترتیب افضلیت آنها؛

۴. خلق قرآن و قدم آن؛

۵. سیره سیاسی و چگونگی برخورد با خلفا و حاکمان؛

چون دوران پربار امام صادق علیه السلام از سال ۸۰ هـ. ق و به روایتی از سال ۸۳ هـ. ق آغاز و تا ۱۴۸ هـ. ق تداوم یافت، بزرگانی را که بین سال های ۹۰ تا ۱۹۰ (یک قرن) وفات یافته اند، معاصر ایشان دانسته ایم. از این رو، به زندگانی برخی از ایشان که روشنگر سیره امام صادق علیه السلام می باشد، می پردازیم:

۱. ابراهیم بن طهمان (م. ۱۶۳ هـ. ق)

احمد بن حنبل می گوید: او به ارجاء گرایش داشت و به شدت با جهمیّه مخالفت می ورزید. دارقطنی و جوزجانی او را محدث فاضلی دانسته اند که به جهت ارجاء مورد خدشه قرار گرفته است، ولی ذهبی خود می گوید: اعتباری به گفته تضعیف کنندگان او نیست. (۱) ابن حجر، گرایش او را به ارجاء نقل می کند و دشمنی شدید او با جهمیّه را نیز یادآور می شود. (۲)

۲. جعد بن درهم (م. ۱۲۴ هـ. ق)

ابن کثیر در معرفی جعد (۳) می گوید:

ص: ۱۰۹

۱- [۱]. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸.

۲- [۲]. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۸.

۳- [۳]. جعد بن درهم مدتی تعلیم مروان حمار، آخرین خلیفه اموی را بر عهده داشت و مروان به همین نکته اشاره دارد.

البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۳۸۲

«اولین کسی است که قائل به خلق قرآن شد.»^(۱) جعد بن درهم این بدعت را از طالوت و او از لیبید بن اعصم^(۲) و او از یهودیان یمن آموخت. جعد نخست در دمشق به سر می برد تا آنکه عقیده خلق قرآن را اظهار نمود. در نتیجه، دستگاه خلافت بنی امیه او را احضار کرد. جعد که چنین دید، از دمشق گریخته و به کوفه رفت. جهم بن صفوان در کوفه، جعد را ملاقات کرد و عقیده خلق قرآن را از وی فرا گرفت.

— خالد بن عبدالله قسری — حاکم کوفه — جعد را دستگیر و در روز عید قربان سال ۱۲۴ هـ. ق، او را به عنوان قربانی سر برید. او در بیان گمراهی جعد به مردم چنین گفت: «وی گمان می کرد که خداوند ابراهیم را دوست و خلیل خود قرار نداد و با موسی علیه السلام گفت و گو نکرد».

جعد بن درهم از وهب بن منبه نیز بهره فراوان برد و در مورد صفات خدا با او به بحث می پرداخت؛ به گونه ای که وهب سرانجام در پاسخ او گفت: «وای بر تو ای جعد، مسئله را کوتاه کن و بیش از این در صفات خدا تشکیک نکن که تو را از هلاک شوندگان گمان می کنم. اگر خداوند خود در کتابش نگفته بود که دارای دست است و یا چشم و نفس دارد، هیچ گاه ما چنین نمی گفتیم.»^(۳)

یک روز، جعد مقداری خاک و آب در شیشه ای ریخت و پس از چندی که تعدادی کرم در آن پدید آمد، اظهار داشت که من آنها را آفریده ام؛ زیرا سبب

ص: ۱۱۰

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. طالوت پسر خواهر لیبید بود. همان.

۳- [۳]. همان، ج ۱۰، ص ۲۱؛ ذهبی، حوادث ۱۰۱ - ۱۲۰، ص ۲۳۷.

وجود آنها بوده ام. امام صادق علیه السلام که سخن او را شنید، پاسخ داد: اگر وی خود را خالق آنها می داند باید از تعداد آنها آگاه باشد و وزن و جنس آنها را بداند. جعد که پاسخ امام را منطقی و غیرقابل رد دید، از ادعای خود دست کشید. (۱)

۳. حسن بن صالح بن حی (م. ۱۶۷ ه. ق)

وی خروج علیه حاکمان ظالم را جایز می شمرد و در نماز جمعه حاضر نمی شد. از همین رو، مورد سرزنش سفیان ثوری و دیگران قرار گرفت. (۲) برخی شاگردان و کعی، روایت هایی را که او از حسن بن صالح نقل می کرد، نمی نوشتند و در توجیه آن، جایز دانستن خروج از سوی وی را دلیل می آوردند. و کعی او را امام می دانست و در پاسخ به این ایراد که حسن بن صالح بر عثمان درود نمی فرستاد، می گفت آیا شما بر حجاج درود می فرستید. (۳) عبدالله بن داوود از حسن بن صالح نقل حدیث کرده است، ولی او را سرزنش می کرد و می گفت: حسن بن صالح در مسجد کوفه به دلیل ستایش از ابوحنیفه، مرا از امامت باز داشت. (۴)

حسن بن صالح در ملاقاتی که با امام صادق علیه السلام داشت، از «اولی الامر» در آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» پرسید و امام آن را به

ص: ۱۱۱

۱- [۱]. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۱.

۲- [۲]. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۶ و تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳- [۳]. همان، ذهبی قیاس و تشبیه عثمان به حجاج را نادرست می شمرد.

۴- [۴]. تهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹.

عالمان تفسیر فرمود، حسن پرسید: مراد از علما چه گروهی اند؟ امام پاسخ داد: «ائمه اهل بیت علیهم السلام».^(۱)

۴. حسن بصری (م. ۱۱۰ ه. ق.)

حسن بصری از بزرگان مشهور اهل سنت است که به سبب طول عمر، امام علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام تا امام صادق علیه السلام را درک کرده است. ابن جوزی او را یکی از هفت سخنور فصیح اسلام می‌شمرد.^(۲) حسن، معاصر بسیاری از صحابه بود و از بیشتر آنها روایت شنید.^(۳) او پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و در دوران خلافت عمر، زاده شده است. از این رو، این گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس از تولد حسن بصری او را تبرک کرده و برایش دعا کرده است، صحیح نمی‌باشد.^(۴)

او در روایت حدیث، نقل به معنا را جایز می‌شمرد و آوردن الفاظ حدیث را لازم نمی‌دانست^(۵) و قرآن را بر مبنای جبرگرایی خویش تفسیر می‌کرد.^(۶) او در مورد رؤیت خداوند در روز قیامت می‌گفت: اگر عبادت کنندگان بدانند که در

ص: ۱۱۲

۱- [۱]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۴ _ الدمه الساکبه، ج ۶، ص ۳۰۷.

۲- [۲]. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، بیروت، دارالفکر العلمیه، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۷، ص ۱۰۰.

۳- [۳]. همان، ص ۱۳۶.

۴- [۴]. محمد بن علی شوکانی، الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۴۳۲.

۵- [۵]. طبقات، ج ۷، ص ۱۵۹.

۶- [۶]. تهذیب، ج ۲، ص ۳۶۲.

روز جزا پروردگارشان را نخواهند دید، از اندوه خواهند مرد. (۱) بدین ترتیب، رؤیت خداوند در آن جهان را می پذیرفت. او برای برخی علما و بزرگان هم عصر خود همچون محمد بن واسع (۲) و منصور بن شاذان احترام بسیار قائل بود؛ به گونه ای که محمد بن واسع را «سید اقرء» می نامید. (۳) حسن بصری در زمینه خلافت و جانشینی ابوبکر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، تأکید بسیار می ورزید. محمد بن زبیر می گوید: عمر بن عبدالعزیز مرا برای پرسیدن مسائلی، نزد حسن بصری فرستاد. یکی از پرسش ها این بود که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان جانشین خود برگزید؟ حسن بصری در برابر این پرسش بر افروخته شد و گفت: آیا تردیدی در این مطلب وجود دارد؟ سوگند به خدایی که جز او نیست، پیامبر ابوبکر را جانشین خود قرار داد. (۴)

حسن بصری، ایمان را دوری از گناه و عمل به واجبات می دانست. (۵) بدین ترتیب، او عمل را در معنای ایمان دخالت می داد و نگرشی بر خلاف نگرش مرجئه در زمینه رابطه عمل و ایمان داشت.

حسن در تکمیل و تجدید بینش جبر، نقش زیادی ایفا کرد؛ به گونه ای که این بینش را به وی نسبت داده اند و نامه ای در این زمینه از او خطاب به عمر بن

ص: ۱۱۳

۱- [۱]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- [۲]. المنتظم، ج ۷، ص ۲۰۴. محمد بن واسع در قبول هدیه از حاکمان وقت بسیار پرهیز می کرد.

۳- [۳]. همان، ص ۲۰۴.

۴- [۴]. الغدیر، ج ۵، ص ۳۴۵.

۵- [۵]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۱۵۶.

عبدالعزیز موجود است. (۱) او هرگاه روایتی از حضرت علی علیه السلام نقل می کرد، از آن بزرگوار به «ابو زینب» تعبیر می کرد.

در زمینه برخوردهای اجتماعی، روزی به فرقد بن یعقوب سبخی _ که از عباد و بزرگان آن دوران بود و پیراهن پشمینه و خشنی پوشیده بود، اعتراض کرد و گفت: «ای فرقد اگر در موقف روز قیامت، عفو خداوند را می دیدی، پیراهنت را پاره می کردی.» (۲) بدین ترتیب، او زهد و انزوا را تجویز نمی کرد، بر خلاف سفیان ثوری که در این زمینه برخوردهایی با امام صادق علیه السلام داشته است. شهید مطهری عقیده دارد: عرفان مصطلح از حسن بصری آغاز شده است. (۳)

از نظر سیاسی در مجموع، حسن بصری موافق با امویان بود و با ترویج جبرگرایی کمک زیادی به آنان کرد تا آنجا که «شیعیان از او به عنوان زبان امویان نام برده و گفته اند: اگر زبان حسن و شمشیر حجاج نبود، کار دنیا بر فرزندان مروان راست نمی شد.» (۴) او برای مدتی قضاوت بصره را از سوی ابن هبیره بر عهده داشت. (۵) بدین ترتیب، او بر خلاف ابوحنیفه، _ مسیب بن رافع _ و برخی دیگر، قضاوت و همکاری با خلافت را پذیرفته بود. حسن در دوران عمر بن عبدالعزیز وابستگی فراوان به دستگاه خلافت پیدا کرد. او نامه هایی به

ص: ۱۱۴

-
- ۱- [۱]. همان، صص ۱۳۴ _ ۱۴۰.
 - ۲- [۲]. ذهبی حوادث ۱۴۰ _ ۱۲۱، ص ۲۰۱.
 - ۳- [۳]. آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۹۷.
 - ۴- [۴]. پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۱۴، برگرفته از: نشأه الفكر الفلسفی فی الاسلام.
 - ۵- [۵]. ذهبی، حوادث ۱۴۰ _ ۱۲۱، ص ۴۱؛ طبری، ج ۶، ص ۵۵۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ هـ. ق، ج ۴، ص ۱۵۴.

عمر می نوشت و از او درخواست کمک مادی می کرد، عمر نیز خواسته او را برآورده می ساخت. (۱) حسن پس از شنیدن خبر مرگ عمر گفت: «بهترین مردم درگذشت.» (۲) حسن بصری در پاسخ به کسانی که از او می خواستند کارگزاران حکومت را امر به معروف و نهی از منکر کنند، می گفت: بر مؤمن روا نیست که نفس خود را خوار سازد؛ همانا شمشیرهای آنان بر زبان های ما پیشی می گیرند. (۳) با این وصف، گاه کارهای ناپسند کارگزاران را تقبیح می کرد و آنان را از روز جزا می ترساند؛ مانند زمانی که ابن هبیره، هنگام اجرای یکی از فرمان های نادرست خلیفه با حسن مشورت کرد و حسن او را از نافرمانی خداوند بیم داد، بر خلاف ابن سیرین و عامر بن شراحبیل که با ابن هبیره به احتیاط سخن گفتند. (۴)

الف) حَسَن و فتنه ابن اشعث

به هنگام قیام ابن اشعث علیه حجاج، حسن بصری، مردم را از خروج و جنگ با حجاج باز می داشت و می گفت: اگر گرفتاری حجاج، عقوبتی از سوی خدا باشد، شما نمی توانید با شمشیرهایتان عقوبت خدا را از خود بردارید و اگر بلایی از سوی خداوند باشد، پس صبر کنید تا خداوند حکم کند؛ زیرا که او احکم الحاکمین است. (۵) البته قیام کنندگان به نظر حسن توجّهی نکردند. آنان

ص: ۱۱۵

۱- [۱]. سیوطی، تاریخ الخلفاء، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ ه. ق، ص ۲۸۲.

۲- [۲]. همان، ص ۲۹۳.

۳- [۳]. طبقات، ج ۷، ص ۱۷۶.

۴- [۴]. عیون الاخبار، قم، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۲۰۶.

۵- [۵]. طبقات، ج ۷، ص ۱۶۳.

می گفتند ما هرگز خلیفه را خلع نکرده ایم، بلکه چون حجاج را بر ما گماشته است، قیام کرده ایم. حسن می گفت: ای مردم، سوگند به خدا که خداوند، حجاج را جز برای عقوبت بر شما چیره نساخت. پس عقوبت خدا را با شمشیر پاسخ ندهید. (۱)

ب) حسن و قیام یزید بن مهلب در بصره (سال ۱۰۱ ه. ق)

یزید که خود مدتی از کارگزاران اموی بود، علیه یزید بن عبدالملک _ خلیفه وقت _ قیام کرد و او را خلع ساخت. در این قیام، بصره، پایگاه قرار گرفته بود. (۲)

یزید بن مهلب، مردم را به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می خواند و آنان را به جهاد ترغیب می کرد. به اعتقاد او، جهاد با اهل شام و امویان، از جهاد با ترک و دیلم، پاداش بیشتری داشت. (۳) در منابع گاهی از دعوت یزید به سنت عمرین یاد شده است. (۴)

حسن در برابر قیام یزید به شدت مقاومت کرد و با آن مخالفت ورزید. او مردم را از شرکت در قیام باز داشته و در مسجد بصره در حضور عموم مردم، یزید بن مهلب را از وابستگان به امویان دانسته و او را شایسته قیام علیه آنان ندید. او آشکارا اعلام کرد سنت عمرین ایجاب می کند، یزید به زندان فرستاده

ص: ۱۱۶

-
- ۱- [۱]. همان، ص ۱۶۴.
 - ۲- [۲]. المنتظم، ج ۷، ص ۶۸.
 - ۳- [۳]. طبری، ج ۶، ص ۵۸۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۷۰؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ه. ق، ج ۸، ص ۲۲۴ و البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۴۶.
 - ۴- [۴]. طبری، ج ۶، ص ۵۸۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۷۰.

شود. (۱) مهران بن مهلب، برادر یزید هنگامی که از مخالفت حسن آگاه شد، در خطبه ای از او با عنوان «شیخ ضال» یاد کرد و او را فردی بی اعتنا به مسائل اجتماعی قلمداد کرد. (۲) مخالفت حسن بصری با قیام یزید که علیه امویان بر پا شده بود، پشتیبانی او از بنی امیه را به اذهان می رساند. بیشتر مدارک هم اشاره کرده اند که مردم در اعتراض به حسن بصری گفتند: «گویی تو از اهل شام راضی هستی؟» و حسن نیز در پاسخ، از اهل شام تبرّی جست و جنایات آنان را در دو شهر محترم مسلمانان _ مکه و مدینه _ یادآور شد. (۳)

این سخنان نشان می دهد که هدف او از مخالفت با یزید، پشتیبانی از بنی امیه نبوده، بلکه تلاش برای جلوگیری از خونریزی بوده است و بر اساس مبانی جبرگرایی خود، قیام علیه ظلم را نادرست می شمرده است.

ابن سعد در طبقات روایت می کند، حسن بصری در برابر برخی از مردم شام، در مورد واکنش نسبت به فتنه هایی همچون قیام ابن اشعث و خروج یزید بن مهلب گفته است: با هیچ دسته و گروهی نباشید و در پاسخ یکی از حاضران که گفت: حتی با امیرالمؤمنین هم نباید بود؟ با خشم پاسخ داد: حتی با امیرالمؤمنین هم نباید بود. (۴)

ص: ۱۱۷

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. المنتظم، ج ۷، ص ۷۹.

۳- [۳]. طبری، ج ۶، ص ۵۸۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۷۱.

۴- [۴]. طبقات، ج ۷، ص ۱۶۴.

علامه مجلسی درباره حسن بصری می نویسد: حسن، کسی است که در نکوهش او از هر دو طریق (عامه و خاصه) روایت هایی نقل شده است؛ همانند این کلام علی علیه السلام که درباره او فرمود: «هَذَا سَامِرٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ». ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه او را از مخالفین علی علیه السلام می شمرد. (۱) امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی او را فردی که از علوم اهل بیت علیهم السلام بی بهره گشته است، معرفی می کند. (۲) نامه ای از حسن بصری خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است که بنی هاشم را ستوده است. وی سپس از امام در مورد قدر و جبر می پرسد، امام در پاسخ می فرماید:

اگر در اختلاف و حیرت نبودید، جواب سؤال را نمی دادم، ولی بدان: «هر کس به خیر و شرِّ قدر ایمان نیاورد، کافر شده است و هر کس گناهان را به خدا نسبت دهد، فاجر و گناهکار است». (۳)

۵. حکم بن عتیبه (م. ۱۶۰ ه. ق)

از فقهای بزرگ کوفه بود که او را به سبب صاحب سنت بودن ستوده اند. وی هر گاه وارد مدینه می شد، مورد احترام قرار می گرفت. (۴)

ص: ۱۱۸

۱- [۱]. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۴؛ بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۲۳، ۳۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲ و ۱۴۲ و احتجاج، ص ۱۸۰.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۴۰.

۴- [۴]. ذهبی، حوادث ۱۰۱ - ۱۲۰، ص ۳۴۵.

امام باقر علیه السلام توسط زراره به او پیام داد که اوصیای محمد صلی الله علیه و آله، محدث هستند و «امام» شرایط ویژه ای دارد(۱) و نیز علم حقیقی را جز نزد ما اهل بیت نخواهد یافت و هر کجا رود، شرق یا غرب، هدایت نمی گردد.(۲) امام صادق علیه السلام در جایی او را به دروغ بستن و جعل حدیث پدرش امام باقر علیه السلام متهم می کند.(۳)

۶. سالم بن ابی حفصه

گرایش ها و آرای متضادی از او نقل شده است. پس از شهادت امام باقر علیه السلام، سالم بن ابی حفصه به حضور امام صادق علیه السلام رسید و ایشان را بر این مصیبت تسلیت گفت. سالم در سخنانش به این موضوع اشاره کرد که از میان ما شخصیتی درگذشت که چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل می کرد، سخن او را بدون واسطه می پذیرفتند. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن سخنان سالم اندکی سکوت کرد و سپس حدیثی قدسی نقل فرمود. سالم پس از شنیدن حدیث گفت: ما ابو جعفر علیه السلام را بزرگ می شمردیم؛ زیرا بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد، حال فرزند او، بدون واسطه از خداوند متعال حدیث می گوید.(۴)

ص: ۱۱۹

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳.

۲- [۲]. اختیار لمعرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۶۸. البته در این مدرک، حکم بن عیینه گفته شده است.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۳، برگرفته از: شیخ مفید، امالی.

سفیان بن سعید بن مسروق، معروف به ابو عبدالله ثوری از اهالی کوفه بود. وی در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک زاده شد و از بسیاری از بزرگان حدیث همچون ابو اسحاق سبعی، ایوب سختیانی و دیگران حدیث شنید. (۱) یونس بن عبید او را از بیشتر علمای اهل سنت، حتی سعید بن جبیر، ابراهیم، عطا و مجاهد، برتر می داند. (۲) یحیی بن سعید می گوید: «سفیان در زهد، حدیث و فقه برتر از مالک است». (۳) سفیان از برخی محدثان شیعه همانند داوود ابن ابی عوف نیز حدیث شنیده است. (۴) او درباره خلفا، عقیده داشت که پنج تن شایسته و سزاوار خلافت بودند: ۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی علیه السلام ۵. عمر بن عبدالعزیز. سفیان خلافت خلفای دیگر را صحیح نمی شمرد. (۵)

او در مورد اینکه کدام گروه از شرکت کنندگان در جنگ صفین اهل حق بودند، توقف می کرد و می گفت: نمی دانم که آیا خطا کردند یا راه هدایت را پیش گرفتند. عقیده او در این زمینه از شعبه شدیدتر بود. (۶) سفیان به شدت با اندیشه ارجاء مخالف بود. از این رو، هنگامی که مسعر بن کدام درگذشت، در

ص: ۱۲۰

-
- ۱- [۱]. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۲ م، ج ۹، ص ۱۶۴؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۱۳.
 - ۲- [۲]. المنتظم، ج ۸، ص ۲۵۳؛ تاریخ بغداد، ج ۹، صص ۱۵۱ - ۱۵۷.
 - ۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۶.
 - ۴- [۴]. ذهبی حوادث ۱۶۰ - ۱۴۱، ص ۱۲۶.
 - ۵- [۵]. الکامل، ج ۴، ص ۱۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۲۵ و المنتظم، ج ۷، ص ۳۵.
 - ۶- [۶]. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۲.

مراسم تشیع وی حاضر نشد. (۱) سفیان خود می گفت: مدتی تحت تأثیر عقاید خشّیه، (۲) به انحراف عقیده گرفتار شده بود، ولی توسط چهار نور؛ یعنی -ایوب-، -یونس-، -ابن عون- و -سلیمان تیمی- که می گفتند خداوند در هیچ حالی مورد معصیت قرار نمی گیرد، هدایت گشته است. (۳)

سفیان بسیار به حضور امام صادق علیه السلام می رسید و از او طلب حدیث می کرد. (۴) روزی از سخنان امام شگفت زده شد و گفت: سوگند به خدا که این سخنان، از کلام والاترند و گوهرند. امام در پاسخ او فرمود: از گوهر والاتر است، آیا گوهر چیزی جز سنگ است؟ (۵) سفیان از نقل برخی احادیث که فضایل اهل بیت علیهم السلام، به ویژه علی علیه السلام را اثبات می کرد، خودداری می ورزید. (۶)

گاه سفیان از امام صادق علیه السلام درخواست حدیث می کرد، ولی امام از نقل حدیث خودداری می فرمود و کثرت حدیث را برای او نیک نمی دانست. (۷) امام

ص: ۱۲۱

-
- ۱- [۱]. طبقات، ج ۶، ص ۳۶۵.
 - ۲- [۲]. سمعانی در الانساب، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۱۹۹ چند معنا برای خشّیه آورده است: ۱. دوستداران علی علیه السلام؛ ۲. اصحاب مختار بن اُبی عبید و ۳. زیدیه.
 - ۳- [۳]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۲۸.
 - ۴- [۴]. همان، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۲ و ج ۲۷، ص ۶۹ و ابو زهره، امام صادق علیه السلام، ص ۳۸.
 - ۵- [۵]. مناقب، ج ۳، ص ۳۷۳.
 - ۶- [۶]. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۹ و ج ۴۷، ص ۳۶۵.
 - ۷- [۷]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۳.

نیز با اشاره به روابط سفیان با کارگزاران حکومت، از او می‌خواست که از آنان کناره گیرد. با این وصف، خود را مطرود ندارد. همچنین گاهی امام صادق علیه السلام به گماردن جاسوس بر او، از سوی حکومت اشاره می‌کرد. (۱)

در برخی موارد سفیان، شخص دیگری را برای پرسش به حضور امام صادق علیه السلامی فرستاد. روزی عباد مکی، از امام در مورد مردی بیمار که مرتکب زنا شده بود و اینکه آیا با وجود احتمال خطر مرگ برای وی، حد بر او جاری می‌شود یا خیر؟ پرسید. امام پیش از پاسخ پرسید: این مسئله برای خودت پیش آمده یا از سوی شخص دیگری آن را طرح می‌کنی؟ عباد مکی گفت: خیر، سفیان ثوری مرا نزد تو فرستاده است. (۲)

سفیان چهار نفر را در تفسیر قرآن صاحب نظر می‌دانست: مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک؛ حال آنکه تفسیر مجاهد نزد دیگر بزرگان اهل سنت به دلیل استفاده از اسرائیلیات و مطالب اهل کتاب، مخدوش بود. (۳)

یکی از موارد مهم برخورد امام صادق علیه السلام و سفیان ثوری که در بیشتر مدارک شیعه و سنی از آن یاد شده است، اعتراض سفیان به شیوه لباس

ص: ۱۲۲

۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۷۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۱ و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۱.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۰؛ همان، ج ۴۷، ص ۲۲۱؛ محمد بن علی، صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷.

۳- [۳]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۲۳۵.

پوشیدن امام است. (۱) مفاد این روایت ها که برخی به تفصیل و برخی به اجمال نقل شده اند آن است که سفیان، امام صادق علیه السلام را به دلیل پوشیدن لباس های فاخر نکوهش می کرد و در توجیه اعتراض خویش، سیره پیامبر، علی علیه السلام و برخی دیگر از پدران بزرگوار آن حضرت را که لباس های ساده و خشن می پوشیدند، یادآور می شد. (۲) گاهی سفیان به قصد خوار ساختن امام صادق علیه السلام، نزد ایشان می رفت و به او اعتراض می کرد. وی حتی به همراهان خود نیز می گفت که با چنین قصدی نزد امام می رود: «سوگند به خدا، نزد او می روم و او را توبیخ می کنم».

الف) پاسخ امام صادق علیه السلام به اعتراض سفیان

یک _ امام شرایط دوران خود را با زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوارش مقایسه می کرد و آن عهد را دوران کمبود، سختی، خشک سالی و قحطی می دانست و زمان خود را دوران رونق اقتصادی و فراوانی امکانات زندگی می دانست. (۳) امام صادق علیه السلام با استناد به آیه شریفه: «قل من حرم زینه

ص: ۱۲۳

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۱، ۳۵۳ و ۳۶۴؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹۲؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۲۹؛ مطالب السئول، ص ۸۲؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ الامام الصادق علیه السلام، ص ۷۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۳ و حلیه الابرار، ج ۲، صص ۱۵۸ - ۱۹۴.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم در فقر به سر می بردند و به دلیل وضعیت جغرافیایی عربستان و بی رونق بودن کشاورزی و تجارت در همه نقاط آن دیار، مردم از امکانات رفاهی محروم بودند، ولی پس از گسترش اسلام و ادامه فتوحات، اموال و خراج فراوان از تمامی نقاط اسلام به حجاز و شام و عراق که هر کدام دوره ای دارالخلافه بودند، سرازیر گشت و بیت المال مسلمانان از جهت ثروت به غنای فراوان رسید.

اللّٰهُ التّٰى اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطّٰيِّبَاتِ مِنَ الرّٰزِقِ؛ بگو، چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش ظاهر ساخته و ارزاق طیبه ای را که خارج ساخته است، برای بندگانش حرام کرده است؟»^(۱)

یادآور می شد که نیکوکاران برای استفاده از نعمت های الهی شایسته تر از فاجران و منافقان و کافران هستند.^(۲)

دو _ دومین پاسخ امام، اخلاق امام صادق علیه السلام را نشان می دهد. ایشان پس از اعتراض سفیان، وی را فرا خوانده و پس از کنار زدن لباس خود پیراهن زیرین خویش را که خشن و ساده بود، به او نشان داد و فرمود: «ای ثوری، پیراهن زیرین را برای خدا و پیراهن ظاهر را برای شما پوشیده ایم. پس آنچه را برای خداست، پنهان ساخته ایم و آنچه را که برای شماست ظاهر کرده ایم».

در برخی روایات، در ادامه، آمده است حضرت پس از نشان دادن لباس زیرین خود، دست سفیان را گرفته و پیراهن خشن سفیان را بالا- زد و در پی آن لباس زیرین سفیان که نیکوتر بود آشکار شد.^(۳) این برخورد و پاسخ، نشانگر اخلاص امام صادق علیه السلام است که بر خلاف برخی دیگر از صوفیان و زاهدان آن دوران، زهد خود را به رخ دیگران نمی کشید.

سه _ پاسخ سوم در روایات، به دوری امام صادق علیه السلام، از دستگاه خلافت مربوط است. برخی از شیعیان که نارضایتی خود را از حکومت ستمگرانه و

ص: ۱۲۴

۱- [۱]. اعراف: ۳۲.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۶، ص ۴۴۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۲؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۳.

۳- [۳]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۵۹.

غاصبانه خلفا و در نظر نگرفتن حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراز می داشتند و از منزوی شدن ائمه علیهم السلام و نداشتن قدرت رهبری و انحراف جامعه اسلامی از مسیر اصلی، اظهار اندوه می کردند، امام در جواب آنان می فرمود: خارج شدن مسئولیت رهبری از ما و برداشتن این بار سنگین، نعمتی از خداست که شامل ما شده است؛ زیرا پذیرفتن مسئولیت رهبری، تکالیف و وظایف ویژه ای برای رهبر ایجاد می کند و رهبر به رعایت حال ضعفای جامعه ملزم می شود و باید از پایین ترین سطح رفاه برخوردار باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چون مقام رهبری جامعه اسلامی را عهده دار بودند، در پوشیدن لباس های نیک و بهره گیری از دیگر نعمت های دنیوی، بر خود سخت می گرفتند و از بسیاری امکانات دوری می کردند.^(۱)

چهار - چهارمین پاسخ امام، در برخورد آن بزرگوار با عباد بن کثیر بصری نقل شده است. امام صادق علیه السلام، در پاسخ به او، پوشیدن لباس شهرت را حرام دانسته و پوشیدن لباس خشن و غیر مرسوم را از مصادیق لباس شهرت معرفی می کند و آن را از اسباب ریا برمی شمرد.^(۲)

(ب) جعل حدیث از امام صادق علیه السلام

علامه مجلسی، روایتی از - اختیار معرفه الرجال - نقل می کند که در آن، شخصیت حدیثی سفیان را گزارش می دهد. بر اساس این روایت، سفیان، احادیث ساختگی متعددی برای دیگران نقل کرده و آنها را به امام صادق علیه السلام نسبت

ص: ۱۲۵

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۰.

۲- [۲]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۹۴.

داده است. امام نیز پس از آگاهی از این مطلب، نزد میمون بن عبدالله که در مجلس امام حاضر بود از سفیان گلایه کرده و ناراحتی خود را اظهار فرموده است. (۱)

ج) سفیان و شخصیت امام علی علیه السلام

علامه مجلسی از تفسیر فرات بن ابراهیم، حدیثی نقل می کند که در آن امام صادق علیه السلام، سفیان ثوری را بر شخصیت گران قدر امام علی علیه السلام آگاه ساخته است. در این روایت، سفیان، خود می گوید: امام صادق علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای سفیان، بر تو باد که پیرو هدایت باشی و مذاهب دیگر تو را منحرف نسازد. سفیان، پیروی هدایت را جویا شد و امام پیروی از کتاب خدا و علی علیه السلام را یاد آور شد. امام صادق علیه السلام پس از معرفی شخصیت والای امام علی علیه السلام به سفیان گفت: اگر دوست داری به دستگیره ای مطمئن دست یابی، بر تو باد که به علی علیه السلام متصل شوی؛ زیرا او تو را از عذاب نجات می بخشد. ای سفیان از هوای نفس، پیروی مکن که تو را از راه راست منحرف می کند.

سفیان در مورد جنگ صفین عقیده داشت که نمی دانم کدام گروه خطاکار و کدام دسته بر حق بودند. او بر این عقیده، پای بندتر از شعبه، دیگر عالم معاصر، خود بود. (۲)

بنا به روایت کلینی در کافی، یک سال سفیان ثوری در موسم حج و هنگام طواف، با امام صادق علیه السلام رو به رو شد و از حضرت پرسید: رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۶

۱- [۱]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، صص ۶۹۰ - ۷۰۰؛ بحارالانوار؛ ج ۴۷، صص ۳۵۴ - ۳۵۷.

۲- [۲]. تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۲۹؛ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۶۳.

به هنگام طواف، چون به مقابل حجر الاسود می رسید، چگونه طواف را ادامه می داد؟ آیا حجر را استلام می کرد یا فقط از برابر آن می گذشت؟

امام پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر طواف، خواه واجب و خواه مستحب، حجر را استلام می کردند. پس از پاسخ امام، سفیان مراقب امام بود تا ببیند ایشان با وجود ازدحام و کثرت جمعیت، در برابر حجر الاسود، چگونه حجر را استلام می کند، ولی دید امام از مقابل حجر الاسود گذشت و آن را استلام نکرد. از این رو، به حضور امام رسید و گفت: چرا شما همانند جدتان، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ را استلام نکردید؟ امام در پاسخ فرمود: «إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَا يَرَوْنَ لِي؛ مردم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله احترامی قائل بودند که برای من قائل نیستند»؛^(۱)

یعنی هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام طواف، مقابل حجر الاسود می رسیدند مردم، راه را برای او باز می کردند و ایشان بدون ازدحام سنگ را استلام می کرد، ولی برای من چنین کاری نمی کنند و من هم قصد ندارم در ازدحام، خود و دیگران را آزار داده و استلام حجر کنم.^(۲)

احتمال دارد سفیان به قصد سرزنش کردن امام صادق علیه السلام چنین مسئله ای را مطرح ساخته و سپس به امام ایراد گرفته باشد.

ص: ۱۲۷

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۴.

۲- [۲]. همان.

د) شخصیت سیاسی سفیان ثوری

سفیان، شرکت در مسائل اجتماعی و سیاسی را لازم می دانست و اعتقاد داشت که بزرگان فقه و حدیث و علوم دینی، باید با دخالت در کارها و امور مردم، مانع تخلف از دستورهای شرع و دوری از سنت پیامبر شوند. از این رو، به امام صادق علیه السلام اعتراض می کرد که چرا گوشه نشین شده و از مردم کناره گرفته است و تنها به فعالیت های علمی می پردازد. امام نیز در پاسخ می فرمود: ای سفیان، زمانه فاسد شده و دوستان تغییر یافته اند. از این رو، من گوشه نشینی را مایه سکونت و آرامش بیشتر قلب دیده ام.^(۱)

ه) سفیان و قیام زید

در جریان قیام زید، موضعی مشخص از سفیان ثوری نقل نشده است؛ جز آنکه ابوعوانه از معاصران سفیان، می گوید: «سفیان را در حالی ترک کردم که گرایش به قیام زید داشت و زیدی بود».^(۲) سفیان در مورد شخصیت زید می گفت: «زید داناترین خلق خدا به کتاب خدا بود و جای حسین بن علی علیه السلام را پر می کرد».^(۳)

با این وصف، به نظر می رسد اگر چه مطالب فوق، گرایش قلبی سفیان به قیام زید را می رسانند، ولی در واقع سفیان با قیام و شورش مخالف بود و آن را فتنه می دانست. چنانچه _مجمع تیمی_ که یکی از دوستان بسیار نزدیک سفیان

ص: ۱۲۸

۱- [۱]. المنتظم، ج ۸، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۰.

۲- [۲]. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۱۴۱.

۳- [۳]. اردکانی، قیام زید، ص ۴۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۰.

بود، پیش از قیام زید از خدای متعال خواست او را پیش از فتنه بمیراند و از قضا پیش از قیام زید درگذشت.^(۱)

۸. طاووس بن کيسان یمانی (م. ۱۰۶ هـ. ق)

وی از محدثان بزرگ اهل سنت است که مورد تأیید کامل رجالین قرار گرفته است.^(۲) با خلفای اموی و عباسی، رفتاری تند داشت و مطالب خود را بدون پرده پوشی به آنان می گفت. چند گزارش در این باره وجود دارد:

الف) طاووس و مالک بن انس نزد منصور بودند. منصور از طاووس درخواست حدیث کرد و او چنین گفت: خداوند در روز قیامت، مردی را که شریک حکومت خود قرار داده، ولی وی ستم و جور پیشه کرده است، بیش از همه مردم عذاب خواهد کرد.

منصور ساعتی خاموش نشست. مالک می گوید: یقین کردم که او کشته خواهد شد، ولی پس از گذشت مدت زیادی، منصور به طاووس گفت دوات و قلم مرا بده و سه بار این گفته را تکرار کرد، ولی طاووس از دادن دوات و قلم به او خودداری کرد و در پاسخ به اعتراض منصور گفت: می ترسیدم که با آن معصیتی بنویسی و من با تو در آن شریک گردم. منصور چون چنین شنید، به هر دو آنان گفت: از من دور شوید.^(۳)

ص: ۱۲۹

۱- [۱]. المنتظم، ص ۷.

۲- [۲]. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸ به بعد؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳- [۳]. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۵۱۱.

ب) طاووس در برابر هشام بن عبدالملک که برای حج به مکه آمده بود، احترام معمول را روا نداشت؛ به گونه ای که هشام تصمیم به کشتن او گرفت، ولی او را از این کار باز داشتند. طاووس در این برخورد احادیثی از امام علی علیه السلام در نکوهش حاکمان ظالم و عقوبت آنها بیان کرد. (۱)

ج) پس از آنکه عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت نشست، طاووس به او نوشت: «اگر دوست داری همه کارهای تو خیر باشد، اهل خیر را به کار گیر».

د) در سفری که سلیمان بن عبدالملک به مکه داشت، رجاء بن حبوه، مقدمات دیدار سلیمان با طاووس را فراهم کرد. طاووس در این دیدار به ظلم ها و سخت گیری های بنی امیه و انحراف آنان از سیره پیامبر و مخالفت با قرآن، اشاره کرد و از سلیمان خواست رویه خلفای پیشین را ادامه ندهد. (۲) طاووس از زاهدان دوران خود بوده که گوشه نشینی را پیشه خود ساخته بود. وی در پاسخ کسانی که به وی اعتراض می کردند، بدی مردم و فساد آنها را، دلیل بر انزوای خود می دانست. (۳)

طاووس در محضر امام صادق علیه السلام

طاووس از تفویض و اختیار روی گردان بود و بر تقدیر الهی بسیار تأکید می کرد. امام صادق علیه السلام که از اندیشه خطای او آگاه بود، روزی از طاووس پرسید: آیا در پذیرفتن عذر صحیح، کسی شایسته تر از خداوند وجود دارد؟

ص: ۱۳۰

۱- [۱]. همان، ص ۴۱۰.

۲- [۲]. الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۸۸؛ البدایه والنهایه، ج ۹، ص ۲۳۴ و حلیه الابرار، ج ۴، ص ۱۵. در برخی مدارک همین استدلال و مباحثه میان امام و برخی از جبرگرایان آمده است که به احتمال زیاد همان طاووس باشد.

۳- [۳]. حلیه الابرار، ج ۴، ص ۴.

طاووس پاسخ داد: خیر، امام فرمود: شخصی که در واقع توان انجام کاری را ندارد، اگر بگوید بر این کار ناتوانم، سخنش راست است یا خیر؟ طاووس گفت: راستگوست.

امام فرمود: پس چرا خداوند طبق مذهب جبر نباید از تمام گناهکاران بگذرد و عذر آنها را بپذیرد؟ طاووس که از استواری استدلال شگفت زده شده بود، سخن امام را تصدیق کرد و گفت: بین من و حق، هیچ گونه دشمنی نیست. نصیحت تو را پذیرفتم. (۱)

۹. عبدالله بن شبرمه بن طفیل (۷۲ - ۱۴۴ هـ. ق)

او از افرادی مانند ابن سیرین، شعبی، بصری و برخی دیگر حدیث شنید و سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج و برخی دیگر از او حدیث شنیده اند. (۲) اصحاب رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند. ولی رجالین شیعی دیدگاه های گوناگونی در مورد او بیان کرده اند. ابن داوود او را ستوده است، ولی علامه حلی وی را رد می کند. ابن شهر آشوب نیز او را شاعری پرهیزکار می شناسد. (۳)

ص: ۱۳۱

۱- [۱]. تنبیه الخواطر، صص ۵، ۱۲، ۴۷، ۵۸ و ۳۵۸.

۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۴.

ابن شبرمه را بیشتر، فقیه دانسته اند و در حدیث، شخصیت مهمی به شمار نمی آید.^(۱) ابن شبرمه در مشرب فقهی، گرایش بیشتری به اهل رأی داشت. در همین زمینه، حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرموده است: «استفاده از قیاس، دانش ابن شبرمه را تباه کرده است».^(۲)

ابن شبرمه خود درباره حدیثی از امام صادق علیه السلام می گوید: سوگند به خدا هر گاه آن را به یاد می آورم، نزدیک است جان تهی کنم و آن حدیث چنین است که امام فرمود: پدرم از جدم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که:

هر کس به قیاس عمل کند، خود هلاک شده و دیگران را نیز هلاک کرده است و کسی که ناسخ و منسوخ را نمی شناسد و محکم را از متشابه تشخیص نمی دهد، فتوا بدهد، خود را هلاک کرده و دیگران را نیز به هلاکت کشانده است.

سپس ابن شبرمه تأکید می کند که سوگند به خدا، پدر او بر جدش و جدش نیز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، دروغ نمی بندد.^(۳)

ابن شبرمه بر خلاف بعضی از بزرگان اهل سنت که گوشه گیر بودند، با مردم ارتباط فراوان داشت و پیش از ابن ابی لیلی، دو سال قضاوت کوفه را بر

ص: ۱۳۲

۱- [۱]. ذهبی حوادث ۱۶۰ - ۱۴۱، ص ۱۹۳.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۷۵.

۳- [۳]. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۹.

عهده داشت. پس از آن نیز در جاهای دیگر و برخی مناطق کوفه به قضاوت می پرداخت. _ثوری_ از او و ابن ابی لیلی، به عنوان قضاات کوفه یاد می کند. (۱)

درباره شیوه قضاوت ابن شبرمه نقل شده است که روزی در _مسجد خیف_ به حضور امام صادق علیه السلام رسید. بیش از ۲۰۰ نفر در مجلس ایشان حاضر بودند. وی از میان جمعیت، خطاب به امام صادق علیه السلام گفت: «یا ابا عبد الله ما در عراق بر اساس کتاب و سنت عمل می کنیم و گاهی که مسئله ای بر ما وارد می شود، رأی خود را در آن به کار می گیریم». تمامی حاضران ساکت شدند تا جواب امام را بشنوند، ولی امام توجهی نکرد و ابن شبرمه بار دیگر، سخن خود را تکرار کرد. مرتبه سوم، امام از او پرسید: علی علیه السلام چگونه فردی بود؟ شما که در عراق بوده اید، باید به احوال او آگاه باشید. ابن شبرمه، علی علیه السلام را بسیار ستود و بزرگ شمرد. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا علی علیه السلام از اینکه رأی وارد دین خدا شود، پرهیز داشت و همواره از اینکه قیاس و رأی را در دین به کار بندد، دوری می جست. پس از آن جلسه، چون شب فرا رسید، امام به یکی از اصحاب فرمود: ابن شبرمه مرا رها نکرد تا آنکه به او پاسخ دادم. اگر او منشأ هلاکت مردم را می دانست، به قیاس عمل نمی کرد. (۲)

ص: ۱۳۳

-
- ۱- [۱]. تهذیب، ج ۵، ص ۲۵۰. گاهی بین این دو درگیری هایی پیش می آمد و ابن شبرمه با سرودن اشعاری ابن ابی لیلی را فاقد صلاحیت قضاوت می دانست. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۴.
- ۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۲، صص ۳۱۴ و ۳۱۵، برگرفته از: المحاسن و المساوی.

ابن شبرمه به شخصیت علمی امام صادق علیه السلام ارج می نهاد و گاه برای حل مشکلات خود به آن بزرگوار مراجعه می کرد. (۱) در سفر امام به عراق، همراه عیسی بن موسی _ والی عراق _ به استقبال آن بزرگوار شتافت. (۲) از رفتار ابن شبرمه با بنی امیه، جز آنکه قضاوت کوفه را از سوی _ یوسف بن عمر ثقفی _، والی هشام پذیرفت، اطلاع دیگری در دست نیست و برخی او را از گروندگان به زید دانسته اند. (۳)

ابن شبرمه با خلفای عباسی ارتباط بیشتری داشت. او برای مخارج ازدواج پسرش پنجاه هزار درهم از وزیر منصور دریافت کرد. (۴) ابن شبرمه با عیسی بن موسی _ والی کوفه که نخست ولیعهد منصور بود _ روابط بسیار دوستانه داشت؛ به گونه ای که عیسی هیچ کار مهمی را بدون مشورت ابن شبرمه انجام نمی داد. (۵)

همین نزدیکی ابن شبرمه به عیسی، موجب تیرگی روابط وی با منصور شد؛ زیرا هنگامی که منصور توطئه ای برای نابودی عیسی طرح ریزی کرده بود،

ص: ۱۳۴

۱- [۱]. همان، ج ۴۷، ص ۲۲۲؛ کافی، ج ۷، ص ۳۷؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۱۸ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۲.

۳- [۳]. محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواه، آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ ه. ق، ج ۱، ص ۴۹۱.

۴- [۴]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۴.

۵- [۵]. ذهبی حوادث ۱۶۰ _ ۱۴۱؛ ص ۱۹۳.

ابن شبرمه با زیرکی خود آن را برای عیسی افشا کرد و منصور تصمیم به قتل ابن شبرمه گرفت. او از آن پس، پنهان شد و در همان حال، از دنیا رفت. (۱)

در آغاز قیام عباسیان، وقتی ابومسلم به کوفه آمد، ابن شبرمه به دیدار وی رفت و خود را از علاقه مندان به قیام نشان داد، ولی ابو مسلم چون شنید او _ ضبی _ (طایفه ای از اعراب) است، اعتنای چندانی به وی نکرد؛ زیرا این خانواده در جنگ جمل علیه علی علیه السلام جنگیده بودند. ابن شبرمه برای اینکه نظر ابومسلم را تغییر دهد، گفت: «من از ضبّه کوفه ام، نه ضبّه بصره». (۲)

۱۰. عمرو بن عبید (م. ۱۴۳ ه. ق.)

وی از شاگردان حسن بصری بود و پیش از مخالفت با استادش، مرتبه ای والا نزد وی داشت؛ به گونه ای که حسن بصری در تعریف وی گفته است: «گویی ملائکه او را ادب کرده اند و پیامبران او را تربیت کرده اند». (۳) دیگران نیز به شخصیت عمرو بن عبید پیش از طرح مسئله مرتکب کبیره و جدایی از حسن، تأکید کرده اند. (۴) همچنین از مدارک برمی آید عمرو بن عبید، در بصره از نفوذ بسیاری برخوردار بوده است. (۵)

ص: ۱۳۵

۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۵.

۳- [۳]. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۶۰.

۴- [۴]. تهذیب، ج ۸، ص ۷۴.

۵- [۵]. همان.

پس از آنکه عمرو و واصل، در حکم مرتکب گناه کبیره با حسن بصری، استاد خود مخالفت ورزیدند و قائل به منزله بین منزلتین شدند، نفوذ اجتماعی شان کاهش یافت و همین مسئله باعث گشت بعدها رجالیین اهل سنت، به ویژه مخالفان عقاید او، در وی خدشه کنند و برخی مانند یحیی بن معین^(۱) او را دهری و کافر بشمرند.

در زمینه روابط وی با امام صادق علیه السلام، از مجموع روایات می توان نتیجه گرفت که وی به ولایت ائمه علیهم السلام اعتقاد نداشت. در همین زمینه، مناظره ای بین او و هشام بن حکم صورت گرفته است. هشام در این مناظره با تکیه بر ضرورت وجود قلب به عنوان هماهنگ کننده فعالیت اجزای بدن، بر لزوم امامت برای رهبری جامعه، استدلال کرد و با آنکه جوانی بیش نبود، توانست با این تمثیل زیبا، عمرو را در حضور شاگردان و همراهانش محکوم کند.

امام صادق علیه السلام با اصرار از هشام می خواست جریان این مناظره را برای همه اصحاب و یاران تعریف کند و خود نیز هشام را درباره این مناظره بسیار تشویق فرمود.^(۲)

چه بسا امام می خواست با انتشار این مناظره، از سویی ضعف استدلال و عقیده عمرو و هم فکرائش (که ولایت را ضروری نمی دانستند) روشن گردد و

ص: ۱۳۶

۱- [۱]. میزان، ج ۳، ص ۲۸۰، ذهبی نویسنده میزان این سخن یحیی را نادرست می داند.

۲- [۲]. این جریان در مدارک بسیاری نقل شده است، برای نمونه، نک: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ اکمال الدین، ص ۱۱۰؛ علل الشرایع، ص ۷۵؛ أمالی صدوق، ص ۳۵۱؛ کشی، ج ۲، ص ۵۴۹؛ احتجاج طبرسی، ص ۲۰۰؛ بحار، ج ۲۳، ص ۶ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۵۰۸.

از سوی دیگر، اصحاب و یاران هم، روش مناظره صحیح و منطقی و به دور از تعصب و کوتاه نظری را فرا گیرند.

عمرو بن عبید، برخوردارهایی با امام صادق علیه السلام نیز داشته است که بیشتر، در زمینه مسائل علمی بوده است. چنین بر می آید که عمرو، برای بهره بردن از امام، در مواقعی، به حضور ایشان می شتافته است. معانی الاخبار_ در مورد تفسیر آیه «من یحلل علیه غضبی فقد هوی» ملاقاتی بین عمرو و امام آورده است. (۱)

در برخورد دیگری، عمرو در محضر امام از ایشان خواست که گناهان کبیره را تعریف و مشخص کند. (گناهان کبیره و ارتکاب آن اهمیت زیادی نزد معتزله دارد) امام پاسخی مفصل به وی ارائه داد. عمرو پس از شنیدن پاسخ امام، تحت تأثیر شخصیت والایی علمی آن بزرگوار قرار گرفت و در حال خروج گریه می کرد و می گفت: سوگند به خدا، هر کس که به رأی خود قائل شود و در فضل و علم با شما منازعه کند، هلاک می گردد. (۲)

در مورد عقاید دیگر عمرو، می توان گفت او و واصل بن عطا اندیشه اعتزال را پایه گذاری کرده و نشر دادند. (۳) شخصیت عمرو بن عبید بیشتر به لحاظ زهد و عبادت مورد توجه بود، تا آنجا که _جا حظ_، عبادت او را برابر با

ص: ۱۳۷

۱- [۱]. معانی الاخبار، ص ۱۸.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸۹؛ محمد بن علی بن بابویه قمی صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۸۵ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۵۳.

۳- [۳]. مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۷.

عبادت تمامی فقیهان و محدثان دیگر می‌داند،^(۱) بر خلاف واصل که او را بیشتر، اهل فضل و ادب معرفی کرده اند.^(۲)

اعتقاد نداشتن به عدالت صحابه که علمای اهل سنت از آن به عنوان «شتم صحابه» یاد کرده اند،^(۳) از عقاید دیگر اوست. همچنین نفی جبر و اعتقاد به اختیار، او را واصل داشت که بگوید: «اگر خداوند در قرآن فرموده است: تبت یدا ابی لهب؛ بریده باد دست ابی لهب، پس هیچ سرزنشی بر ابولهب وارد نیست». عمرو بن عبید، مانند واصل، قائل به نفی صفات خداوند بود.^(۴) عمرو به خطا کار بودن یکی از دو گروه در جنگ های جمل و صفین اعتقاد داشت. افزون بر آنکه یکی از دو گروه را فاسق می شمرد و می گفت: «اگر دو مرد از فریقین نزد من شهادت دهند، شهادتشان را نمی پذیرم».^(۵)

به لحاظ عقیده سیاسی، عمرو خلافت خلفا را نمی پذیرفت و قیام علیه آنان را جایز می شمرد؛^(۶) جز در مورد عمر بن عبدالعزیز که عقیده داشت وی نخست خلافت را غصب کرد، ولی به دلیل در پیش گرفتن عدل در اداره امور، آن را مستحق گردید.^(۷)

ص: ۱۳۸

۱- [۱]. محمد ابو زهره، ابوحنیفه، دارالفکر العربی، ص ۱۵۳.

۲- [۲]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۶.

۳- [۳]. تهذیب، ج ۸، ص ۷۴؛ میزان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۴- [۴]. المنتظم، ج ۸، ص ۶۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۶۷؛ ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۶ و تهذیب، ج ۸، ص ۷۰.

۵- [۵]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۶۷.

۶- [۶]. میزان، ج ۳، ص ۲۸۰.

۷- [۷]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶.

در مشورتی که برخی اهل جبال با عمرو داشتند و از ستم و فسادى که تمامى سرزمین های اسلامى را فرا گرفته بود نزد وی سخن گفتند، عمرو مرگ شرافتمندانه؛ یعنى قیام را به عنوان بهترین راه به آنان پیشنهاد کرد.^(۱)

— شیب بن شیبه — حاکم عراق در عهد عمر بن عبدالعزیز — تصمیم داشت عمرو را برای گزارش به حضور خلیفه بفرستد، ولی عمرو نپذیرفت و چون اصرار شیب را دید گفت: «چنانچه بدین مأموریت روم، نخست، بدی های تو را به عمر بن عبدالعزیز خواهم گفت».

عمرو بن عبید نزد منصور — خلیفه عباسی — جایگاه ویژه ای داشت و پیوسته با او در رفت و آمد بود، ولی هدایای وی را نمی پذیرفت و چه بسا همین ویژگی او موجب می گشت، منصور شخصیت وی را ارج نهد؛^(۲) زیرا وی در بخشش، بسیار حسابگر بود و می کوشید مخارج دستگاه خلافت را کمتر کند. منصور، اشعاری را در ستایش عمرو سروده است که در بیشتر مدارک بدان اشاره شده است.^(۳)

در این اشعار، منصور دیگر بزرگانی را که با او در رفت و آمد بودند، به سودجویی متصف کرده و عمرو بن عبید را مستثنا می داند. در برخی منابع پند و اندرز منصور از سوی عمرو بن عبید نیز گزارش شده است.^(۴)

ص: ۱۳۹

۱- [۱]. میزان، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- [۲]. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۸۵؛ وفيات، ج ۳، ص ۴۶۱ و تاریخ خلفا، ص ۳۲۱.

۳- [۳]. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۸۵؛ المنتظم، ج ۸، ص ۶۰؛ میزان، ج ۳، ص ۲۷۹ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۲.

۴- [۴]. المنتظم، ج ۸، ص ۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

عمرو در برخورد با قیام _محمد بن عبدالله_ بسیار احتیاط می کرد. از مدارک چنین برمی آید که او قیام محمد را ناموفق دانسته و شکست آن را پیش بینی می کرد.(۱) او در برابر اصرار _واصل بن عطاء_ که وی را به شرکت در قیام فرا می خواند،(۲) مقاومت کرده و از همکاری با محمد خودداری کرد. استدلال عمرو این بود که می گفت: تا عدالت کسی را نیازمایم، با او بیعت نخواهم کرد.(۳)

عمرو بن عبید در مهدویت محمد بن عبدالله تردید داشت و آن را با استناد به اینکه مهدی کشته نمی شود، رد می کرد.(۴) مدارک حدیثی شیعه، به مناظره ای مفصل بین معتزله به نمایندگی عمرو و امام صادق علیه السلام اشاره دارند که بر اساس آن، عمرو و دیگر گروه معتزله در سال های پایانی حکومت بنی امیه، به بیعت با محمد بن عبدالله و شرکت در قیام او گرایش داشته اند، ولی امام با استدلالی متین و منطقی آنان را از این کار باز داشته است. مهم ترین استدلال امام در این مناظره چنین بود:

تقوای الهی را پیشه کنید. همانا پدرم که بهترین مردم روی زمین و آگاه ترین آنان به کتاب خدا و سنت رسولش بود، مرا حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس شمشیر بکشد و مردم را به خود دعوت کند؛ در حالی که در میان مسلمانان آگاه تر از او وجود دارد، گمراه است و خود را

ص: ۱۴۰

۱- [۱]. مقاتل، ص ۲۱۸.

۲- [۲]. همان، ص ۲۵۷.

۳- [۳]. همان، صص ۱۸۷ و ۲۵۷.

۴- [۴]. همان، ص ۲۱۸.

به سختی انداخته است»^(۱).

برخی مدارک اشاره کرده اند که به هنگام خروج محمد بن عبدالله، منصور به بصره آمد، ولی پیش از آنکه وارد شهر شود، عمرو بن عبید به اصرار همراهان به استقبال او رفته و به منصور اطمینان داد که از سوی اهالی بصره، خطری او را تهدید نمی کند و منصور نیز به اعتماد گفته وی، پیش از آنکه وارد بصره شود، باز گشت.^(۲)

۱۱. عباد بن کثیر بصری

وی نیز از معاصران امام صادق علیه السلام بود؛ فردی ظاهرین و صوفی مسلک بود که جز از ظواهر دین بهره ای نبرده بود. امام صادق علیه السلام نیز با یادآوری خطاهایش، می کوشید رفتار او را اصلاح کند. برخی از موارد برخورد او با امام صادق علیه السلام بدین شرح است:

الف) عباد بصری نزد امام، در حال خوردن غذا بود که دید امام به هنگام خوردن غذا، دستش را بر زمین نهاده است. عباد به وی گفت: خدای سلامتت دارد، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، این کار را نهی فرموده است؟ امام دستش را از روی زمین برداشت، ولی پس از چندی دستش را باز بر زمین

ص: ۱۴۱

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۳ و ج ۹۷، ص ۱۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۱۸؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۲۳ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۵۶. متن کامل مناظره در بحث «معتزله» آورده شده است.

۲- [۲]. وفيات، ج ۳، ص ۴۶۱.

نهاد. این کار سه بار تکرار شد و در پایان، امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کاری را نهی نکرده اند. (۱)

ب) در مورد دیگری امام صادق علیه السلام به عباد هشدار می دهد که تنها دوری از نعمت ها و لذت های دنیوی در پیشگاه خداوند، پذیرفته نمی شود؛ مگر آنکه گفتار عادلانه نیز ضمیمه رفتار شخص باشد. امام در این زمینه، به این آیه تمسک فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ؛ ای اهل ایمان، پرهیزکار و خدا ترس باشید و همیشه به حق و صواب سخن گوید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیاورد». (احزاب: ۷۰)

ج) روزی _عباد بن کثیر_ و _ابن شریح_ فقیه مکی _ به حضور امام رسیدند. آن بزرگوار به آن دو فهماند که چنانچه مردم علوم خود را از امام معصوم اخذ کنند، به خطا نخواهند رفت. (۲)

د) یکی از موارد مهم برخورد عباد با امام صادق علیه السلام بحث هایی است که درباره چگونگی لباس امام صورت گرفته است. عباد در پوشیدن لباس به گونه ای عمل می کرد که تفاوت لباس او با دیگران کاملاً مشهود بود. امام صادق علیه السلام او را از پوشیدن لباسی که به شهرت می انجامید بازداشت و آن را کاری حرام دانست.

امام صادق علیه السلام در این باره به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرد که می فرماید: «مَنْ لَبَسَ ثِيَابَ شَهْرَةٍ فِي الدُّنْيَا لَبَسَهُ اللَّهُ ثِيَابَ الدَّلِّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ (۳) هر کسی در دنیا لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت بر او پیراهن ذلت و خواری خواهد پوشاند».

ص: ۱۴۲

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۶، ص ۲۷۱؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۷۱.

۳- [۳]. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۱۴.

عبّاد در پاسخ امام گفت: این حدیث را از چه کسی شنیده ای؟ گویی قصد داشت در سند آن خدشه کند. امام پاسخ دادند: آیا مرا در نقل حدیث متهم می کنی؟ این حدیث را پدران من از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند. (۱)

از قراین بر می آید که عبّاد در قیام محمد بن عبدالله بی طرف بوده است. به گفته مقاتل، پس از شکست محمد بن عبدالله، محمد بن عجلان را که در قیام شرکت داشت و از فقیهان مدینه بود، به فرمان جعفر بن سلیمان، والی وقت مدینه در بند کردند. عبّاد که چنین دید، نزد جعفر رفته و به او گفت: شخصی که حسن بصری را در بند کند، نزد اهل بصره چگونه فردی است؟ جعفر پاسخ داد: فردی شرور است. عبّاد ادامه داد: همانا ابن عجلان در مدینه، جایگاه حسن را در بصره دارد. (۲) این سخن عبّاد سبب شد که ابن عجلان را رها ساختند.

عبّاد با منصور میانه خوبی نداشت و منصور چندی پیش از مرگ خود، دستور قتل عبّاد و سفیان ثوری را صادر کرده بود، ولی مرگ منصور مانع از این کار شد. (۳)

ص: ۱۴۳

۱- [۱]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۶۹۰.

۲- [۲]. مقاتل، ص ۲۴۸.

۳- [۳]. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۲.

۱۲. عمر بن زرّ

وی برخوردهایی علمی با امام صادق علیه السلام داشته است. درباره او نقل شده است که روزی همراه ابوحنیفه و عمر بن قیس ماصرّ، برای پرسش از معنای ایمان، به حضور امام صادق علیه السلام رسیدند و امام در پاسخ، به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد فرمود. پس از پایان جلسه، عمر بن زرّ ابوحنیفه را نکوهش کرد که چرا از امام صادق علیه السلام طریق روایت را نپرسیده است. (۱) از این روایت بر می آید عمر بر این باور بود که امام صادق علیه السلام محدثان، سلسله اسناد و مشایخ خود را تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کند و نمی تواند بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نماید. برخی دیگر از بزرگان اهل تسنن نیز چنین عقیده ای داشتند، ولی امام، تأکید می فرمود که تمامی احادیث او، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و نیاز به ذکر سلسله اسناد نیست. (۲)

۱۳. عمرو بن ابی المقدام

وی درباره امام صادق علیه السلام می گفت: «هرگاه به وی نگاه می کنم، پی می برم که از سلاله پیامبران است». (۳)

۱۴. غیلان دمشقی

ص: ۱۴۴

۱- [۱]. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۹۳.

۲- [۲]. نک: خطوط کلی سیره علمی امام صادق علیه السلام، در همین کتاب.

۳- [۳]. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۹.

غیلان را به عبادت و پرهیزکاری و فصاحت و بلاغت ستوده و گفته اند که مردم فتوهای او را جويا می شدند.^(۱) او را جزء پایه گذاران مکتب «قدریه» دانسته اند که بر آزادی و اراده انسان در انجام افعال خود تکیه می کرد. شهرستانی بر آن است که اختلاف های مسلمانان در اصول دین در آخر دوران صحابه، با بدعت گذاری غیلان دمشقی، معبد جهنی و یونس اسواری _ که قائل به قدر بودند و تقدیر خیر و شر از سوی خداوند را انکار می کردند، آغاز شد. سپس واصل بن عطاء و عمرو بن عبید _ شاگردان حسن بصری _ آن را ترویج کردند.^(۲)

غیلان عقیده خود را در زمینه «قدر» در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز آشکار ساخت.^(۳) عمر بن عبدالعزیز که به جبر اعتقاد داشت و با تکیه بر آیاتی که جبر از آنها برمی آید، با قائلان به قدر دشمنی شدید می ورزید، در برابر علمای قدریه و غیلان واکنش نشان می داد و با دیگر علمای جبری مسلک، در این باره که چه شیوه ای در مقابل «قدریه» در پیش گیرد، مشورت می کرد. عمر، غیلان را احضار کرد و با او به بحث و مناظره پرداخت. غیلان پس از پایان

ص: ۱۴۵

۱- [۱]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۴۴۱.

۲- [۲]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۳۰.

۳- [۳]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۴۴۱؛ تاریخ خلفاء، ص ۲۹۰.

مناظره اظهار داشت: «گمراه بودم، مرا هدایت کردی».^(۱) با این حال، غیلان همچنان بر اعتقاد خود باقی ماند و آن را گسترش داد.^(۲)

غیلان، افزون بر اعتقاد به «قدر» و مخالفت با علمای اهل سنت در این مسئله، به ارجاء نیز معتقد بود و در زمینه امامت و رهبری جامعه می گفت: «غیر قریشی نیز می تواند رهبر گردد و به طور کلی، هر کسی قائل به کتاب و سنت باشد، استحقاق رهبری دارد».

از همین رو، شهرستانی اشاره می کند که غیلان، ارجاء، قدر و خروج را با هم جمع کرده بود.^(۳)

بزرگان اهل حدیث که جبری مسلک بودند و خلافت بنی امیه را مشروع می دانستند، به شدت از غیلان انتقاد کرده اند.^(۴)

تأثیر عقاید غیلان بر دستگاه خلافت و مردم و پی آمدهای آرای او تا اندازه ای بود که احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد وی جعل شده است؛ از جمله: «سیکون فی امتی رجل یقال له غیلان هو أضر علی امتی من ابلیس؛ به زودی در امت من مردی خواهد بود که غیلان نام دارد و ضرر او برای امتم از ابلیس بیشتر است».^(۵)

ص: ۱۴۶

۱- [۱]. تاریخ خلفا، ص ۲۹۰؛ ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۴۴۰.

۲- [۲]. برخی مدارک گفته اند یزید بن ولید که به «قدریه» گرایش داشت، پس از رسیدن به خلافت، غیلان را به خود نزدیک ساخت و او هم با استفاده از این موقعیت، در نشر عقاید خود کوشید، ولی این گفته صحیح نیست؛ زیرا غیلان پیش از خلافت یزید بن ولید توسط هشام به قتل رسیده است. ذهبی حوادث ۱۴۰ - ۱۲۱، ص ۳۱۲.

۳- [۳]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴- [۴]. مرجئه تاریخ و اندیشه، ص ۱۶۳.

۵- [۵]. الفوائد المجموعه فی احادیث الموضوعه، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۴۳۲.

شوکانی (۱) و ذهبی (۲) این حدیث را جعلی دانسته و در سند آن خدشه کرده اند.

هشام که غیلان را برای ادامه حکومت بنی امیه خطرناک می دید و از گذشته نیز کینه غیلان را در دل داشت، برای محکوم ساختن او مناظره هایی ترتیب داد و غیلان با اوزاعی (۳) و میمون بن مهران مناظره کرد. او سرانجام بر اثر پافشاری در عقاید خود که مهم ترین آنان اصل اختیار و اراده در افعال بود، به دستور هشام با وضع فجیعی به قتل رسید (۴).

۱۵. مالک بن انس (م. ۱۷۹. ۵۰ ق)

از فقیهان هم عصر امام صادق علیه السلام و مؤسس فقه مالکی است. ربیعہ الرای (۵) و عبداللہ بن یزید (۶) از استادان مورد علاقه مالک بودند. ربیعہ از بزرگان مدینه و شخصی مورد توجه بود که بسیاری از فقهای مدینه در درسش حاضر می شدند (۷). مالک، قرائت قرآن را نزد نافع - آموخت و از دیگر مشایخ مدینه همچون ابن شهاب و زهری حدیث شنید (۸).

ص: ۱۴۷

-
- ۱- [۱]. همان.
 - ۲- [۲]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۴۴۱.
 - ۳- [۳]. همان.
 - ۴- [۴]. همان.
 - ۵- [۵]. ذهبی حوادث ۱۴۰ - ۱۲۱، ص ۴۱۷.
 - ۶- [۶]. همان، ص ۱۵۷.
 - ۷- [۷]. همان، ص ۴۱۷.
 - ۸- [۸]. تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۳۳۲.

به تعبیر ابوزهره بهره علمی مالک از امام صادق علیه السلام را همگان پذیرفته اند. (۱) با این وصف، برخی مدارک اشاره کرده اند که مالک در عهد امویان و پیش از روی کار آمدن عباسیان، از امام صادق علیه السلام حدیث روایت نکرد. (۲) احتمال دارد روایت نکردن از امام به دلیل حساسیت خلفای اموی نسبت به مطرح شدن امام صادق علیه السلام در جامعه و خطرهایی که این کار می توانست برای مالک در پی داشته باشد، صورت پذیرفته باشد. این نکته را گزارش دیگری که می گوید مالک در بسیاری موارد از امام صادق علیه السلام به «الثقه بعینه؛ کسی که عین اعتماد است» تعبیر می کرد، (۳) تأیید می کند.

در بزرگداشت شخصیت علمی مالک سخنان بسیار گفته اند. (۴) برخی او را نخستین نویسنده فقه در عصر عباسی دانسته اند. (۵) به گفته ابن وهب، مالک و عبدالعزیز ماجشون دو فقیه مدینه بودند که مردم را از گمراهی نجات دادند. (۶)

در مقایسه مالک و سفیان گفته اند که سفیان در حدیث قوی تر بود، ولی مالک به لحاظ عقلی بر سفیان برتری داشت؛ (۷) هر چند که برخی در فقه نیز مالک را ضعیف تر از سفیان دانسته اند. (۸)

ص: ۱۴۸

-
- ۱- [۱]. ابوحنیفه، ص ۸۷.
 - ۲- [۲]. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶.
 - ۳- [۳]. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۸؛ مناقب، ج ۳، ص ۲۷۲.
 - ۴- [۴]. ذهبی حوادث ۱۴۰ - ۱۲۱، ص ۳۷۲.
 - ۵- [۵]. تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۳۳۲؛ ابراهیم محمد اسماعیل، ائمه المذاهب الاربعه، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۷۸، ص ۹۲.
 - ۶- [۶]. ذهبی حوادث ۱۴۱ - ۲۳۴، ص ۱۶۰.
 - ۷- [۷]. قاضی تنوخی، نشوار المحاضره و اخبار المذاکره، بی جا، بی نا، ۱۳۹۱ ق، ج ۶، ص ۱۳۸.
 - ۸- [۸]. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۶۴.

ابن ابی ذئب، عبدالعزیز ماجشون، ابن ابی حازم و به ویژه محمد بن اسحاق در مالک خدشه کرده اند. ابن اسحاق بارها می گفت کتاب های مالک را بیاورید تا عیب های آنها را به شما نشان دهم. (۱) دشمنی ابن اسحاق با مالک سبب شد که ابن اسحاق او را از مدینه تبعید کند. (۲) مالک نیز درباره ابن اسحاق نظر مساعدی نداشت و روایات او را به جرم قدری و تشیع بودن فاقد اعتبار می دانست. (۳) با مقایسه رفتار مالک و ابن اسحاق پی می بریم که سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با مالک تا چه اندازه سنجیده بوده است که مالک او را به بهترین عبارات می ستاید. او شخصیت علمی امام را بسیار والا می دانست و درباره ایشان می فرمود:

هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است که شخصی از جهت فضل، علم، عبادت و پرهیزکاری برتر از امام صادق علیه السلام باشد. (۴)

برخی شاگردان مالک نیز، چون مقام علمی امام و نظر مالک را در مورد آن بزرگوار می شنیدند، به امام صادق علیه السلام می پیوستند که از میان آنان می توان از عنوان بصری نام برد. (۵)

ص: ۱۴۹

۱- [۱]. همان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- [۲]. همان، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. مناقب، ج ۳، ص ۳۷۲؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴ و امالی صدوق، ص ۵۴۲.

۵- [۵]. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

امام صادق علیه السلام با مالک رفتاری دوستانه داشت و آن تویخ و شدت برخوردی که نسبت به برخی از بزرگان اهل سنت همچون ابوحنیفه و عیاد بصری از امام صادق علیه السلام گزارش شده است، در مورد مالک به چشم نمی خورد. مالک می گوید: هر زمان که به دیدار امام می رفتم، با قرار دادن پستی برایم و ارج نهادن به من، مرا اکرام می کرد و می گفت: «ای مالک، تو را دوست دارم». من از این کلام ایشان شاد گشته و خدای را شکر می کردم.

وی می گوید: «هر گاه بر امام وارد گشتم، از سه حال خارج نبود. یا روزه داشت یا نماز می خواند و به عبادت مشغول بود و یا ذکر می گفت. او از مصادیق بارز عابدان و زاهدان بزرگ بود که جز از خدای متعال نمی هراسند. وی کثیر الحدیث بود و نشستن با او فایده های فراوان در پی داشت. هر گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می گفت، با بر زبان آوردن نام رسول خدا صلی الله علیه و آله رنگ صورتش به زردی و سفیدی می گرایید و چنان دگرگون می شد که شناخت او دشوار می گشت. سالی با او حج گذاردم، چون احرام بست و زمان تلبیه فرا رسید، به سختی لبیک را ادا می کرد و نزدیک بود از مرکبش فرو افتد. من که مواظب او بودم، گفتم ای فرزند رسول خدا، تلبیه بگو. چاره ای جز گفتن لبیک نداری و او پاسخ داد: جرئت لبیک گفتن ندارم؛ زیرا بیم آن دارم که خداوند لبیک مرا نپذیرد و جواب رد به من دهد».^(۱)

ص: ۱۵۰

۱- [۱]. مناقب، ج ۳، ص ۳۹۵؛ خصال، ص ۷۹؛ محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرایع، ص ۲۳۴، امالی صدوق، ص ۱۶۹؛ المدارک، ص ۲۱۲؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۷۳ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۲۸۶.

با دقت در توصیف امام از زبان مالک، پی می بریم که امام صادق علیه السلام بر خلاف بزرگان آن دوران که هر یک در بعدی متشخص بودند و از جهت حدیث، فقه، زهد و یا تعبد و غیره اشتها داشتند، او تمامی جنبه های فضیلت را در خود جمع کرده بود.

به هر حال، امام صادق علیه السلام نمی خواست به عنوان یک رقیب برای مالک که از سوی دستگاه خلافت تأیید می شد، مطرح شود تا مشکلات سیاسی برای خود و شیعیان ایجاد کند. از همین رو، وقتی عنوان بصری که سالیانی در درس مالک حاضر می شد، تصمیم گرفت به حلقه درس امام صادق علیه السلام بپیوندد، امام به سردی با او برخورد کرد و فرمود: من از سوی حکومت زیر نظر هستم و برای خود ادعیه ای انتخاب کرده ام که در طول شبانه روز می خوانم، وقت مرا تلف نکن و همچون گذشته در درس مالک حاضر شو. (۱)

توجه مالک به حدیث، فقه او را از فقه اهل رأی و بینش فقهی ابوحنیفه متمایز می ساخت. در برخی منابع، نکوهش ابوحنیفه از سوی مالک نقل شده است که وی را به سبب رها کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث او، سرزنش کرده است. با این وصف، مالک در مواردی که نص و حدیثی نمی یافت، با وجود شرایط، به قیاس و استحسان عمل می کرد. (۲)

مالک برخلاف ابوحنیفه در برابر مسائل فتنه انگیز آن زمان، همچون صفات خدا و جبر و اختیار، سکوت می کرد. روزی شخصی از او درباره معنای آیه

ص: ۱۵۱

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

۲- [۲]. احمد شرباصی، الأئمة الاربعه، بیروت، دارالجيل، ص ۸۱.

شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» پرسید و کیفیت استواء را جویا شد. مالک پس از مدتی سکوت و درنگ پاسخ داد: «الْأَسْتِوَاءُ مِنْهُ مَعْلُومٌ وَ الْكَيْفُ مِنْهُ مَجْهُولٌ وَ السُّؤَالِ عَنِ هَذَا بِدَعَاةٍ وَ الْإِيْمَانُ بِهِ وَاجِبٌ؛ استوای خداوند معلوم است، ولی کیفیت آن مجهول می باشد و پرسش از این مطلب، بدعت است و ایمان به آن واجب.» سؤال کننده چون این پاسخ را شنید گفت: سوگند به خدا، این مسئله را از علمای بصره، کوفه و عراق پرسیدم، هیچ کس پاسخی مانند تو نداد. (۱)

مناظره هایی در مسائل فقهی بین مالک و دیگر عالمان اهل سنت همچون محمد بن حسن شیبانی، رخ داده است. (۲) مالک، ابوبکر و عمر را به ترتیب افضل صحابه می دانست. (۳) مدارک متأخر، عثمان را نیز پس از عمر افزوده اند. (۴) او به طور کلی، سب و بدگویی صحابه را نمی پسندید. (۵) وقتی منصور از مالک درباره مقام و مرتبه خلفای نخستین پرسید، وی گفت: ابوبکر و عمر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، برترین مردم هستند. منصور نیز نظر او را تأیید کرد و گفت خلیفه هم، چنین عقیده دارد. (۶)

مالک خروج و قیام علیه خلیفه را جایز نمی شمرد و عقیده داشت مفضل می تواند خلافت کند؛ به شرط آنکه به مقتضای عدل و انصاف عمل کند. او

ص: ۱۵۲

۱- [۱]. همان، ص ۱۱۴.

۲- [۲]. نشوارالمحاضره و اخبار المذاکره، ج ۵، ص ۱۸۸؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳- [۳]. تاریخ خلفا، ص ۳۱۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

۴- [۴]. الاثمه الاربعه، ص ۸۷.

۵- [۵]. همان.

۶- [۶]. تاریخ خلفا، ص ۳۱۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

همچنین استخلاف در خلافت را نیز در صورتی که با بیعت مردم همراه شود، روا می‌دانست. (۱) او هدایای حاکمان را می‌پذیرفت و بر آن بود که علما می‌توانند برای حفظ شئون خود و رسیدگی به دیگران، از هدایای حکام و سلاطین استفاده کنند. (۲)

به باور مالک، وی برای امر به معروف و نهی از منکر، با دستگاه حکومت در ارتباط بوده است و دیگران را نیز به این کار فرا می‌خواند. (۳) مالک در ابتدای خلافت عباسیان، آنان را شایسته خلافت نمی‌دانست و آنها را تأیید نمی‌کرد؛ زیرا عقیده داشت بیعت با خلفای عباسی با اکراه صورت گرفته است و پیش از آن با محمد بن عبدالله بیعت شده است؛ هر چند وی تا زمینه قیام فراهم نگردید، نه تنها نظر خود را ابراز نداشت، بلکه به گفته ابن اثیر در سال ۱۴۲ به هنگام سفر منصور به مکه و شرکت در مراسم حج، مالک و محمد بن عمران بن ابراهیم به نمایندگی از منصور نزد بنی‌الحسن که در حبس بود، رفتند و خواستند که محمد و ابراهیم را تسلیم کنند تا از بند رها شوند. (۴) بنابراین، مالک پس از قیام محمد بن عبدالله در مدینه، در پاسخ به استفتای مردم، بیعت آنها با منصور را چون با اکراه صورت گرفته بود، باطل شمرد و به جواز

ص: ۱۵۳

۱- [۱]. الا. ثمه الا. ربهه، ص ۸۷

۲- [۲]. همان، ص ۹۰.

۳- [۳]. همان، ص ۸۰.

۴- [۴]. الکامل، ج ۴، ص ۳۷۴.

همراهی با قیام فتوا داد. (۱) این فتوا در گرایش مردم به قیام تأثیری نیکو نهاد؛ (۲) هر چند خود او در قیام شرکت نجست. (۳)
فتوای مالک، تازیانه خوردن او از سوی حاکم مدینه را در پی داشت. موارد دیگری را نیز از عوامل تیرگی روابط میان منصور و مالک دانسته اند که برخی عبارتند از:

الف) اعتقاد به حرام بودن متعه و ازدواج موقت؛

ب) باطل دانستن طلاق مکره. بر اساس برخی مدارک، مالک به همین جهت به دست یکی از والیان تازیانه خورد؛ (۴)

ج) مقدم داشتن عثمان بر علی علیه السلام. (۵)

با وجود همه موارد یاد شده، منصور که اهل بیت علیهم السلام و امام صادق علیه السلام را مهم ترین مخالف و معارض حکومت بنی عباس می دانست، تصمیم گرفت با نزدیک ساختن علما و بزرگان دیگر _ به ویژه آنان که در مدینه بودند _ به خود و دستگاه خلافت، آنان را در برابر امام صادق علیه السلام قرار دهد و آرا و اندیشه های آنها را ترویج کند. (۶)

ص: ۱۵۴

۱- [۱]. الکامل، ج ۵، ص ۳؛ مقاتل، ص ۲۴۹؛ ذهبی الحوادث ۱۴۱ - ۱۶۰، ص ۲۳؛ المنتظم، ج ۸، ص ۶۳ و تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۱.

۲- [۲]. المنتظم، ج ۸، ص ۶۳؛ مقاتل، ص ۲۴۹؛ الکامل، ج ۵، ص ۳ و طبری، ج ۷، ص ۵۶۰.

۳- [۳]. المنتظم، ج ۸، ص ۶۳؛ الکامل، ج ۵، ص ۳ و طبری، ج ۷، ص ۵۶۰.

۴- [۴]. تهذیب، ج ۱۰، ص ۹.

۵- [۵]. الاثمه الاربعه، ص ۸۷.

۶- [۶]. محمد تیجانی سماوی، اهل الشیعه هم اهل السنه، لندن، مؤسسه الفجر، ص ۹۲؛ الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۱.

منصور نخست برای دلجویی از مالک، که به دست والی مدینه تازیانه خورده بود، جعفر بن سلیمان را از ولایت مدینه برکنار و به بغداد احضار کرد. از سوی دیگر، نامه ای به مالک نوشت و از او خواست که به بغداد رود، ولی مالک از پذیرش درخواست او خودداری کرد. منصور که چنین دید به مالک اطلاع داد که سال آینده برای شرکت در موسم حج به مکه خواهد رفت و از او خواست در آنجا وی را ملاقات کند.^(۱)

ملاقات منصور و مالک در سال بعد انجام گرفت. مشروح دیدار آن دو و سخنان آنها در مدارک تاریخی^(۲) نقل شده است. نتیجه آن دیدار، درخواست منصور از مالک، برای تأسیس مکتبی جداگانه در برابر مکتب اهل بیت علیهم السلام بود. در قسمتی از سخنان منصور خطاب به مالک چنین آمده است:

«ای ابوالعبدالله، علم فقه را تدوین کن و آن را به صورت کتاب درآور؛ کتابی که در آن فتاوی شدید عبدالله بن عمر، رخصت های عبدالله بن عباس و نوادر عبدالله بن مسعود یافت نشود و آنچه را ائمه و صحابه بر آن اتفاق دارند، قصد کن تا پس از گستراندن دانش و کتاب های تو، مردم جز بر اساس آنها قضاوت نکنند».^(۳)

مالک در پاسخ، پس از ستایش فقه و علم منصور، درباره تدوین دیدگاه های خود و اعمال آن در سرزمین های اسلامی به او نوشت:

ص: ۱۵۵

۱- [۱]. الامامه و السیاسة، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- [۲]. همان، ص ۱۵۰.

۳- [۳]. همان.

«اهل عراق علم ما را نمی پسندند و رأی ما را به کار نمی بندند».(۱)

منصور از مردم خواست که جز از مالک از کس دیگری سؤال نپرسند و در مسائل خود به او مراجعه کنند.(۲) سرانجام مالک کتاب الموطأ را نگاشت.

بدین ترتیب، مذهب مالک رونق یافت و مکتب های بسیاری از عالمان دیگر به دلیل ناهماهنگی با حکومت، به فراموشی سپرده شد. از این میان، می توان به مذاهب و آرای افرادی مانند لیث بن سعد، ابن ابی ذویب، ابن ابی داوود، سفیان ثوری، اوزاعی و حسن بصری اشاره کرد.

به تصریح شافعی و احمد حنبل، بعضی از معاصران مالک از او برتر بوده اند.(۳)

مالک در پی ارتباط با دستگاه خلافت، قدرت و نفوذی فراوان در مدینه یافت؛ به گونه ای که در بسیاری موارد، در امور حاکم مدینه و مکه اعمال نفوذ می کرد.(۴) والی مدینه، پیاده رفتن از مدینه به مکه را آسان تر از ایستادن در برابر خانه مالک می دانست و آن را دلیل خواری خود می شمرد.(۵)

۱۶. ابن سیرین (م. ۱۱۰ هـ. ق)

ص: ۱۵۶

-
- ۱- [۱]. الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۴۹؛ اهل الشيعه هم اهل السنه، ص ۹۹.
 - ۲- [۲]. شمس الدين ذهبی، تذکره الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۶.
 - ۳- [۳]. همان، ص ۱۷۶.
 - ۴- [۴]. الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۱.
 - ۵- [۵]. اهل الشيعه هم اهل السنه، ص ۱۰۹.

محمد بن سیرین از فقهای مشهور اهل سنت است که به «ورعاً فی الفقه، فقیها فی الورع؛ پرهیزکار در فقه و فقیه در پرهیزکاری» ستوده شده است.^(۱) او را از حسن بصری زیرک تر دانسته اند و حلم وی را در برابر غضب حسن بصری نهاده اند.^(۲)

از زندگانی ابن سیرین برمی آید که به خلیفه اول، ارادت بسیار داشته است، تا آنجا که افعال او را بر خود حجت شرعی می دانست. ابن سیرین روزی از انس بن مالک در مورد خضاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید. انس چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موضوع نقل نکرد، ولی به وی گفت: ابوبکر به حنا خضاب می نمود. ابن سیرین می گوید از آن پس، من نیز به حنا خضاب کردم.^(۳) همچنین به گفته ابن عون هر گاه در مورد روغن مالی از او پرسیده می شد، پاسخ می داد: «نهی عنه الهدی؛ پیشوای هدایت از آن نهی کرده است.» و مقصودش عمر بن عبدالعزیز بود.^(۴)

ابن سیرین، سلیمان بن عبدالملک را به دلیل احیای نماز و جانشین قرار دادن عمر بن عبدالعزیز ستایش می کرد.^(۵) درباره دیگر خلفا، اظهار نظری از وی در دست نیست؛ جز آنکه ابن سیرین بر خلاف حسن بصری که به حضور

ص: ۱۵۷

۱- [۱]. المنتظم، ج ۷، ص ۱۳۸.

۲- [۲]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۲۴۱.

۳- [۳]. طبقات، ج ۷، ص ۲۰۴.

۴- [۴]. تاریخ خلفا، ص ۲۷۹.

۵- [۵]. همان، ص ۲۶۹.

کارگزاران حکومتی می رفت و نهی از منکر می کرد، ارتباطی با حکومت و والیان نداشت. (۱)

ابن سیرین نخست، میانه خوبی با حسن بصری داشت، ولی بعدها با او اختلاف پیدا کرد؛ به گونه ای که پس از وفات حسن، در مراسم تشییع و به خاک سپاری او حاضر نشد. (۲) او همیشه روز عاشورا و روز پس از آن را روزه می گرفت و پس از دو روز افطار می کرد. (۳)

ابن سیرین در هنگام قیام مختار، در کوفه به سر می برد، ولی واکنشی از او ذکر نشده است. (۴) او خوارج را دشمن می داشت و معتقد بود خوارج می خواهند آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، مدفون سازند. _عبدالله بن مسلم مروزی_ می گوید: نخست با محمد بن سیرین هم نشینی داشتم تا آنکه مدتی وی را ترک کرده و به «أباضیه» پیوستم. پس از چندی پی بردم آنان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا می نهند. نزد ابن سیرین بازگشته و آنچه را می دانستم به او گفتم. ابن سیرین در پاسخ گفت: چرا با اقوامی هم نشین می شوی که می خواهند آنچه را پیامبر آورده است، مدفون سازند. (۵)

ابن سیرین، بینش قدری را بسیار دشمن می داشت و با قائلان به قدرت و اختیار انسان به شدت برخورد می کرد. او عقیده داشت خداوند خیر هر کس را

ص: ۱۵۸

۱- [۱]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۲۳۹.

۲- [۲]. طبقات، ج ۵، صص ۱۸۳ - ۱۸۵.

۳- [۳]. همان، صص ۲۳۷ - ۲۴۹.

۴- [۴]. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۳۲.

۵- [۵]. ذهبی حوادث ۱۲۰ - ۱۰۱، ص ۲۴۵.

اراده کند، او را بر اطاعت خویش موفق می گرداند و چنانچه در مورد کسی، غیر از این را اراده کند، می تواند او را بدون اینکه ظالم باشد عذاب کند.^(۱)

او در دیداری که با یکی از قدریه داشت، پس از مدتی که سخنان او را شنید این آیه را تلاوت کرد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (نحل: ۹۰)

همانا خداوند به نیکی و دادگری و به نزدیکی با خویشاوندان فرمان و از فحشا و کارهای بد و ستم نهی می کند؛ شما را اندرز می دهد. امید است به خود آید.

سپس انگشتانش را در دو گوش خود قرار داد و به فرد قدری گفت: «یا از نزد من بیرون رو یا اینکه من از جای خود برمی خیزم». پس از بیرون رفتن قدری، ابن سیرین برای دیگران توضیح داد که قلب من از اختیارم خارج است و می ترسیدم که تحت تأثیر سخنان او قرار گیرد و نتوانم آثار آن را خارج سازم.^(۲)

در جای دیگر خطاب به شخصی که از او در مورد «قدر» پرسیده بود، پس از مدتی سکوت، پاسخ داد: بی گمان شیطان بر کسی احاطه ندارد، ولی هر کس را که از او پیروی کند، هلاک می سازد.^(۳)

ص: ۱۵۹

۱- [۱]. طبقات، ج ۷، ص ۱۹۹.

۲- [۲]. همان، ص ۱۹۷.

۳- [۳]. همان.

ابن سیرین از شهرت پرهیز داشت، ولی سرانجام به آنچه می ترسید گرفتار شد. وی را به دلیل ناتوانی از ادای دین، به زندان انداختند و به گفته خودش انگشت نمای مردم شد.^(۱)

۱۷. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی (۷۴ - ۱۴۸ ه. ق)

از فقها، قضات و محدثان مشهور عصر خود بود. وی از سوی بنی امیه به قضاوت کوفه منصوب شد و در دوران عباسیان نیز تا آخر عمر در همین سمت باقی بود.^(۲) احمد بن حنبل، فقه او را از حدیث وی برتر می شمرد.^(۳)

ابن ابی لیلی رأی و قیاس را می پسندید و در بسیاری موارد بنا بر رأی خود فتوا می داد، ولی بیشتر از ابوحنیفه احتیاط می کرد و همانند او در فتوا دادن جسور نبود. همین اختلاف سلیقه در اجتهاد، بین او و ابوحنیفه درگیری هایی به وجود می آورد و ابوحنیفه ایرادهایی بر فقه و قضاوت ابن ابی لیلی وارد می ساخت. درگیری ابوحنیفه و ابن ابی لیلی تا بدان جا رسید که ابن ابی لیلی با شکایت از ابوحنیفه نزد حاکم کوفه، مدتی وی را از فتوا دادن بازداشت.^(۴)

ابن ابی لیلی، بسیار به امام صادق علیه السلام گرایش داشت و در موارد فراوانی به توصیه های او گوش فرا می داد. به نمونه هایی از برخوردهای او و امام صادق علیه السلام اشاره می کنیم:

ص: ۱۶۰

-
- ۱- [۱]. طبقات، ج ۷، ص ۱۹۹؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۳۲ و وفیات، ج ۴، ص ۱۸۲.
 - ۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۸۰ و تهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲.
 - ۳- [۳]. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۱.
 - ۴- [۴]. وفیات، ج ۴، ص ۱۸۰.

الف) _ اَبی کهمس _ از شیعیان کوفه، گوید: به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و امام از من پرسیدند: آیا ابن ابی لیلی شهادت محمد بن مسلم را در موردی که شهادت داده بود، نپذیرفته است؟ (۱)

گفتم: بلی. امام به من پیام دادند که هر گاه به کوفه رفتی و نزد ابن ابی لیلی حاضر شدی، سه مسئله را با او در میان گذار و از وی بخواه بدون تمسک به قیاس و قول اصحاب، آنها را پاسخ گوید. هر گاه نتوانست جواب دهد، به وی بگو: جعفر بن محمد علیه السلام به تو می گوید، چرا شهادت مردی را که از تو به احکام خداوند و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه تر است، نمی پذیری؟

اَبی کهمس چون به کوفه رفت پیش از آنکه به منزل رود، نزد ابن ابی لیلی رفته و سه سؤال امام را مطرح کرد و در هر مورد، چون ابن ابی لیلی می خواست به قیاس یا گفته اصحاب تمسک کند، شرط ابتدایی را به یاد او می آورد که به گفته اصحاب و قیاس تمسک نکند. در نتیجه، قاضی کوفه از پاسخ باز ماند و اَبی کهمس پیام امام صادق علیه السلام را به او رساند. ابن ابی لیلی از پیام امام غمگین شد و با تاکید پرسید: آیا امام صادق علیه السلام این پیام را فرستاده است؟ اَبی کهمس گفت: بلی. ابن ابی لیلی در پی این حادثه، شخصی را سراغ محمد بن مسلم فرستاد و شهادت او را پذیرفت. (۲)

ص: ۱۶۱

۱- [۱]. از این روایت می توان دریافت که امام، مسائل دیگر سرزمین های اسلامی به ویژه عراق را پی گیری می کرد و از وقایع آن مراکز اطلاع داشت.

۲- [۲]. اختصاص، ص ۲۰۲؛ کشی، ص ۱۰۹ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۳.

ب) _عبدالرحمن جعفی_ در زمینه میراثی که به وی رسیده بود، با _ابن ابی لیلی_ درگیر بود و قاضی کوفه، میراث او را تنفیذ نمی کرد. _جعفر_ از ابن ابی لیلی نزد امام صادق علیه السلام شکایت برد و قاضی کوفه به توصیه امام صادق علیه السلام که فرموده بود: «آیا نمی دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به رد حبس و عمل به میراث ها فرمان داده است» به سود جعفی قضاوت کرد.^(۱)

ج) در مورد دیگری، _محمد بن مسلم_ در برابر قضاوت نادرست ابن ابی لیلی، به قضاوت علی علیه السلام استناد کرد و چون ابن ابی لیلی از او نوشته خواست، محمد بن مسلم کتابی را به او نشان داد و او بر اساس آن قضاوت کرد.^(۲)

د) در قضاوت بین دو نفر که یکی جاریه ای را از دیگری خریده بود که پاهایش مو نداشت. خریدار از ابن ابی لیلی پرسید که آیا این ویژگی عیب است و موجب خیار عیب می گردد یا خیر؟ قاضی نخست از قضاوت شانه خالی کرد و کوشید با مصالحه دو طرف را راضی کند، ولی خریدار قانع نشد و خواستار قضاوت بود. ابن ابی لیلی که حکم مسئله را نمی دانست، به بهانه ای خارج شده و از _محمد بن مسلم_ راهنمایی خواست.^(۳)

ه) گاهی که ابن ابی لیلی به حضور امام می رسید، آن بزرگوار وی را نصیحت می کرد و از اینکه در قضاوت و فتوا، قیاس و رأی را به کار گیرد و

ص: ۱۶۲

۱- [۱]. معانی الاخبار، ص ۲۱۹.

۲- [۲]. اصول کافی، ج ۵، ص ۲۱۵.

۳- [۳]. همان.

با کتاب و سنت مخالفت ورزد، بر حذر می داشت و این نصیحت ها در ابن ابی لیلی مؤثر واقع می شد.^(۱)

به طور کلی، می توان نتیجه گرفت که هر چند ابن ابی لیلی از رأی خویش پیروی می کرد و پای بند نصّ و روایت نبود، ولی هر گاه به مخالفت نظر خود با مبانی فقهی امام صادق علیه السلام آگاه می شد، فتوای خود را تغییر می داد. این جمله از اوست که می گوید:

به خاطر رأی و نظر هیچ کس فتوای خود را تغییر نداده ام، جز رأی و نظر جعفر محمد علیه السلام.^(۲)

۱۸. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (م. ۱۵۰ ه. ق)

ابوحنیفه، از بزرگ ترین عالمان هم عصر امام صادق علیه السلام است و در زمینه برخوردهای او با امام صادق علیه السلام و رفتار سیاسی _ اجتماعی وی، اخبار و روایات فراوانی وارد شده که در مورد دیگر رجال اهل سنت بدین اندازه نیست. از همین رو، اگر بگوییم بیشترین توجه امام صادق علیه السلام درباره علمای اهل سنت، معطوف به ابوحنیفه بود، گزاف نگفته ایم.

هر چند ابوحنیفه، در ابتدای زندگی، برخی از صحابه را درک کرده است، ولی از هیچ یک روایت نکرده است.^(۳) برخی مناقب نویسان، برای آنکه برتری

ص: ۱۶۳

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۰.

۲- [۲]. همان، ج ۴۷، ص ۲۹؛ الدمه الساکبه، ج ۶، ص ۳۰۸.

۳- [۳]. ابوحنیفه، ص ۶۶. همین مدرک می افزاید برخی روایات یافت می شود که نشانگر استماع ابوحنیفه از صحابه می باشند، ولی سند آن روایات خالی از کذب یا ضعف نیست.

و فضیلت ابوحنیفه را بر دیگر فقیهان هم عصرش، مانند سفیان ثوری، اوزاعی و مالک بن انس ثابت کنند، گفته اند وی نیز از صحابه روایت کرده است. (۱)

از مجموع مدارک به دست می آید که ابوحنیفه در حدیث صاحب نظر نبوده و به عنوان محدث شناخته نمی شده است (۲) تا آنجا که برخی محدثان درباره او گفته اند: «كَانَ أَبُو حَنِيفَةَ يَتِيمًا فِي الْحَدِيثِ؛ ابوحنیفه در حدیث یتیم بود؛ یعنی به حدیث بی توجه بود». (۳)

عبدالرزاق یکی از رجالین و محدثان اهل سنت گفته است از ابوحنیفه جز برای آنکه از طریق او رجال احادیث خود را افزایش دهم، روایت نمی کنم. (۴)

ابوبکر بن ابی داوود نیز می گوید: تمام آنچه ابوحنیفه روایت می کند، حدود ۱۵۰ حدیث است که وی در نیمی از آن نیز خطا کرده است. (۵) علمای رجال نیز ابوحنیفه را تضعیف کرده اند. (۶)

شهرستانی در ملل و نحل، ابوحنیفه را از محدثان (البته محدثان شیعه) شمرده است، (۷) ولی سخن وی با آنچه نویسندگان پیش از او گفته اند تناقض دارد و چون رسمیت یافتن مذاهب اربعه ایجاب می کرد مدارک متأخر، ضعف بزرگان مذاهب را بپوشانند، می توان در گفته شهرستانی تردید کرد.

ص: ۱۶۴

۱- [۱]. همان، ص ۶۵.

۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۴۸؛ طبقات، ج ۷، ص ۳۲۲ و ج ۶، ص ۳۶۵.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۴- [۴]. همان، ص ۴۴۸.

۵- [۵]. همان.

۶- [۶]. طبقات، ج ۷، ص ۳۲۲؛ ابن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، بیروت، ۱۹۸۵ م، ج ۷، ص ۲۴۷۲.

۷- [۷]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۹۰.

ابوحنیفه در بسیاری از احادیث روایت شده خدشه می کرد و آنها را معتبر نمی دانست. (۱) یکی از دلایل پناه بردن وی به قیاس را دسترسی نداشتن به روایت و احادیث معتبر دانسته اند. ابوحنیفه خبر واحدی را که با مقتضای قیاس مخالفت نداشت می پذیرفت، ولی اگر خبر واحد با اصول عامه مخالف بود، آن را تضعیف کرده و انتساب آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله منفی می دانست. (۲) بسیاری از بزرگان اهل سنت، ابوحنیفه را به عظمت در علم و داشتن قدرت علمی والا ستوده اند. ابوزهره می گوید: «ابوحنیفه و شافعی از جهت حضور ذهن، از قوی ترین علما بودند.» (۳) مالک نیز گفته است: مهارت و استادی ابوحنیفه در استدلال تا بدان حد بود که می توانست استوانه ای را که از چوب یا سنگ ساخته شده بود، برای دیگران طلا جلوه دهد. (۴)

در مقابل، برخی شخصیت علمی او را تضعیف کرده و گفته اند: هیچ گونه نوآوری در اصول فقهی و یا پایه گذاردن مکتبی خاص نداشته است. _ جوینیل _، مستشرق انگلیسی از این گروه است. (۵) این نظریه به طور قطع صحیح نیست؛ زیرا ابوحنیفه، از پایه گذاران فقه مبتنی بر رأی و قیاس بوده است.

ص: ۱۶۵

-
- ۱- [۱]. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الاثمه الاربعه، ص ۳۴ و احمد میرخانی، تاریخ اجتهاد و تقلید، ص ۱۴۷.
 - ۲- [۲]. ابوحنیفه، ص ۳۰۳.
 - ۳- [۳]. همان، ص ۷۹.
 - ۴- [۴]. تاریخ بغداد، ج ۱۳۲، صص ۳۳۲ و ۴۲۱.
 - ۵- [۵]. الاثمه الاربعه، ص ۳۹.

—حماد بن ابی سلیمان—، ۱۸ سال استادی ابوحنیفه را بر عهده داشت و ابوحنیفه برجسته ترین شاگرد وی بود.^(۱) ابوزهرة درباره اساتید ابوحنیفه می گوید:

استادان او از فرقه های مختلف بودند. او هم از فقهای اهل حدیث و هم از فقهای اهل رأی استفاده کرد. ابوحنیفه از زید بن علی، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز بهره برده و حدیث نقل کرده است. بنابراین، او از بزرگان شیعه نیز علم آموخته است.^(۲)

الف) روش فقهی ابوحنیفه

اگر چه ابوحنیفه در مسائل اعتقادی نیز آرا و نظریاتی دارد، ولی آنچه او را مطرح ساخته فقه وی بوده است تا آنجا که برخی گفته اند: «إِنَّ حِدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي...؛ مردم در فقه محتاج به ابوحنیفه هستند.»^(۳) در حال حاضر، نوشته ای فقهی از ابی حنیفه در دسترس نیست و کتاب «الفقه الا-کبر» که ابن ندیم آن را در زمره آثار ابوحنیفه دانسته، به عقاید پرداخته است.^(۴)

مهم ترین ویژگی فقه ابوحنیفه، استفاده گسترده از قیاس^(۵) و استحسانات عقلی است. روایت های متعددی از امام صادق علیه السلام در بیان نادرستی آن وارد شده است.

ص: ۱۶۶

۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۲ و دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱.

۲- [۲]. ابوحنیفه، صص ۶۵ و ۱۶۴.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴۶.

۴- [۴]. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۲.

۵- [۵]. علاقه ابوحنیفه به قیاس به اندازه ای بود که در ابتدای عمر خود، هنگامی که به فراگیری نحو پرداخت، در مباحث نحوی نیز که سماعی بودند قیاس را به کار می برد و چون با خطاهای فاحش مواجه می گشت، علم نحو را ترک گفت. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۲.

بیشتر این روایات در زمینه نفی قیاس و ضرورت طرد آن از مدارک و منابع فقه است. شمار آن روایت ها و اسناد و طرق گوناگون آن به اندازه ای است که اگر متواتر نباشند، به یقین مستفیض هستند.

احادیث (۱) یاد شده بر چند دسته اند:

یک _ در بسیاری از روایت ها، امام مثال هایی از احکام فقهی بیان می کرد که به یقین و حتی به اعتراف اهل سنت آن احکام خلاف مقتضای قیاس بودند. شیوه برخورد امام صادق علیه السلام در این روایات، بدین گونه است که نخست حکم مسئله را از ابوحنیفه سؤال می کردند و وقتی او حکم را می پذیرفت، ناسازگاری آن حکم با مدلول قیاس را یادآور می شد. (۲)

دو _ روش دیگر امام برای اثبات ناکافی بودن قیاس در کشف احکام و مسائل این بود که ایشان از ابوحنیفه می خواست، رازهای آفرینش انسان را با قیاس توضیح دهد و چون ابوحنیفه از پاسخ باز می ماند، امام می فرمود: «تو که

ص: ۱۶۷

۱- [۱]. برای اطلاع بیشتر از این روایات نک: بحارالانوار، ج ۲، صص ۲۸۳ _ ۳۱۶؛ کتاب العلم، باب «البدع و الرای و المقائیس»؛ بحارالانوار، ج ۱۰، صص ۱۶۳ _ ۲۳۰؛ الاحتجاج، باب «احتجاجات الصادق علیه السلام»؛ بحارالانوار، ج ۴۷، صص ۲۱۳ _ ۲۴۰؛ الامام الصادق علیه السلام، باب «مناظراته علیه السلام مع ابی حنیفه و غیره»؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۸، فصل ۶: «فی بیان مناظراته و مناظرات اصحابه مع ابی حنیفه و غیره»؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۸، الباب السابع: «فی مجلس له علیه السلام مع ابی حنیفه و غیره».

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۷ از احتجاج؛ همان، ص ۲۹۱ از علل الشرایع؛ همان، صص ۲۹۲ و ۲۹۳ از علل الشرایع؛ همان، ج ۱۰، ص ۲۰۴ از اختصاص؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۸۲؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۲ از مناقب؛ همان، ص ۲۲۱، از دعائم السلام؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۵۰؛ حلیه الابرار، ج ۲، صص ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، و ۱۵۶ و حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۷.

از به کار بستن قیاس در مورد خود ناتوانی، پس چگونه دین خداوند را با قیاس تبیین می کنی»^(۱).

گویا مقصود امام آن بود که وقتی بشر آن اندازه ناتوان باشد که نتواند مصالح آفرینش خود را تشخیص دهد، چگونه می تواند مصالح و مفاسد امور تشریحی را که بسیار دقیق تر و نامأنوس تر از امور تکوینی هستند، تنها با تکیه بر عقل و نیروی تفکر خود کشف کند.

سه _ شیوه سوم^(۲) این بود که امام صادق علیه السلام پرسش هایی طرح می کرد که ابوحنیفه در پاسخ آنها باز می ماند. یا آنکه امام آگاهی از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ در قرآن را از شرایط اصلی افتاء و قضاوت می دانست و در نکوهش استفاده از قیاس می فرمود: پیامبر که به شرع و احکام آن آگاه تر بود و خداوند، رأی او را معتبر دانسته است، در تشریح، به رأی خود عمل نمی کرد.^(۳)

ص: ۱۶۸

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۶ از احتجاج؛ همان، ص ۲۸۷ از علل الشرایع؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۱ از علل الشرایع با دو سند؛ همان، ص ۲۹۲ از علل الشرایع؛ همان، ص ۲۹۵ از علل الشرایع؛ همان، ج ۱۰، ص ۲۱۲ از مناقب؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۹ و حلیه الابرار، ج ۲، صص ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ و ۱۵۹.

۲- [۲]. در برخی روایات، چند روش با هم به کار رفته است.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۶ از احتجاج؛ همان، ص ۲۸۷ از علل الشرایع؛ همان، ص ۲۸۸ از احتجاج؛ همان، ص ۲۹۲ از علل الشرایع؛ همان، ص ۲۹۳ از علل الشرایع، همان، ج ۱۰، ص ۲۱۳ از مناقب؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۹ و حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۵۲، ۱۵۵ و ۱۵۹؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳، ص ۱۹۶.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: مقصود امام صادق علیه السلام از طرح این پرسش ها، نشان دادن ناتوانی ابوحنیفه در استنباط مسائل شرعی، بدون رجوع به امام معصوم علیه السلام بود. (۱)

چهار _ بارها امام صادق علیه السلام می فرمود دین خداوند به گونه ای است که مبتنی بر قیاس نمی باشد؛ یعنی شارع، قیاس را به عنوان راهی که دین را بنمایاند، نپذیرفته است. این مقصود با تعبیروهای همانند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُوصَفُ بِالْقِيَاسِ»، «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَمْ يُوضَعْ عَلَى الْقِيَاسِ»، «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَائِسِ» بیان شده است. (۲)

پنج _ در برخی روایت ها چنین آمده است که: «من عمل بالمقائیس فقد هلک و اهلک؛ هر کس به قیاس عمل کند، هلاک می شود و دیگران را نیز هلاک می کند.» در این روایات، بر این مسئله تأکید شده است که به کارگیرنده قیاس، هم خود را به هلاکت می اندازد و هم دیگران را به این سرنوشت دچار می کند. (۳)

در این موارد، امام صادق علیه السلام با بیان نتایج ناگواری که قیاس در پی دارد، خطر آن را گوشزد کرده است. تغییر کلام خدا، تغییر سنت پیامبر و اتهام به

ص: ۱۶۹

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲، صص ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶ و ۳۱۵؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۹.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۸ از امالی صدوق؛ همان، ص ۳۰۵ از محاسن و حلیه الابرار، ج ۲، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

راستگویان و ائمه علیهم السلام از دیگر نتایجی است که او از پی آمد عمل به قیاس می داند.

تغییر کلام خدا و تغییر سنت رسول او پس از عمل به قیاس، روشن و آشکار است؛ زیرا همواره مقتضای قیاس، مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر است، ولی درباره اتهام به بندگان راستگوی خداوند که جانشینان پیامبر و تبیین کننده سنت او هستند، باید گفت عمل کنندگان به قیاس در بسیاری از موارد، آنچه را صادقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند، نپذیرفته و آن را عقیده خود آنان می دانند. در نتیجه، به قیاس و رأی پناه آورده و گمان می کنند در آن مورد، نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نشده است. (۱)

بررسی تاریخ زندگانی امام صادق علیه السلام، نشان می دهد که آن بزرگوار به این پی آمد تلخ عمل به قیاس (اتهام صادقین)، گرفتار شده بود. امام صادق علیه السلام می کوشید در مواقع مختلف و با بیان های متعدد به مردم بفهماند که آنچه ائمه علیهم السلام می گویند، همان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است. برای نمونه می فرمود: «ان حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی الی آخره؛ همانا حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم می باشد». (۲)

امام صادق علیه السلام برای آگاه ساختن برخی از افراد از اینکه او نیز همانند پدر بزرگوارشان آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند، نیاز به بیان واسطه ندارد، به گونه ای ظریف عمل می کرد. پس از وفات پدر بزرگوارشان، _سالم بن_

ص: ۱۷۰

۱- [۱]. بحارالانوار، پاورقی، ج ۲، ص ۳۰۹ از مصحح بحارالانوار.

۲- [۲]. متن کامل حدیث در فصل اصول سیره علمی امام گذشت.

ابی حفصه پس از عرض تسلیت به خدمت امام، خطاب به جمع گفت: امام باقر علیه السلام فردی بود که بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد و کسی از وی در مورد سند روایت پرسش نمی کرد و دیگر چنین فردی پیدا نمی شود.

امام صادق علیه السلام که سخنان او را شنید پس از تأمل، حدیثی قدسی بیان فرمود که بدون واسطه به خداوند متعال منسوب بود. سالم بن ابی حفصه پس از شنیدن این حدیث قدسی گفت: فرزند ابوجعفر از پدرش عجیب تر می نماید؛ او بدون واسطه از پیامبر نقل می کرد و حال آنکه فرزندش بدون واسطه از خداوند حدیث نقل می کند. (۱)

بی گمان، افراد دیگری هم بر همین باور بودند و گمان می کردند که ائمه علیهم السلام نیز در نقل حدیث نیاز به ذکر سند دارند. برای نمونه، عمر بن زَرّ به همراه ابوحنیفه و برخی دیگر به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و از ایشان در مورد معنای ایمان توضیح خواستند. امام صادق علیه السلام در پاسخ، به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد فرمود. پس از پایان جلسه، عمر بن زَرّ، ابوحنیفه را نکوهش کرد که چرا از امام صادق علیه السلام طریق سند روایت را نپرسیده است. (۲)

بنابراین، وقتی امام صادق علیه السلام می فرماید عمل به قیاس، اتهام صادقین علیه السلام را در پی دارد، خودشان این پی آمد دردناک را به چشم دیده و از آن رنج

ص: ۱۷۱

۱- [۱]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۹۳.

برده است. به همین جهت، تأکیدی که امام بر نفی قیاس و طرد آن از مدارک و منابع علوم دینی داشتند، بر هیچ یک از مسائل دیگر در آن عصر نداشتند.

در همین زمینه، می توان گفت ویژگی اصلی رویه امام صادق علیه السلام، مبارزه با قیاس و رأی است که در این مورد، روایت زیر شاهد بسیار خوبی می باشد:

بزنطی می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم بعضی اصحاب ما می گویند: از شما و پدران ما مسائلی را می شنویم و در دیگر مسائل بر آن قیاس می کنیم. امام رضا علیه السلام فرمود: «سبحان الله این دین جعفر نیست. اینان گروهی هستند که به آنان نیازی نداریم؛ از اطاعت ما خارج شده اند و در مقابل ما قرار گرفته اند. پس کجاست آن تقلیدی که از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام می شد؟»

امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: قیاس را بر من حمل نکنید. هیچ شیء بر قیاس بنا نمی شود؛ مگر آنکه قیاس دیگری او را می شکند.

مجلسی رحمه الله در توضیح این روایت می گوید: عمل کنندگان به قیاس در واقع ادعای امامت کرده اند؛ زیرا گمان می کنند بدون مراجعه به نص، می توانند بر احکام خداوند آگاه شوند. (۱)

حدیثی که امام رضا علیه السلام از جد بزرگوارشان امام صادق علیه السلام نقل فرموده است نیز قابل توجه است. به گفته علامه مجلسی، مراد آن است که هر چیزی

ص: ۱۷۲

که قیاس به درستی آن حکم نماید، با قیاس دیگری که نادرستی آن را ثابت می کند، ناسازگار است. پس قیاس ارزش استناد ندارد و موهوم است.^(۱)

شش _ همچنین امام صادق علیه السلام در برخی روایات رفتار و نظر امام علی علیه السلام را در نفی قیاس و باطل دانستن آن دلیل آورده است.^(۲)

هفت _ در مواردی امام عدم حجیت قیاس را در یوم الجزا و در پیشگاه خداوند مطرح کرده است: «از خدا بپرهیز و دین را به رأی خودت قیاس نکن. ای بنده خدا بپرهیز از خداوند. بی گمان ما و شما به زودی در پیشگاه خداوند قرار خواهیم گرفت. ما می گوئیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و تو و یاران ما می گوئید شنیدیم و دیدیم. پس خداوند آن گونه که می خواهد بین ما حکم می فرماید».

هشت _ در دسته ای از روایات، امام صادق علیه السلام پس از بحث و مناظره با ابوحنیفه درباره نفی قیاس و بیان پی آمدها و ضررهای آن، می فرماید: «بحث هایی که انجام دادم و مطرح ساختم برای انجام وظیفه شرعی بود؛ چون اگر ساکت می ماندم، گفته می شد که ابوحنیفه به حضور فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ایشان از او پرسش نکرد».^(۳)

مالک بن انس نیز ابوحنیفه را برای پیروی از رأی نکوهش کرده است. او می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی وفات یافت که دین را کامل کرده بود.

ص: ۱۷۳

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. مخاطب این روایت ابن شبرمه می باشد. بحارالانوار، ج ۲، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۳- [۳]. همان، ص ۲۸۸؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۵۱ و حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۵۶.

پس شایسته است از آثار او پیروی کرد و رأی را کنار نهاد؛ زیرا در هر زمان، فردی قوی تر در رأی پیدا می شود و رأی پیشین باطل می گردد. (۱)

محمد بن ادریس شافعی می گوید: در برخی از نوشته های اصحاب ابوحنیفه نظر کردم. در آن ۱۳۰ ورقه دیدم که ۸۰ برگ آن بر خلاف کتاب و سنت بود. عبد الرحمن بن ابی حاتم در تعلیل این مسئله می گوید: هرگاه اصل خطا باشد، فروع آن نیز خطا خواهند بود. وی در ادامه از شافعی نقل می کند که گفته است: ابوحنیفه در ابتدای مسئله، بر خطایی تکیه می کرد، سپس تمامی کتاب را بر آن قیاس می نمود. (۲)

استحسان نیز در فقه ابوحنیفه از جایگاه والایی برخوردار بود که این مسئله نیز با مبانی فقهی امام صادق علیه السلام سازگاری نداشت. (۳) برخی نویسندگان، همچون ابوزهره (۴) معتقدند استفاده ابوحنیفه از قیاس و استحسان لازمه مخالفت او با سنت نیست، بلکه غرض ورزان و دشمنان با وضع احادیث، او را مخالف سنت، جلوه داده اند. (۵)

البته هر چند می پذیریم که «بهره گیری حکام از مذاهب و نیز رقابت و اختلافات بین مذاهب، گاه پاره ای مورخان را در تشخیص درست به گمراهی

ص: ۱۷۴

-
- ۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۵.
 - ۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۳۷.
 - ۳- [۳]. شافعی در کتاب «الام» فصلی تحت عنوان «کتاب ابطال الاستحسان» قرار داد و قائل شده است که استفاده کننده از استحسان، متشرع است. ابوحنیفه، ص ۳۴۸.
 - ۴- [۴]. ابوحنیفه، صص ۲۷۳ و ۳۳۰.
 - ۵- [۵]. همان.

کشانده است»^(۱) و از جمله، در مورد ابوحنیفه این نکته صادق است، ولی مدارک فریقین^(۲) تأکید دارند فقه ابوحنیفه بیش از اندازه بر رای و قیاس مبتنی بود و اصولاً همین مسئله، فقه ابوحنیفه و فقه عراق را که به فقه اهل رأی مشهور بود، در برابر فقه اهل حدیث به مرکزیت مدینه قرار می داد. روایات متعدد و با اسناد گوناگون که نزدیک به تواتر هستند، مخالفت ابوحنیفه را با رویه امام صادق علیه السلام می رسانند.^(۳)

— کارل بروکلمان— پس از اشاره به اینکه منصور، عالمان فقه و حدیث را که مخالف بنی امیه بودند به خود نزدیک می ساخت، می گوید: ابوحنیفه به علویان گرایش داشت و در قیام ابراهیم با او همکاری داشت. وی می افزاید ابوحنیفه در فتاوی خود (بسیار به سنت ملزم بود) و بیش از دیگر اصحاب و مذاهب، به اجتهاد شخصی بها نمی داد و آنچه او را به مخالفت سنت متهم می کند، ناشی از حسد رجال مذاهب دیگر است.^(۴)

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

اول — هماهنگی و همراهی ابوحنیفه با علویان در برخی مسائل سیاسی — اجتماعی تلازمی با هماهنگی در سیره علمی ندارد.

ص: ۱۷۵

۱- [۱]. پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۱۷.

۲- [۲]. مانند اصول کافی و تاریخ بغداد.

۳- [۳]. نمونه ای از روایات و مدارک آن گذشت.

۴- [۴]. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ترجمه: امین فارس و منبر البعلبکی، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۵ م، ص ۱۸۰.

دوم _ حسد و کینه توزی نمی تواند عامل جعل همه روایات و اخباری باشد که بی اعتنایی ابوحنیفه به سنت و حدیث را گزارش می دهند.

سوم _ ابوزهرة که با نظری مساعد به ابوحنیفه می نگرد، اعتراف کرده است که در عصر تابعین، اختلاف بین فقهای اهل رأی و فقهای اهل حدیث، گسترش یافت. (۱) وی در جای دیگر می گوید: فقه اسلامی، شخصی همانند ابوحنیفه را سراغ ندارد که ستایش کنندگان و منتقدانش بدین فراوانی باشند. دلیل این مسئله، شخصیت مستقل فقهی ابوحنیفه می باشد. او در فقه مسلک ویژه ای همراه با ژرف نگری داشت. (۲)

ب) دیدگاه های اعتقادی و سیاسی ابوحنیفه

هر چند شخصیت علمی ابوحنیفه بیشتر، در فقه تبلور یافته است، ولی برخی دیدگاه های اعتقادی و سیاسی (۳) او نیز وی را مطرح ساخته اند. همین نکته امتیازی است بین ابوحنیفه و دیگر علمای اهل سنت آن دوران که تنها در فقه، یا در کلام صاحب نظر بودند. در اینجا به برخی موارد اشاره می کنیم:

یک _ امامت و جانشینی پیامبر

اول _ ابوحنیفه هر فردی را که قریشی بود و مردم را به عمل به کتاب، سنت و عدل فرا می خواند، شایسته رهبری می دانست و همراهی با او را واجب می شمرد. (۴)

ص: ۱۷۶

۱- [۱]. ابوحنیفه، ص ۹۷.

۲- [۲]. همان، ص ۵۴.

۳- [۳]. برای آگاهی از آرای اعتقادی و سیاسی ابوحنیفه نک: ۱ _ اقوال پراکنده در نوشته های ملل و نحل، رجال و غیره؛ ۲ _ کتاب های منسوب به او همانند الفقه الاکبر دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۵، ص ۳۸۲.

۴- [۴]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۸.

یکی از دلایل او بر این گفته که امامت جز برای قریش جایز نیست، این گفته نبوی بود که: «الامامه فی قریش؛ امامت و رهبری در قریش نهاده شده است».^(۱) رویه سیاسی ابوحنیفه انتساب این نظر را به او تأیید می کند. مخالفت او با خلفای اموی و عباسی و حمایت از بعضی قیام هایی که علیه آنان صورت می گرفت، در مدارک آمده است.^(۲) تا آنجا که برخی ابوحنیفه را زیدی خوانده اند و حال آنکه این نسبت دقیق نیست.^(۳) برخی معاصران ابوحنیفه، مانند اوزاعی و وکیع نیز او را به شمشیرگرایی متهم کرده و به شدت از او انتقاد کرده اند.^(۴)

دوم _ مقام و مرتبه خلفای راشدین، در طول تاریخ مذاهب اسلامی از حساس ترین مباحث در زمینه جانشینی پیامبر بوده است. در نیمه اول قرن دوم هجری، اعتقاد به تفضیل شیخین (ابوبکر و عمر) بر علی علیه السلام، بین غیر شیعیان و غیر خوارج، متداول بود.^(۵) ابوحنیفه نیز ابوبکر و عمر را برتر از علی علیه السلام و عثمان می دانست.^(۶)

ص: ۱۷۷

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۳، تفصیل فعالیت های سیاسی ابوحنیفه خواهد آمد.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۸۴.

۵- [۵]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۳.

۶- [۶]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۸۳.

ولی در مورد برتری علی علیه السلام یا عثمان بر دیگری، اختلاف نظر وجود داشت. گروهی که «مرجئه الاولى» خوانده می شدند، در ایمان آن دو توقف می کردند. محارب بن دثار، یکی از شیوخ ابوحنیفه، جزء این گروه بود. (۱)

عبارت مجمل کتاب الفقه الاکبر، دیدگاه ابوحنیفه را درباره ختنین (علی علیه السلام و عثمان) چنین بیان می کند: «ما امر عثمان و علی علیه السلام را به خداوند وا می گذاریم».

از این عبارت می توان دریافت که ابوحنیفه برخلاف محارب، در اصل ایمان و ولایت آن دو شک نداشته است. ابویوسف نیز در روایتی، نظریه «تفضیل شیخین و حب ختنین» را به ابوحنیفه نسبت می دهد که گفته فوق را تأیید می کند. (۲)

توقف و برخورد خوش بینانه با متخاصمین نیز که از سوی ابوحنیفه در العالم و المتعلم دنبال شده است، مؤید دیگری بر درستی نظریه «توقف در رفتار و اعمال ختنین و نه ایمان آن دو» به ابوحنیفه است. (۳) ناگفته نماند که در برخی مدارک، تفضیل علی علیه السلام بر عثمان به ابوحنیفه و شاگردانش نسبت داده شده است (۴) و در الفقه الاکبر نیز تفضیل خلفای چهارگانه به ترتیب تصدی خلافت به چشم می خورد. (۵)

ص: ۱۷۸

۱- [۱]. طبقات، ج ۶، ص ۲۱۴.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۳.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. همان.

۵- [۵]. همان.

برخی روایت‌ها نیز بیانگر نظر مساعد ابوحنیفه به عثمان است. سعید بن ابی عروبہ می‌گوید: وارد کوفه شدم و به مجلس ابوحنیفه رفتم. او از عثمان یاد کرد و بر او درود فرستاد. به او گفتم: «خدا تو را رحمت کند، در این شهر از کسی جز تو نشنیدم که بر عثمان رحمت فرستد» (۱). از سوی دیگر، ابوحنیفه اعتقاد داشت که علی علیه السلام در تمامی جنگ‌هایش با مخالفان بر حق بود؛ هر چند سب و دشنام مخالفان را نیز روا نمی‌دانست (۲).

دو - ابوحنیفه و اصحاب پیامبر

ابوحنیفه به تعبیر خودش از «سب سلف» دوری می‌کرد (۳). در الفقه الاکبر آمده است که ابوحنیفه بدون فرق نهادن بین صحابه در ولایت، از هیچ‌یک از آنان برائت نمی‌جست؛ هر چند این ولایت و پرهیز از برائت به معنای عادل دانستن تمامی صحابه نیست (۴). ابن ابی الحدید از قول ابو جعفر اسکافی معتزلی، نقل می‌کند که ابوحنیفه، برخی از اصحاب همچون ابوهریره و انس بن مالک را از صحابه عادل نمی‌دانست (۵).

ص: ۱۷۹

۱- [۱]. ابن عبدالبر، الانتقاء من فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء، دارالکتب العلمیه، بی تا، ص ۱۳۰؛ ابوحنیفه، ص ۵۹، ابوزهره با استفاده از این گزارش تاریخی، استقلال فکری ابوحنیفه را که تابع عموم نبوده، می‌ستاید.

۲- [۲]. ابوحنیفه، ص ۱۶۳.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۴- [۴]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۵.

۵- [۵]. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

همان گونه که پیش تر اشاره کردیم، منشأ اختلاف در ایمان و رابطه آن با عمل، وضعیت ایمان کسی بود که مرتکب گناه کبیره گشته است. در این میان، موضع گیری های متفاوتی از سوی افراد و نحله های متعدد صورت گرفته است.

بسیاری از مدارک و متون، مرجئه بودن ابوحنیفه و اعتقاد او را به اینکه ایمان، زیاده و نقصان نمی پذیرد و عمل نقشی در ایمان ندارد، مسلم شمرده اند.^(۱) به گفته برخی نویسندگان معاصر، در دورانی مهم ترین اتهام ابوحنیفه، گرایش وی به ارجاء بوده است.^(۲)

بعضی استادان ابوحنیفه، همچون -حماد بن ابی سلیمان- (م. ۱۲۰ ه. ق) و -محارب بن دثار- نیز به ارجاء گرایش داشته اند.^(۳) همین موضوع درباره شاگردان ابوحنیفه مانند قاضی ابویوسف و -محمد بن حسن شیبانی-، -مسعر بن کدام-، -قدید بن جعفر- و -محمد بن میسر- نیز صادق است؛ به گونه ای که محفل درس ابوحنیفه را مرجئی پرور دانسته اند.^(۴)

ص: ۱۸۰

۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ عقود الجمان، ص ۱۲۸؛ ابن حبان، المجروحین، ۱۳۹۶ ه. ق، ج ۳، ص ۶۳؛ علی بن اسماعیل الأشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۶۷؛ نشر الدر، ج ۴، ص ۱۴۵؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۳ و ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۳۲۱.

۲- [۲]. مرجئه تاریخ و اندیشه، صص ۴۱ و ۴۲.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۸؛ محمد بن عمرو عقیلی، الضعفاء الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و طبقات، ج ۶، ص ۳۰۷.

۴- [۴]. مرجئه تاریخ و اندیشه، ص ۴۴.

برخی روایت های نقل شده از ابوحنیفه در باب ایمان و مفهوم آن نیز، ارجاء و همچنین عقیده وی درباره دخالت نداشتن عمل در درجات ایمان را می رسانند. سفیان از عبادین کثیر نقل می کند: از ابوحنیفه پرسیدم، شخصی که می گوید می دانم کعبه حق است و خانه خداست، ولی نمی دانم که در خراسان است یا در مکه و یا جای دیگر، آیا وی مؤمن است؟ و ابوحنیفه پاسخ داد، بلی. (۱)

قاسم بن حیب_ می گوید: «کفشم را در میان ریگ ها نهادم و به ابوحنیفه گفتم شخصی که در سراسر عمر خود، برای این کفش نماز بگذارد، ولی با قلبش خدا را بشناسد، مؤمن است یا خیر؟ ابوحنیفه در پاسخ گفت: چنین شخصی مؤمن است. من نیز گفتم از این پس هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت». (۲)

برخی آثار منسوب به ابوحنیفه نیز گرایش او را به ارجاء تأیید می کنند. ابوحنیفه در جایی خطاب به یوسف بن خالد سمتی، با نفی تکلیف انسان به مالایطاق، می گوید: خداوند درباره آنچه نمی دانند، پرسش نمی کند و غور آنان را در آنچه نمی دانند، نمی پسندد. (۳) همچنین ابوحنیفه، در مناظره با_ ابوحفص عمر بن ابی عثمان شمزی، ایمان را عبارت از اقرار به آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده می داند و اقرار بدون تفسیر را کافی می شمرد. (۴)

ص: ۱۸۱

۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۷۴.

۲- [۲]. همان، ج ۱۳، ص ۳۷۷.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۵.

۴- [۴]. همان.

بغدادی نیز در _الفرق بین الفرق_ می گوید: ابوحنیفه اعتقاد داشت که ایمان، معرفت اجمالی و اقرار به خداوند و رسولان او و آنچه آنان از سوی خداوند آورده اند، می باشد و آگاهی تفصیلی لازم نیست. از همین رو، او عقیده داشت که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد. (۱)

در برابر آنچه ارجاء ابوحنیفه را می رساند، مدارک متأخر به ویژه مدارک قرن چهارم به بعد در مرجئی بودن ابوحنیفه تشکیک کرده اند. (۲)

برخی معاصران بر آنند که بدون تردید و به تصریح خود ابوحنیفه در آثاری همچون _العالم و المتعلم_ و _الفقه الاکبر_، وی ایمان را مجرد از تصدیق قلبی می دانست. این عقیده، قائل را در صورتی که به عمل اهمیت دهد، وارد جرگه مرجئه نمی سازد. از این رو، نمی توان هر کس را که می گوید ایمان، تصدیق به ارجاء و امید است، مرجئی خواند. (۳)

نتیجه

با بررسی سیر ارجاء از آغاز تا سده های بعدی، در می یابیم که ارجاء سیری رو به افراط داشته است؛ بدین صورت که نظریه پردازان اولیه ارجاء، به هنگام ارائه نظریه کفایت اقرار و معرفت درونی در تحصیل ایمان، هیچ گاه قصد نداشتند که ارزش عمل را به کلی انکار کنند، ولی در قرن های بعد، ارجاء به

ص: ۱۸۲

۱- [۱]. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۱.

۲- [۲]. نشاه الفکر الفلسفی فی الاسلام، ص ۳۳۶؛ ابوحنیفه؛ حیات و عصره، ص ۱۷۷؛ پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۱۴.

۳- [۳]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، صص ۹۶ و ۹۷.

سمت اباحی گری پیش رفت و نقش عمل به کلی نادیده گرفته شد و تنها اذعان درونی و معرفت قلبی در تحصیل ایمان کافی دانسته شد.

شهرستانی از ارجاء اولیه به «مرجئه السنه» تعبیر می کند (۱) و ابن حزم مرجئین اباحی گرا را «غلاه المرجئه» می نامد. (۲) به بیان دیگر، می توان گفت ارجاء، مقوله ای تشکیکی است و مراتب گوناگونی دارد که در آغاز تعریف خاصی از ایمان داشتند، سرانجام به مرحله ای می رسند که از ارزش عمل کاسته شده و حتی بدون اثر می گردد. (۳)

حال اگر مقصود کسانی که می گویند ابوحنیفه مرجئی نیست، آن است که وی هیچ گونه گرایش به ارجاء نداشته است، به یقین برخطایند؛ زیرا تردیدی نیست که وی از آغازکنندگان ارجاء و نظریه پردازان بوده است و افزون بر آنچه از منابع نقل شده، آثار ابوحنیفه نیز بر این مطلب دلالت دارد.

بنابراین، ابوحنیفه از مرجئه است و مورد اعتراض امام صادق علیه السلام قرار گرفته، و به یقین معنای ارجاء در احادیث امام صادق علیه السلام، منصرف به معنای رایج همان دوران می باشد.

از سوی دیگر، اگر کسانی که ابوحنیفه را مرجئی می دانند مقصودشان این است که در زمره «غلاه المرجئه» بوده است، در اشتباهند؛ زیرا سیر تدریجی

ص: ۱۸۳

۱- [۱]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲- [۲]. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۰۴.

۳- [۳]. مرجئه تاریخ و اندیشه، صص ۹۵ و ۹۶.

ارجاء به اباحی گری، مدت ها به طول انجامیده و سال ها پس از طرح آن، ارجاء وارد مرحله افراط (۱) گردید.

چهار _ قدر و جبر

برخی مدارک به قدری (۲) بودن ابوحنیفه اشاره کرده اند. خطیب بغدادی می گوید: بی شک ابوحنیفه با معتزله در مسئله وعید مخالف بود؛ زیرا مرجئی بود و نیز با معتزله در خلق افعال موافقت نداشت؛ زیرا قدر (جبر) را ثابت می کرد. (۳) در همین راستا، ابوحنیفه در پاسخ به یکی از استفتائات خود، زنا و شرب خمر را از مصادیق قضا و قدر خداوند می دانست و مرتکب آن را بدون اراده می شناخت. (۴) بر اساس مدارک دیگر، ابوحنیفه قضا را از قدر جدا می دانست و می گفت: قضا آن است که خداوند به آن حکم کند و قدر آن است که قدرت خداوند بر آن جاری شود. وی در پاسخ به این پرسش که گناه بنده به اختیار خود او است یا طبق مشیت پروردگار است، می گفت:

من قولی متوسط می گویم. جبر و تفویض و تسلطی در کار نیست و خداوند متعال بندگانش را به آنچه طاقت ندارند مکلف نمی سازد و چیزی را که نمی دانند از آنها نمی خواهد و آنها را بدانچه نکرده اند، عذاب نمی کند و از آنچه عمل نکرده اند نمی پرسد و راضی نیست در آنچه نمی دانند فرو روند و

ص: ۱۸۴

۱- [۱]. ابن حزم غلامت مرجه را دو دسته می داند: ۱. گروهی که می گویند ایمان همان قول و کلام است و حتی اگر شخص در قلب خود کفر بورزد مؤمن است؛ ۲. کسانی که ایمان را یک اعتقاد قلبی می دانند و حتی اگر قائل به آن، در ظاهر و با زبان خود کفر بورزد و یا در ظاهر نصرانی و یهودی باشد و صلیب را بپرستد، در هر حال او مؤمن است. (الفصل، ج ۴، ص ۲۰۴)

۲- [۲]. مقصود «جبری بودن» ابوحنیفه است.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۸۲.

۴- [۴]. همان.

خداوند آنچه را ما در آن هستیم می داند. (۱)

ابوحنیفه عقیده داشت که استطاعت با فعل همراه است، ولی صلاحیت ضدّین دارد؛ یعنی ایجاد استطاعت در بنده را، فعل خداوند و به کارگیری استطاعت را محدث فعل بنده می دانست. (۲) این نظریه ابوحنیفه که نشانه زیرکی او دانسته شده است، در میان اهل سنت جایگاه مقبولی یافت. (۳)

احتمال دارد ابوحنیفه این نظریه را از امام صادق علیه السلام گرفته باشد؛ به ویژه که عبارت «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الامرین» از امام صادق علیه السلام، شهرتی به سزا دارد.

ابوحنیفه ژرف اندیشی بیش از حد در مسئله جبر و تفویض را روا نمی داشت و تنها به همین بسنده می کرد که هیچ یک از اعمال انسان بدون اراده او ایجاد نمی شود و علت ها و گناهان هر شخصی منسوب به خود اوست و بر اساس آن محاسبه می شود. با این وصف، برخی مدارک، ابوحنیفه را به جُهمی بودن و قائل شدن به جبر، متهم ساخته اند. (۴)

پنج - خوارج

ص: ۱۸۵

۱- [۱]. مکی، مناقب ابوحنیفه، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۳.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. ابوحنیفه، ص ۱۷۹.

ابوحنیفه بی تردید با خوارج مخالف بود و دیدگاه های آنان را رد می کرد.^(۱) در بین سال های ۱۲۷ _ ۱۲۸ ه . ق که صفریان _ به رهبری _ ضماک بن قیس شیبانی _ کوفه را تصرف کردند، ابوحنیفه با آنان به مناظره و بحث می پرداخت.^(۲) شش _ خلق قرآن

این موضوع نیز یکی از مسائل مورد اختلاف در عصر ابوحنیفه بود. برخی نه تنها قول به خلق قرآن را به ابوحنیفه نسبت داده اند، بلکه او را نخستین قائل خلق قرآن دانسته اند. _ سلمه بن عمرو قاضی _ روزی بر روی منبر گفت: خداوند اباحنیفه را نیامرزد؛ او اولین کسی است که گمان کرد قرآن مخلوق است.^(۳) _ سعید بن سلم باهلی _ نیز می گوید: به ابویوسف گفتیم، چرا به ما از ابوحنیفه حدیث نمی گویی؟ او پاسخ داد: ابوحنیفه در همان روز که مرد، آرا و عقایدش نیز به خاک سپرده شد. او بود که عقیده داشت قرآن مخلوق است.^(۴)

فتوای ابوحنیفه مبنی بر روا بودن قرائت قرآن در نماز به زبان فارسی (غیر عربی)، سبب شد برخی گمان کنند که به عقیده او، قرآن تنها عبارت از معناست. البته عده ای همچون _ بزدوی _ می گویند: قرآن در دیدگاه ابوحنیفه مجموع نظم و معناست و فتوای او در مورد قرائت نماز مبنایی فقهی دارد که

ص: ۱۸۶

۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۶۶.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۸۵.

۴- [۴]. همان.

همان نفی عسر و حرج است و نه مبنایی کلامی؛ مانند تکیه بر معنای قرآن مجید و خارج دانستن الفاظ آن از دامنه کتاب الهی. (۱)

در کتاب _تاریخ بغداد_ آمده است ابوحنیفه در موردی ناچار شد از روی تقيه، قول به مخلوق نبودن قرآن را بپذیرد و بگوید که قرآن کلام خداست؛ نه آنکه مخلوق باشد. (۲)

خطیب بغدادی در این باره می گوید: «اما گفته شده که ابوحنیفه قائل به خلق قرآن نبوده است، ولی مشهور آن است که وی قرآن را مخلوق می دانسته و چند بار او را بر این عقیده توبه داده اند». (۳)

حنفیان اهل سنت و جماعت و برخی از غیرحنفیان، عقیده دارند که ابوحنیفه نظریه خلق قرآن را مردود دانسته و حتی رساله ای در تکفیر قائلان به خلق قرآن به او نسبت داده اند. (۴)

ابوزهره می گوید: «دشمنان ابوحنیفه ادعا کرده اند که او قائل به خلق قرآن بوده و دوبار توبه داده شده است، ولی ابوحنیفه از ژرف اندیشی در این موضوع خودداری می کرد...؛ البته معتزله که قائل به خلق قرآن بود، چون

ص: ۱۸۷

۱- [۱]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۴.

۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۳- [۳]. همان، ص ۳۸۳. البته روایت های دلالت کننده بر نبود قول به خلق قرآن را نیز خطیب آورده است.

۴- [۴]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۴.

دوست می داشتند ائمه مذاهب را با خود همراه سازند، در این نسبت بی تأثیر نبودند.^(۱)

ابوزهره بدون اینکه دلیلی بر رد روایت های دال بر پذیرفتن خلق قرآن از سوی ابوحنیفه ارائه کند، آنان را نادیده می گیرد و تنها به دو روایت که نافی^(۲) هستند، استناد می کند. او نتیجه می گیرد که ابوحنیفه در مسئله خلق قرآن، نظری اظهار نداشته است. از این رو، به طریق اولی قائل به خلق قرآن نبوده است، ولی این گفته مخدوش است؛ زیرا:

اول _ با توجه به اینکه مسئله خلق قرآن از مسائل مهم آن عصر به شمار می رفت، بعید است ابوحنیفه از اظهار نظر درباره آن خودداری کرده باشد.

دوم _ دلیلی بر نفی روایت ثابت کننده (اعتقاد به خلق قرآن) ارائه نشده است.

بنابراین، همان گونه که گفته اند و خطیب بغدادی نیز به آن اشاره کرده است، ابوحنیفه خلق قرآن را می پذیرفت.

ج) شخصیت سیاسی ابوحنیفه

یک _ در عهد امویان

ابوحنیفه در عهد بنی امیه بر خلاف ابن شبرمه و ابن ابی لیلی، با دستگاہ خلافت همکاری نداشت.^(۳) او معتقد بود که خلافت جز با انتخاب مؤمنان و بیعت برای کسی استوار نمی گردد و برگزیدن جانشین، نقشی در تعیین خلیفه

ص: ۱۸۸

۱- [۱]. ابوحنیفه، ص ۱۸۰.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. همان، ص ۳۸.

ندارد. بدین ترتیب، خلفای اموی از دیدگاه او واجد شرایط خلافت نبودند.^(۱) از این رو، خروج علیه خلفا را جایز می‌شمرد.^(۲) اوزاعی نیز، ابوحنیفه را بر این رویه سرزنش می‌کرد و یاد کردن او را ناپسند می‌شمرد.^(۳)

قیام زید بن علی علیه السلام

ابوحنیفه در هیچ یک از قیام‌هایی که بر ضد خلفا انجام گرفت - چه اموی چه عباسی - شرکت نکرد، بلکه به پشتیبانی لفظی و مادی بسنده می‌کرد.^(۴)

ابوحنیفه قیام زید را تأیید کرده و آن را قیامی بر حق می‌دانست. فضل بن زبیر می‌گوید: ابوحنیفه از من پرسید: کدام یک از فقها با زید همکاری دارند، من از - سلمه بن کهیل -، - یزید بن ابی زیاد -، - هارون بن سعد -، - هشام بن برید -، - ابو هاشم رمانی -، - حجاج بن دینار - و... نام بردم. ابوحنیفه چون چنین شنید، توسط فضل به زید پیام داد که سلاح و اسب مورد لزوم تو را تأمین خواهم کرد و سپس مقادیری از کمک‌های خود را به فضل داد تا تحویل زید دهد.^(۵)

ص: ۱۸۹

۱- [۱]. همان، صص ۳۸ و ۱۶۶؛ الاثمه الاربعه، ص ۴۸.

۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۹.

۳- [۳]. همان، ص ۳۹۶.

۴- [۴]. ابوحنیفه، ص ۱۶۱.

۵- [۵]. مقاتل، ص ۱۴۱.

محمد بن جعفر فرزند امام صادق علیه السلام می گوید: خداوند ابوحنیفه را پیامرزد! به راستی دوستی او با ما، دریاری دادن زید بن علی آشکار شد و تحقق یافت. (۱).

در منابع دیگری نیز همکاری ابوحنیفه با زید تأیید شده است. (۲) در سال ۱۲۶ ه. ق ابوحنیفه برای بازگشت حارث بن سریج که علیه امویان قیام کرده بود، بین خراسانیان و دستگاه خلافت، میانجی گری نمود. (۳) این امر مقبولیت ابوحنیفه را نزد هر دو گروه نشان می دهد.

در سال ۱۲۹ ه. ق، زید بن عمر بن هبیره از سوی مروان دوم، حاکم عراق شد. او ابوحنیفه را به پذیرفتن قضاوت و به روایتی برای نظارت بر بیت المال فرا خواند، ولی ابوحنیفه از پذیرفتن پیشنهاد ابن هبیره خودداری کرد و راضی به همکاری نگردید. (۴) ابن هبیره برای مجبور ساختن ابوحنیفه به همکاری، او را تهدید کرد و چند بار نیز به او تازیانه زد، ولی هیچ یک از تدابیر ابن هبیره کارگر نشد. (۵) او سرانجام ابوحنیفه را به زندان افکند. ابوحنیفه موفق شد با

ص: ۱۹۰

-
- ۱- [۱]. همان، ص ۱۴۰؛ محمدتقی مدرسی، تاریخ الاسلامی دروس و عبر، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۰۴ ه. ق، این سخن را از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است که با مدارک مطابق نیست.
 - ۲- [۲]. بلاذری، نساب الاشراف، تصحیح محمدباقر محمودی، بیروت، دارالتعارف، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۲۳۹.
 - ۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸؛ طبری، ج ۷، ص ۲۹۲.
 - ۴- [۴]. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۱؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱؛ ابوحنیفه، ص ۳۷.
 - ۵- [۵]. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۷.

کمک نگهبان زندان بگریزد و راه مکه را در پیش گیرد(۱) و تا پایان حکومت امویان در حجاز به سر برد.

ابوحنیفه در حجاز (مکه و مدینه) به تبلیغ آرا و اندیشه های فقهی و اعتقادی خود پرداخت و رقابت سختی را با ایوب سختیانی _ فقیه بصره که او نیز در آن ایام در حجاز بود _ آغاز کرد.(۲)

دو _ در عهد بنی عباس

در آغاز روی کار آمدن عباسیان، ابوحنیفه مخالفت چندانی با آنها نداشت و حتی با سفاح بیعت کرد که این کار وی ابن شبرمه و ابن ابی لیلی را که با بنی امیه همکاری داشتند، بر آن داشت تا ابوحنیفه را سرزنش کنند.(۳)

ابوحنیفه با منصور نیز همکاری داشت. یکی از موارد این همکاری، مناظره ای است که منصور بین ابوحنیفه و امام صادق علیه السلام در مورد مسائل فقهی ترتیب داده بود. هدف منصور از این مناظره، تضعیف شخصیت علمی امام صادق علیه السلام بود. از همین رو، پیش از انجام مناظره از ابوحنیفه خواست که مشکل ترین و پیچیده ترین مسائل و مشکلات فقهی را در مناظره طرح کند و پاسخ را از امام صادق علیه السلام بخواهد.

اول _ قیام ابراهیم بن عبدالله

ص: ۱۹۱

۱- [۱]. الاثمه الاربعه، ص ۴۸.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱.

۳- [۳]. ابوحنیفه، ص ۳۸. البته برخی بر آنند که ابوحنیفه با سفاح و منصور بیعت نکرد و با به کار بستن حيله ای لفظی از بیعت کردن با سفاح طفره رفت شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۸؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱.

ابوحنیفه نظر مساعدی به این قیام داشت و آشکارا مردم را به شرکت در آن و یاری ابراهیم فرا می خواند. (۱) ابوحنیفه و مسعر بن کدّام که او نیز از عالمان بزرگ کوفه بود، نامه ای به ابراهیم نوشته و از او خواستند مخفیانه به کوفه بیاید تا مردم کوفه وی را یاری دهند. (۲) هدف دیگر ابوحنیفه از فرا خواندن ابراهیم به کوفه، شرکت زیدیان کوفه در قیام و پیوستن آنها به ابراهیم بود. (۳) ابوحنیفه در نامه ای به ابراهیم چنین نوشت: «در این شهر (کوفه) گروه زیادی از شیعیان شما هستند که می توانند منصور را بکشند یا اسیر کنند». (۴)

شکست ابراهیم در قیام، پی آمدهای ناخوشایندی برای ابوحنیفه در پی داشت. مرجئه او را به جهت یاری ابراهیم و پشتیبانی از او سرزنش کردند. (۵) منصور _ خلیفه عباسی _ که از فعالیت های ابوحنیفه در پشتیبانی از ابراهیم آگاه شد و حتی در جریان نامه هایی که ابوحنیفه به ابراهیم نوشته بود قرار گرفت، نسبت به او سوءظن پیدا کرد. بنابر برخی منابع، آگاه شدن منصور از نامه ای که ابوحنیفه، در آن از ابراهیم خواسته بود با بنی عباس همچون اهل شام رفتار کند، سبب شد تا وی طرح از میان برداشتن ابوحنیفه را عملی سازد. (۶)

ص: ۱۹۲

۱- [۱]. مقاتل، صص ۳۱۰ و ۳۱۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۷.

۲- [۲]. مقاتل، صص ۳۱۰ و ۳۱۴.

۳- [۳]. همان، ص ۳۱۴.

۴- [۴]. همان.

۵- [۵]. همان، صص ۳۱۰ و ۳۱۴.

۶- [۶]. همان، ص ۳۱۵. (اسد حیدر در این روایت تشکیک کرده است).

دوم _ برخوردها و مناظره های ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام

در پایان، شایسته است به پاره ای از برخوردهای امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه و مناظره های یاران آن حضرت با وی اشاره شود. در این زمینه، روایت های گوناگونی وارد شده است که پرداختن به همه آنها ممکن نیست. در اینجا به دو نمونه مهم از آن برخوردها اشاره می شود:

_ ابوحنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد تا از او حدیث بشنود. در همان حال، امام صادق علیه السلام خارج شد؛ در حالی که بر عصایی تکیه داده بود. ابوحنیفه گفت: ای فرزند رسول خدا! به سنی نرسیده ای که عصا برای تو لازم باشد. امام پاسخ داد: همین طور است، ولی این عصا، عصای رسول خداست که بدان تبرک می جویم. ابوحنیفه به سمت امام دوید و گفت عصا را به سوی من آور تا آن را ببوسم. امام صادق علیه السلام ساق دستش را آشکار کرد و گفت سوگند به خدا، می دانی که این پوست و موی رسول خداست. آن را نمی بوسی و عصا را می بوسی؟(۱)

_ همچنین _ محمد بن نوفل _ می گوید: نزد _هیشم بن حبیب صیرفی _ بودم که ابوحنیفه بر ما وارد شد. در آن جلسه، از امام علی علیه السلام یاد کردیم و درباره شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بحث شد. ابوحنیفه گفت: من به یاران و شاگردانم گفته ام که حدیث غدیر خم را ابراز نکنند تا با آنها مخاصمه کنید. چهره هیشم بن حبیب دگرگون شد و گفت: چرا چنین گفته ای، آیا خودت این روایت را نشنیده ای؟ ابوحنیفه گفت: بلی! این حدیث نزد من است و آن را روایت

ص: ۱۹۳

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۸؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۰۷.

کرده ام. هیشم ادامه داد؟ چرا این حدیث را نقل نمی کنی و حال آنکه علی علیه السلام در رجبه (۱) کوفه، مردمی را که حدیث غدیر را شنیده بودند سوگند داد که اگر آن را شنیده اند، ابراز کنند و از کتمان آن بپرهیزند. ابوحنیفه پاسخ داد: مردم در این مسئله گرفتار شده اند و بعضی در مورد اهل بیت علیهم السلام و علی علیه السلام غلو می کنند و مرتبه فوق بشری برای آنان قائل می شوند. هیشم پاسخ داد پیامبر این حدیث را فرمود و خطبه خواند؛ حال برای غلو برخی منحرفان این روایت را ترک کنیم!؟

در سفر حج همان سال، حبیب بن نزار که شاهد ماجرا بود، نزد امام صادق علیه السلام رفت و ماجرای بحث ابوحنیفه و هیشم را برای ایشان بیان کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

مردم را به حال خود واگذارید و با اعمال و کارهای خود با آنان مخالفت کنید. همانا برای هر کس آنچه به دست آورده، خواهد بود و روز قیامت با کسی است که او را دوست می دارد... . همانا برای ما دولتی است که خداوند هر گاه بخواهد آن را خواهد آورد. سپس امام فرمود: «ای حبیب آیا دانستی؟ با امر من مخالفت نکنید و گرنه پشیمان می شوید.» حبیب پاسخ داد: «با امر تو مخالفت نخواهم کرد.» (۲)

ص: ۱۹۴

۱- [۱]. مکانی در کوفه.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۱، امالی شیخ مفید، ص ۱۴.

از بزرگ ترین رجالین و محدثان مدینه بود که او را در زمره موازین اصحاب حدیث به شمار آورده اند. (۱) مالک درباره وی می گوید: «تمامی اصحاب ما که به عراق رفتند تغییر کردند، مگر یحیی بن سعید که تغییری نکرد». (۲) یحیی نخست قاضی مدینه بود. در عهد منصور، خلیفه او را به عراق فرا خواند و قضاوت هاشمیه را به وی واگذار کرد. (۳)

رابطه یحیی بن سعید با اهل بیت علیهم السلام و امام صادق علیه السلام به اندازه ای ضعیف بود که وی می گوید: جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله حدیث مفصلی در مورد حج بر من املا کرد، ولی من طریق و سندی را که مجالد در آن باشد، بیشتر دوست می دارم. (۴) ذهبی با رد این اظهار نظر یحیی می گوید: تمامی رجالین، جعفر بن محمد علیه السلام را برتر از افرادی همچون مجالد می دانند و این دیدگاه، از خطاهای یحیی بن سعید است. (۵)

ص: ۱۹۵

۱- [۱]. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۰۵.

۲- [۲]. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۳- [۳]. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

۴- [۴]. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶.

۵- [۵]. همان.

فصل اول: اصول و سیاست های کلی

اشاره

در این بخش به سیره و برخورد امام صادق علیه السلام با حاکمان بنی امیه، که تنها راه مشروعیت خلافت خود را اعتراف به خلافت شیخین و نبود نص بر جانشینی رسول خدا (ملائک های اهل سنت بودن) می دانستند و همچنین حاکمان بنی عباس، سفاح و منصور خواهیم پرداخت.

۱. اصول تقیه

تقیه از مهم ترین اصول سیره امام صادق علیه السلام است. امام اصل تقیه را تا آنجا به کار می بست که حتی گاه از اصحاب می خواست هنگام برخورد با همدیگر و حتی با امام، سلام نگویند تا شناخته نشوند.^(۱) در موارد دیگر نیز که می خواستند سخن مهمی را برای یاران بازگو کنند، پس از اطمینان یافتن از اینکه کسی مراقب آنها نیست مطلب خود را بیان می کردند.^(۲)

ص: ۱۹۶

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۲۹؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۶.

عبداللہ بن عجلان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ضحاک یکی از خوارج در کوفه قیام کرده و مردم را به بیزاری جستن از علی علیه السلام فرا می خواند. با او چگونه برخورد کنیم؟ امام پاسخ داد: «از علی برائت بجوی».

وی ادامه می دهد از امام پرسیدم: آیا برائت جستن از امام علی علیه السلام را بیشتر دوست داری یا اظهار دوستی و ولایت آن حضرت را؟ امام پاسخ داد:

دوست دارم شیعیان بدان گونه رفتار کنند که عمار بن یاسر انجام داد. او را مشرکان در مکه گرفتار ساختند و از وی خواستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیزاری جوید، او نیز چنین کرد و خداوند در پی آنان این آیه شریفه را نازل ساخت: «الآن من اکره و قلبه مطمئن بالایمان»^(۱) تقيه، رویه من و پدرانم بوده است و کسی که تقيه ندارد، دین ندارد. افشا کننده اسرار ما، همانند کسی است که اسرار ما را انکار می کند.^(۲)

۲. نفی مشروعیت خلافت خلفا

امام ریشه تمامی مشکلات و گرفتاری های مسلمانان را تغییر مسیر ولایت از مجرای اصلی خویش می دانست. از این رو، هیچ گاه نظام حاکم را مشروع نمی دانست. برید بن معاویه می گوید: روزی امام صادق علیه السلام از خلافت و دوران حکومت علی علیه السلام یاد کرد و دقت ایشان در امور دین و خلافت را یادآور شدند. سپس گریست و فرمود: «ای برید، سوگند به خدا که پس از شهادت

ص: ۱۹۷

۱- [۱]. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۴؛ مظفر، الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۸۸.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا امروز، هیچ یک از محرمات الهی باقی نمانده، مگر آنکه حرمتش شکسته باشد. در این جهان، به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل نشده، هیچ یک از حدود الهی، بر پای نگشته و به حق عمل نشده است»^(۱).

ائمه علیهم السلام اگر چه در ظاهر با دستگاه حاکمه بیعت می کردند، ولی سیره آنان همواره به گونه ای بود که هیچ گاه در تأیید و کمک به ادامه سلطه ظالمانه آنها، گامی بر نمی داشتند. در مورد بیعت ظاهری نیز، عقل سلیم حکم می کند که خطر دشمن را باید برطرف ساخت.^(۲)

امام صادق علیه السلام با محکوم کردن بینش جبر، با مبانی حکومت امویان مبارزه می کرد. خلفای بنی امیه در آغاز با تمسک به خون خواهی عثمان خلافت خود را توجیه کردند، ولی پس از آنکه دیدند خون خواهی عثمان دستاویز مناسبی برای ادامه خلافت نیست،^(۳) به جبر تمسک جسته و خلافت خود را تقدیر الهی دانستند. معاویه و ابن زیاد نخستین کسانی بودند که این نظریه را مطرح ساختند. و سپس در ترویج آن کوشیدند. و در این راه از زبان شعر که تأثیری عمیق بر جامعه داشت، سود جستند.^(۴) در واقع، مبارزه با جبر و بیان مفاسد و پی آمدهای آن (که امام صادق علیه السلام در پیش گرفته بود) مبارزه با بنیادی بود که امویان پایه های خلافت خود را بر آن بنا نهاده بودند.

ص: ۱۹۸

۱- [۱]. فروع کافی، ج ۳، ص ۵۳۶؛ بحارالانوار، ج ۴۱، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲- [۲]. التاریخ الاسلامی دروس و عبر، ص ۱۱۲.

۳- [۳]. الامویون و الخلفاء، صص ۱۹ و ۲۰.

۴- [۴]. همان، صص ۳۹ _ ۵۷.

۳. باز داشتن افراد از خدمت در دستگاه خلافت

سومین اصل از اصول کلی سیره سیاسی امام صادق علیه السلام، بازداشتن افراد از خدمت در دستگاه خلافت بود. امام کمک به تداوم خلافت و حکومت ظالمانه خلفا را جایز نمی شمرد و تأکید می فرمود که اگر مردم با بنی امیه همکاری نمی کردند و کارهای آنان را انجام نمی دادند، امویان هرگز نمی توانستند خلافت خود را تداوم بخشند.

در این زمینه به سه روایت از آن حضرت اشاره می شود:

الف) هر کس به سوی ستمگری که می داند ظالم است برود و او را یاری دهد، از اسلام خارج شده است. (۱)

ب) هر کس نام خود را در دیوان ستمگران ثبت کند، خداوند او را روز قیامت سرگردان بر می انگیزاند. (۲)

ج) چنانچه بنی امیه کسانی را نمی یافتند که نویسندگی آنان را بر عهده گیرند؛ مالیات آنها و غنایم جنگی شان را جمع آوری کنند؛ برای آنها جنگ کنند و در مجامع آنها حاضر شوند، آنها نمی توانستند حق ما را زیر پا نهند و اگر مردم آنها را ترک گویند، جز آنچه که یافته اند در دست آنها باقی نمی ماند. (۳)

ص: ۱۹۹

۱- [۱]. بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۴، برگرفته از وسائل الشیعه، ج ۱۲ باب ۴۴ و ۴۲.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. مناقب، ج ۳، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۸.

۴. باز داشتن از دوستی با بنی امیه

امام صادق علیه السلام، دوستی بنی امیه را در مسیر همراه بودن با آنان می دانست.

در این زمینه، به دو روایت بسنده می کنیم:

الف) عبید بن زراره می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، در حالی که _بِقَباق_ در حضور ایشان بود. به وی گفتم: فدایت کردم، مردی بنی امیه را دوست دارد، آیا با آنان است؟ امام در پاسخ فرمود: بلی. (۱)

ب) امام فرمود: هر کس بقای ستمگران را دوست بدارد، همانا دوست دارد که خداوند نافرمانی شود. (۲)

۵. باز داشتن شیعیان از مراجعه به قضات و والیان

امام، اصحاب و شیعیان را از مراجعه به قضات و والیان حکومت باز می داشت و به آنان سفارش می فرمود که مسائل و اختلافات خود را بدون مراجعه به عاملان حکومت حل و فصل کنند و در مواردی خود آن حضرت علیه السلام به رفع اختلاف می پرداختند.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر یاران ما در مورد قرض یا میراث اختلاف داشته باشند، آیا می توانند به سلطان و قضات منصوب از سوی او مراجعه کنند؟ امام در پاسخ فرمود: هر کس در مورد حق یا باطلی نزد آنان رود تا برایش حکم کنند، برای حکم کردن نزد طاغوت رفته است و آنچه را حاکم طاغوت به نفع او حکم کند، اگر چه حق ثابت وی باشد برای او حلال نیست و نمی تواند در آن تصرف کند؛ زیرا او حکم طاغوت را گرفته

ص: ۲۰۰

۱- [۱]. همان، ج ۲، ص ۶۲۷.

۲- [۲]. همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

است و حال آنکه خداوند می فرماید: «اراده می کنند که به طاغوت مراجعه کنند و حال آنکه به ترک آن فرمان داده شده اند».

از امام پرسیدم، پس چه باید بکنند؟ امام فرمود: باید یکی از محدثان احادیث ما را که به حلال و حرام آشناست و احکام ما را می شناسد، داور خود قرار دهند و به آنچه او حکم می کند راضی شوند؛ زیرا من او را حاکم بر شما قرار دادم و هرگاه در مسئله ای حکم کند، ولی حکم او را نپذیرند، حکم خداوند را کوچک شمرده اند و حکم ما را رد کرده اند و هر کس که ما را رد کند، خداوند متعال را رد کرده است و نتیجه آن، شرک و ورزیدن به خداوند است. (۱)

علامه مجلسی در زمینه سند حدیث فوق می گوید: این حدیث را صدوق در _من لا یحضره الفقیه_ و کلینی در _اصول کافی_ با سند موثق ذکر کرده اند، ولی چون روایت مشهور است چنانچه ضعفی داشته باشد با عمل اصحاب برطرف می گردد. (۲)

ابوحنیفه سائق (یکی از شیعیان) می گوید: میان من و شوهر خواهر همسر در میراثی که به ما رسیده بود، درگیری وجود داشت. مفضل بن عمر (یکی از یاران نزدیک امام صادق علیه السلام) که از درگیری ما آگاه شده بود، ما را به خانه خود فرا خواند و با پرداخت چهار صد درهم نزاع را پایان داد؛ به گونه ای که هر دو از هم راضی شدیم. او سپس گفت: این اموال از آن من نیست، بلکه

ص: ۲۰۱

۱- [۱]. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۸، باب ۱۱، ح ۱ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۲.

امام صادق علیه السلام مالی را در اختیارم نهاده و مرا مأمور ساخته است که اگر بین شیعیان نزاعی درگیرد، با صرف آن اموال، نزاع بین آنها را برطرف سازم. (۱)

این روایت ها بیانگر آن است که امام در سه مرحله شیعیان را از مراجعه به طاغوت باز می داشتند:

الف) سفارش به مراجعه نکردن و اینکه قضات حکومت، حتی اگر حق کسی را به وی دادند، آن شخص نمی تواند حق خود را با امداد از طاغوت دریافت کند.

ب) ارائه راه حل عملی و انتخاب قاضی تحکیم؛

ج) سرمایه گذاری مالی؛ امام با اختیار گذاردن بودجه ای، مفضل را مأمور کرده بود تا مراقب شیعیان باشد و چنانچه در امور مالی اختلاف داشتند با استفاده از آن اموال، اختلاف اصحاب را برطرف سازد تا هم کدورتی بین آنان ایجاد نشود و هم از مراجعه به قضات و حاکمان طاغوت بی نیاز گردند.

۶. حمایت از قیام های مردمی بر ضد حکومت ستمگر

در دوران امامت امام صادق علیه السلام چندین قیام روی داد. امام صادق علیه السلام از قیام محمد بن عبدالله بن حسن و قیام ابراهیم بن عبدالله و به ویژه از قیام زید پشیمانی آشکار یا ضمنی کرد؛ هر چند خود به دلایلی نمی توانست در قیام شرکت کند یا رهبری قیامی را بر عهده گیرد. برخی روایات بیانگر سیره امام در زمینه قیام های اهل بیت است. _ابو عبدالله سیاری_ نقل می کند که چون در

ص: ۲۰۲

محضر امام صادق علیه السلام بحثی از قیام کنندگان و مجاهدان آل محمد، به میان آمد، امام صادق علیه السلام فرمود:

تا زمانی که قیام کننده ای از آل محمد قیام کند، خیر و سعادت شیعیان تضمین می گردد. من دوست دارم که هر قیام کننده ای خروج کند، مخارج خانواده او را تأمین کنم. (۱)

شهید صدر نیز می فرماید:

نصوص بی شماری وجود دارد که نشان می دهد ائمه علیهم السلام همیشه آماده انجام قیام مسلحانه بوده اند؛ البته در صورتی که یاوران کافی و قدرت بر آن فراهم باشد. (۲)

۷. به کارگیری مأمورانی در دستگاه خلافت

گاهی بنا به مصلحت، امام صادق علیه السلام افرادی را در زمره والیان و کارگزاران حکومت وارد می ساخت و یا برخی را به کار در آن دستگاه تشویق می کرد، و در عوض رعایت حال شیعیان و خدمت به بندگان خدا را از آنها مطالبه می کرد. (۳) در همین زمینه، نامه ای مفصل از امام به نجاشی _ والی اهواز _ نقل شده است. (۴)

ص: ۲۰۳

۱- [۱]. قیام و شهادت زید بن علی، ص ۲۴؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۲- [۲]. محمدباقر صدر، بحث حول الولایه، ص ۹۳.

۳- [۳]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۶۷۲؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۷۶.

۴- [۴]. بحارالانوار، ج ۷۲، صص ۳۶۰ _ ۳۶۷.

همچنین روایاتی، از ارتباط _علباء اُسدی_ _که از سوی بنی امیه ولایت بحرین را بر عهده داشت _ و زیاد قندی _ یکی دیگر از والیان _ با امام صادق علیه السلام خبر می دهند. (۱)

ابوالحسن یقظین بن موسی بغدادی، محدث و بازرگانی بود که نزد سفاح و منصور احترام فراوان داشت. او از شیعیان امام صادق علیه السلام بود که پنهانی با ایشان ارتباط داشت و حقوق اموال خود را به امام می پرداخت. برخی محققان احتمال داده اند که امام صادق علیه السلام او را به دلایل خاص سیاسی و ضرورت هایی که در نظر داشت، به حضور در دستگاه خلافت ترغیب کرده بود تا شیعیان از وجود وی استفاده برند. علی بن یقظین فرزند او نیز از اصحاب نزدیک امام کاظم علیه السلام بود که در دستگاه خلافت، مقام وزارت داشت. (۲)

۸. وساطت امام صادق علیه السلام نزد کارگزاران اموی

گاهی امام صادق علیه السلام به کمک یاران و دوستانشان می شتافت و از آنان نزد کارگزاران حکومتی حمایت می کرد. _رفید _ غلام _ یزید بن عمرو بن هبیره _ که مورد خشم ابن هبیره قرار گرفته بود، با وساطت امام صادق علیه السلام از تنبیه و خشم ابن هبیره نجات یافت. (۳) در موردی دیگر، _محمد بن سعید _ شصت هزار درهم خراج

ص: ۲۰۴

۱- [۱]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۴۵۳؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۴۱.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳- [۳]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۹؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۱۴.

به محمد بن سما بدهکار بود، امام صادق علیه السلام محمد بن سعید را به حضور ابن سما فرستاد و به او پیام داد:

هر کس به یکی از دوستان ما احترام کند، خود را مشمول کرامت خدا قرار داده است و هر کس که دوستان ما را اهانت کند، خویش را در معرض خشم خداوند قرار داده است. کسی که به شیعیان ما نیکی کند، به امیرالمؤمنین نیکی کرده است و نیکی به امیرالمؤمنین، نیکی به رسول خداست و نیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکی به خداوند متعال می باشد. سوگند به خدا که نیکی کننده به شیعیان در بهشت همراه ماست. محمد بن سعید می گوید: چون پیام امام صادق علیه السلام را به ابن سما رسانیدم، مورد احترام فراوان وی قرار گرفتم و از پرداخت خراج بخشوده شدم. (۱)

حسن بن علی بن یقظین از جدش روایت کرده است که مردی از کاتبان یحیی بن خالد، ولایت اهواز را بر عهده داشت و جدش اموال زیادی خراج به او بدهکار بود. پس از مدتی یقظین نزد امام صادق علیه السلام رفته و از ایشان یاری خواست. امام صادق علیه السلام در نامه ای به والی اهواز نوشت:

همانا خداوند در سایه عرش خود جایگاه ویژه ای دارد که در آن ساکن نمی گرداند، جز کسی را که گرفتاری برادر خود را برطرف کند و او را به جان کمک کند یا کار نیکی برایش کند؛ اگر چه به نصف خرما باشد و حامل این نامه برادر مسلمان تو است.

ص: ۲۰۵

والی اهواز به پاس سفارش امام نیکی فراوان به یقطین کرد و خوشحالی امام صادق علیه السلام را فراهم ساخت. (۱)

۹. نهی از هم نشینی با والیان و کارگزاران حکومتی

در احادیث بسیاری امام صادق علیه السلام مردم را از رفت و آمد با والیان و کارگزاران حکومت باز داشته است. (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید:

از رفتن به سراغ پادشاهان و دنیازدگان بپرهیزید؛ زیرا این کار نعمت خدا را در نزد شما کوچک جلوه می دهد و کفر آور است. همچنین از هم نشینی با آنان خودداری کنید؛ زیرا دینتان از دست می رود و دچار نفاق می شوید و این یک بیماری علاج ناپذیر است که سنگدلی می آورد و خشوع را از میان می برد. (۳)

۱۰. رعایت احکام الهی

امام صادق علیه السلام در برخورد با خلفا و کارگزارانشان اجازه نمی داد که در محضر آن حضرت آشکارا نافرمانی الهی صورت پذیرد.

هارون بن جهم روایت می کند که وقتی امام صادق علیه السلام در حیره بر منصور وارد شد، منصور در آن زمان به مناسبتی مجلس جشنی، بر پا کرده بود. از امام صادق علیه السلام نیز دعوت کرد. امام در مجلسی که سفره ای در آن گسترده بودند

ص: ۲۰۶

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۷، برگرفته از عده الداعی، ص ۱۳۶؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۳ در برخی منابع دیگر روایت مشابهی وارد است. با این تفاوت که به نجاشی نام والی یاد شده - تصریح شده است؛ الاختصاص، ص ۲۶۰ و حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۷۲، صص ۳۷۱ و ۳۶۷؛ شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۲۰.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۷.

حاضر شد، ولی چون یکی از حاضران آب خواست و برای او شراب آوردند، از آن مجلس برخاست و چون علت قیام او را پرسیدند، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس بر سفره ای که در آن شراب نوشیده می شود حاضر شود، ملعون است».^(۱)

۱۱. معرفی منصب خلافت به عنوان تکلیفی الهی و بسیار سخت

امام بر حاکم مسلمانان لازم می دانست که در خوراک و پوشاک، حال ضعیفان را ملاک رفتار خود قرار دهد.^(۲)

مفضل می گوید: به هنگام طواف نزد امام صادق علیه السلام بودم. ایشان که مرا ناراحت و رنگ پریده دید، علت را جویا شد. من خلافت بنی عباس و برخورداری آنها از امکانات حکومتی را یادآورد شدم و آرزو کردم که چه نیکو بود اگر اهل بیت علیهم السلام حکومت را در دست می گرفتند تا ما نیز در مزایای حکومت سهیم باشیم. امام پاسخ داد: چنانچه حکومت را اهل بیت علیهم السلام در دست گیرند، سیره علی علیه السلام را در پیش خواهند گرفت که جز سختی و دشواری ثمره ای برای او نداشت.^(۳)

ص: ۲۰۷

۱- [۱]. همان، ج ۴۷، ص ۳۹؛ اصول کافی، ج ۶، ص ۲۶۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹؛ غیبه النعمانی، ص ۱۵۴؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

اشاره

در دوران خلافت بنی امیه رویداد خاصی که بیانگر برخورد مستقیم امام صادق علیه السلام با حاکمان اموی باشد، ذکر نشده است. قیام زید بن علی علیه السلام را می توان مهم ترین حادثه دوران اموی برشمرد که موضع امام در آن قیام، تا حد زیادی سیره آن حضرت را در برابر خلفای اموی بیان می کند. در ادامه، به گزارش ها و روایت هایی که بیان کننده موضع امام می باشند، می پردازیم.

۱. قیام زید بن علی

قیام زید در سال ۱۲۲ ه. ق از مهم ترین رویدادهای سیاسی دوران بنی امیه است. بررسی موضع امام صادق علیه السلام در این قیام، از آن جهت در پژوهش حاضر، اهمیت دارد که تبیین کننده سیره امام صادق علیه السلام در برابر بنی امیه است. آیا امام قیام علیه حکومت را جایز می شمرد یا خیر؟ و آیا قیام زید مورد تأیید امام بود یا خیر؟

در مورد موضع امام صادق علیه السلام گزارش های زیادی وجود دارد که برخی بیانگر تأیید امام نسبت به قیام و برخی حاکی از نکوهش آن می باشد. از مجموع روایت ها می توان دریافت که زید به امامت خویش معتقد نبود و قیام وی نیز در این راستا انجام نگرفت بلکه وی، هدف اصلی قیام خود را امر به

معروف و نهی از منکر دانسته است. (۱) ابوزهره تصریح می کند که «زید جز برای اقامه سنت ها و نجات احکام اسلام از فساد و ظلم قیام نکرد.» (۲) از آن گذشته، اخبار و احادیث بسیاری وجود دارد که نشانگر اقرار زید بن علی به امامت دوازده گانه، امام صادق علیه السلام و نیز برادرش امام باقر علیه السلام می باشند. (۳) بیشتر عالمان مشهور امامیه، از جمله، شیخ مفید در ارشاد، علامه مجلسی، (۴) شیخ بهایی، (۵) شهید اول، (۶) شیخ طوسی، (۷) شیخ حر عاملی، (۸) محدث نوری و بسیاری دیگر (۹) زید را ستوده و تصریح کرده اند که او قائل به امامت خودش نبود. (۱۰)

۲. امام صادق علیه السلام و زید بن علی

ص: ۲۰۹

- ۱- [۱]. حسین کریمان، سیره و قیام زید بن علی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۴۸.
- ۲- [۲]. محمد ابوزهره، الامام زید، دارالثقافه العربیه للطباعه، ۱۳۷۸ ه. ق، ص ۶۵.
- ۳- [۳]. علی بن محمد رازی، کفایه الاثر، ۳۲۷؛ اعیان الشیعه، ج ۳۳، ص ۷۰.
- ۴- [۴]. مجلسی، مراه العقول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۶۱.
- ۵- [۵]. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الغدیر، ج ۱۳، ص ۷۱.
- ۶- [۶]. قواعد، ج ۲، ص ۲۰۷؛ سیره و قیام زید، ص ۸۴.
- ۷- [۷]. اختیار معرفه الرجال، ص ۸۹.
- ۸- [۸]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰۲.
- ۹- [۹]. قیام و شهادت زید بن علی، ص ۳۳۴. برای آگاهی بیشتر نک: سیره و قیام زید، ص ۸۳ به بعد؛ الغدیر، ج ۳، ص ۶۹؛ اعلام الوری، ص ۲۵۷، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۹ و همچنین برخی از عالمان اهل سنت نیز زید را ستایش کرده اند.
- ۱۰- [۱۰]. ارشاد، صص ۲۵۱ و ۲۶۸.

امام صادق علیه السلام به عمویش زید احترام فراوان می نهاد؛^(۱) به گونه ای که ابوالفرج می گوید: رکاب زید را در دست می گرفت و او را در نشستن بر روی مرکب یاری می کرد.^(۲)

در زمینه قیام زید، تأیید آشکاری چه قبل و چه هنگام قیام از سوی امام صادق علیه السلام وجود ندارد که البته علت عمده آن را تقیه می دانند. با این وصف، تأیید ضمنی به هنگام قیام یافت می شود.

پس از آنکه _حسن بن زیاد عطار_ اظهار داشت که به دلیل قیام زید و ترس از بنی امیه، کوفه را ترک کرده ام، امام صادق علیه السلام به او فرمود: به شهر خود باز گردد و از هیچ کدام از طرفین هراسی نداشته باشد. این گزارش تاریخی نشان می دهد اگر امام از قیام زید ناراضی بود، ناخشنودی خود را به حسن بن زیاد ابراز می کرد.^(۳)

پس از شکست قیام، شواهد زیادی بر تأیید امام صادق علیه السلام نسبت به آن یافت می شود که به چند نمونه اشاره می شود:

الف) _مهمزم_ از _ابی برده_ نقل می کند که وقتی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، پرسید: «قیام زید به کجا کشید؟» گفتم: در کناسه بنی اسد به دار آویخته شد. امام آن قدر گریه کرد که بانوان نیز از پشت پرده گریستند.^(۴)

ص: ۲۱۰

۱- [۱]. عبدالرحمن بن حسن نیز زید را مورد اکرام قرار می داد. مقاتل الطالبيين، ص ۲۶.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۸؛ امالی شیخ مفید، ص ۱۸.

۴- [۴]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۶۲.

ب) ابن اعثم کوفی گزارش می دهد که وقتی خبر شهادت زید به امام صادق علیه السلام رسید، بسیار اندوهگین شد و گریه کرد و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «در میان مؤمنان مردانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (شهید شدند) و برخی در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندارند. (احزاب، ۲۳)

این روایت را می توان تأییدی صریح بر قیام زید دانست؛ زیرا امام در ادامه می فرماید: «هر کس از آنان پیروی کند، مؤمن است.» این نشان می دهد که امام، قیام علیه حکومت را با رعایت شرایط و موازین شرعی جایز می دانست. سپس افزود: به خدا سوگند، عمویم و یارانش به همان راهی رفتند که جدشان علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رفتند. اینان شهدایی از اهل بهشتند، هر کس از آنان به نیکی پیروی کند، مؤمن است و هر کس در امر آنان شک کند، گمراه است و هر کس آنان را رد کند، کافر می باشد.

ج) فضیل می گوید: پس از کشته شدن زید، به حضور امام صادق علیه السلام رفتم. آن بزرگوار در حالی که می گریست، می فرمود: «خدای زید را بیامرزد، او عالمی صدوق بود و چنانچه حکومت را به دست می گرفت، می دانست آن را کجا قرار دهد.» سپس فضیل اشعاری از سید حمیری در رثای زید خواند و امام صادق علیه السلام و اهل بیت او را اندوهگین ساخت. (۱)

ص: ۲۱۱

۱- [۱]. الغدیر، ج ۲، ص ۲۲۱ و ج ۷، ص ۲۴۱. برای آگاهی بیشتر نک: سیره و قیام زید، ص ۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۲ و تنقیح المقال، ج ۲۵، ص ۴۶۸.

د) علامه مجلسی احادیثی را که دال بر اندوه و گریه امام، پس از شهادت زید می باشند، دلیل بر اجازه داشتن زید از امام در قیام می داند و عقیده دارد زید پنهانی، از سوی امام اجازه داشت که قیام کند؛ زیرا اگر زید در دعوی امامت کشته می شد، استحقاق گریه امام را نداشت. (۱) در نتیجه، تمامی اخباری که بر نکوهش قیام زید و شخصیت او دلالت دارد، یا از حیث سند ضعیفند و یا از روی تقیه صادر شده اند. (۲)

ه) _عبدالرحمن بن سبابه_ می گوید: امام صادق علیه السلام پس از شهادت زید، اموالی در اختیارم نهاد و مرا مأمور ساخت که بین خانواده های بازماندگان شهدای قیام زید تقسیم کنم. (۳)

و) حسین بن زید یکی از فرزندان زید، در خانه امام صادق علیه السلام تربیت شد و بزرگ گردید و امام به وی عنایت زیادی داشت. (۴)

ز) امام صادق علیه السلام شاعری (۵) را که در نکوهش زید اشعاری سروده بود، نفرین کرد که طعمه حیوانی شود و آن شاعر به سزای عمل خود رسید.

ص: ۲۱۲

۱- [۱]. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲- [۲]. سیره و قیام زید بن علی. در این کتاب، فصلی به پاسخ گویی به این گونه روایات پرداخته شده است.

۳- [۳]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، صص ۶۲۸ و ۶۲۹.

۴- [۴]. سیره و قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۲۹.

۵- [۵]. در معجم الادباء نام این شاعر، حکیم بن عیاش أعمور از شاعران وابسته به امویان آمده است و نام نفرین کننده عبدالله بن جعفر ذکر شده است. معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۲۴۹، ولی در کشف الغمه نام این شاعر حکم بن عباس کلبی آمده و نفرین کننده او خود امام صادق علیه السلام نوشته شده است. (کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۳) در ریحانه الادب نیز به نقل از معجم الادباء، نام نفرین کننده عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام ذکر شده است.

مضمون بی‌تی از آن شعر چنین است: «زید را بر شاخه نخلی به دار کشیدیم و حال آنکه دیده نشده است که مدعی مهدویت بر شاخه نخل به دار کشیده شود».^(۱)

از تمامی آنچه گفته شد می‌توان استنباط کرد که بر خلاف آنچه برخی مورخان معاصر عرب گفته‌اند،^(۲) زید به منظور به دست گرفتن خلافت و طمع در آن قیام نکرد، بلکه قیام او مورد تأیید امام صادق علیه السلام بود. اگر ایراد شود که در صورت لزوم قیام و تأیید آن از سوی امام، چرا آن بزرگوار خود در قیام شرکت نکرد؟ پاسخ این است که اگر امام صادق علیه السلام در قیام شرکت می‌کرد و یا حتی آشکارا پشتیبانی خود را اعلام می‌داشت، از سوی بنی امیه مورد آزار بیشتر قرار می‌گرفت و فرصت تبیین معارف اسلامی را از کف می‌داد.^(۳)

۳. قیام زید و بزرگان اهل سنت

مدارک، حاکی است که بیشتر علمای اهل سنت کوفه در قیام زید شرکت داشتند و یا او را یاری دادند. از همین رو، علمای اهل سنت در این جریان با امام صادق علیه السلام موافقت داشتند. اسامی برخی چنین است:

ص: ۲۱۳

-
- ۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۰؛ دلائل الامامه، ص ۱۱۵. در عقد الفرید، ابن عبد ربه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۱ ق، ج ۵، ص ۲۱۰ این شعر با مختصر تفاوت در عبارت نقل شده است.
 - ۲- [۲]. عمر فروخ، تاریخ صدر الاسلام و الدوله الامویه، بیروت، دارالعلم، ۱۹۶۷ م، ص ۱۷۸.
 - ۳- [۳]. التاریخ الاسلامی دروس و عبر، صص ۱۲۴، ۱۴۴ و ۱۴۱.

ابوحنیفه، (۱) سلیمان بن مهران، اعمش، (۲) عمرو بن سعید، (۳) عثمان بن عمیر، (۴) عبدالله بن شبرمه، مسعر بن کدّام، حجاج بن دینار، محمد بن عبدالرحمان. (۵)

برخی نویسندگان قیام زید را ساخته و پرداخته عباسیان دانسته اند و گفته اند: «کارگردان این ماجرا بنی عباس بودند»، (۶) ولی این سخن نادرست است؛ زیرا به تصریح مدارک، داعیان عباسی همچون بکیر بن ماهان، به دستور محمد بن علی عباسی که شکست قیام را پیش بینی می کرد، پیروان خود را از شرکت در قیام زید باز می داشتند. (۷)

ص: ۲۱۴

۱- [۱]. مقاتل الطالبيين، ص ۱۴۱.

۲- [۲]. همان، ص ۱۴۲.

۳- [۳]. همان.

۴- [۴]. همان.

۵- [۵]. همان؛ قیام و شهادت زید بن علی، ص ۱۶۸.

۶- [۶]. عبدالحکیم جندی، امام صادق علیه السلام، ص ۱۷۴.

۷- [۷]. اخبار الدوله العباسیه، صص ۲۰۰ و ۲۴۲؛ حسین عطون، الدعوه العباسیه مبادی و اسالیب، بیروت، دارالجیل، ص ۹۹.

اشاره

یکی از رویدادهای سیاسی بسیار مهم دوران امام صادق علیه السلام که عصر او را از دوران دیگر ائمه علیهم السلام متمایز می سازد، انتقال خلافت بنی امیه به بنی عباس است. برای آگاهی بیشتر از سیره امام صادق علیه السلام نخست شخصیت _ابوسلمه، ابومسلم، داعیان عباسی و شیوه دعوت عباسیان را توضیح داده ایم تا بتوان تحلیل بهتری از اقدامات امام در این دوره به دست داد.

۱. داعیان عباسی

دعوت عباسیان سال ها به طول انجامید و فراهم کردن زمینه های قیام آنان نزدیک به سی سال طول کشید. در این مدت، چند تن رهبری قیام ها را بر عهده داشتند که در شام بودند و از آنجا دعوت را در عراق و خراسان هدایت می کردند.

الف) محمد بن علی بن عبدالله بن عباس

وی نخستین شخصی است که دعوت رسمی بنی عباس را آغاز کرد.^(۱) عباسیان برای پیوند دادن قیام خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، مدت ها چنین وانمود می کردند که از طریق _ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه_ که

ص: ۲۱۵

۱- [۱]. المنتظم، ج ۷، ص ۲۴۴.

از فرقه کیسانیه بود، امامت را به ارث برده اند؛ زیرا او در سال ۹۸ ه. ق به دیدن سلیمان بن عبدالملک — خلیفه عباسی — رفته و سلیمان که او را دشمن جدی خود می دانست، مسموم کرد. ابوهاشم چون از مسمومیت خود خبر یافت، علی را به جانشینی خویش برگزید. (۱) بدین ترتیب، عباسیان امامت را از علویان به ارث بردند. بنی عباس در همین راستا، حادثه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل نمودند. حسن ابراهیم حسن در تحلیل علت گرایش ابوهاشم به بنی عباس و عدول او از علویان معتقد است، عباسیان در سال‌های پایانی سده اول هجری، نشاط و فعالیت سیاسی بیشتری داشتند. همچنین ابوهاشم، از فرقه کیسانیه بود و آنان با شیعیان علوی اختلاف نظر داشتند. (۲)

درباره ارتباط ائمه علیهم السلام با محمد بن علی بن عبدالله عباسی، نص صریحی وجود ندارد، جز آنکه بلاذری در انساب الاشراف می گوید: «قحطبه بن شیب طایی و سلیمان بن کثیر بن امیه خزاعی به کوفه رفتند، ولی نتوانستند امام (۳) را بشناسند. از همین رو، وارد مدینه شدند و در آنجا از محمد بن علی بن الحسین علیه السلام (امام باقر علیه السلام) سراغ امام را گرفتند و امام باقر در پاسخ فرمود: «او از ماست و در شام به سر می برد.» آن دو نیز به شام رفتند و با امام دیدار و گفت و گو کردند. (۴)

ص: ۲۱۶

۱- [۱]. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ مقاتل الطالبيين، ص ۱۲۳؛ طبری، ج ۶، ص ۵۶۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۵۹؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۲۱۳ و ذهبی حوادث صص ۱۲۱ - ۱۴۰، ص ۲۲۳.

۲- [۲]. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۰.

۳- [۳]. در آن زمان محمد بن علی بن عبدالله به امام مشهور شده بود. المنتظم، ج ۷، ص ۲۴۴.

۴- [۴]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۶.

بلاذری در جای دیگر از ملاقات محمد بن علی عباسی با هشام - خلیفه اموی - یاد می کند و می گوید: «هشام چون از محمد پرسید برای چه کاری نزد او آمده است و او پاسخ داد حاجتی دارم. به وی گفت: «در انتظار دولتی که گمان دارید برپا می شود و احادیثی در آن مورد روایت می کنید، باقی بمان» (۱).

ب) ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس

محمد بن علی عباس در سال ۱۲۵ ه. ق درگذشت و رهبری قیام را به فرزندش ابراهیم سپرد (۲). در آن زمان، نهضت عباسی در خراسان موفقیت هایی به دست آورده بود. وی ابومسلم را به خراسان فرستاد تا نهضت را در آن دیار ادامه دهد (۳). پیروان خراسانی وی، از طریق نامه با ابراهیم در ارتباط بودند و بسیاری نیز به دیدار او می آمدند (۴).

- سلیمان بن کثیر، لاهزبن قریظه و قحطبه بن شیب - در سال ۱۲۷ ه. ق، در مکه با ابراهیم دیدار کردند، و ۲۰ هزار دینار، دویست هزار درهم و اموال بسیار دیگری در اختیار او نهادند (۵). ابراهیم در محرم سال ۱۳۲ ه. ق، توسط مروان دستگیر و در صفر همان سال به قتل رسید (۶). درباره چگونگی آگاه شدن مروان از قیام سرتی ابراهیم و فعالیت های او، روایت های مختلفی هست که برخی را

ص: ۲۱۷

-
- ۱- [۱]. همان، ص ۸۴.
 - ۲- [۲]. المنتظم، ج ۷، ص ۲۸۹.
 - ۳- [۳]. همان.
 - ۴- [۴]. همان.
 - ۵- [۵]. همان، ج ۷، ص ۲۶۲.
 - ۶- [۶]. طبری، ج ۷، ص ۴۳۵؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۴۰ و وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۷.

عباسیان ساخته اند و در آنها چنین وانمود کرده اند که علویان و بنی الحسن علیه السلام با مروان همکاری کرده اند و او را از فعالیت ها و مکان پنهان شدن ابراهیم آگاه ساخته اند.^(۱)

مقاتل و ارشاد و بسیاری دیگر از مدارک^(۲) اشاره دارند که ابراهیم در بیعت ابواء حاضر بوده و با محمد بن عبد الله بن حسن بیعت کرده است. با توجه به آنکه ابراهیم در سال ۱۲۵ هـ. ق رهبری بنی عباس را در دست گرفت و بیعت ابواء در سال ۱۲۶ هـ. ق انجام شده است، نفاق ابراهیم و عباسیان آشکار می گردد. همچنین مشخص می شود که آنها برای مبارزه با امویان دوست داشتند از موقعیت و نفوذ علویان، بهره ببرند.

ابن اثیر درباره رابطه ابراهیم با علویان می گوید: «ابراهیم، نیکوکار، فاضل و بخشنده بود. او وقتی وارد مدینه شد، اموال فراوانی بین اهالی آن تقسیم کرد؛ پانصد دینار برای عبدالله بن حسن فرستاد و همچنین اموال زیادی به علویان بخشید. در این هنگام، حسین بن زید بن علی که پسری کوچک بود نزد او آمد، ابراهیم وی را نوازش کرد و چون دانست فرزند زید است بسیار گریست؛ به گونه ای که ردایش تر شد. سپس وکیل خود را خواست و اموال باقی مانده را که چهارصد دینار بود، به وی داد و گفت: چنانچه اموال بیشتری برایم مانده بود، به تو می دادم».^(۳)

ص: ۲۱۸

۱- [۱]. حسین عطوان، الدعوه العباسیه، تاریخ و تطّور، بیروت، دارالجلیل، ص ۳۲۳؛ اخبار الدوله العباسیّه، دارالطلیحہ، بیروت، ص ۳۷۹.

۲- [۲]. نک: بحث بیعت ابواء.

۳- [۳]. الکامل، ج ۴، ص ۳۲۹.

ابراهیم پیش از مرگش در سال ۱۳۲ هـ. ق، برادرش سفاح را جانشین خود ساخت. اندکی پس از مرگ ابراهیم، دعوت عباسی پیروز شد و سفاح به خلافت رسید. سیره امام صادق علیه السلام را در برخورد با او، در فصل مربوط به خلفای بنی عباس بررسی خواهیم کرد.

د) ابوسلمه خلّال

حفص بن سلیمان معروف به ابوسلمه خلّال از بزرگ ترین داعیان عباسی است که نقش بی مانندی در پیروزی بنی عباس داشت. او را به جهت مقام و مرتبه اش «وزیر آل محمد صلی الله علیه و آله» لقب داده اند. همان گونه که به ابومسلم «امین آل محمد صلی الله علیه و آله» می گفتند.^(۱)

زندگی ابوسلمه پیش از آغاز دعوت و دوران کودکی و نوجوانی اش به خوبی روشن نیست.^(۲) از آنجا که مورخان ابوسلمه را از موالی شمرده و او را آگاه به زبان فارسی دانسته اند و با توجه به اعتماد عباسیان به داعیان ایرانی، ایرانی بودن ابوسلمه محتمل است.^(۳)

ص: ۲۱۹

۱- [۱]. ذهبی حوادث صص ۱۴۰ _ ۱۲۰، ص ۴۰۰؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، دارالفکر، ج ۷، ص ۲۰۱. مسعودی می گوید: اولین کسی که در حکومت بنی عباس عنوان وزارت یافت ابوسلمه بود و او نخستین وزیری بود که پدرش زنده بود و وزارت یافت. التنبیه و الاشراف، ص ۳۲۰.

۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۰.

۳- [۳]. همان.

بکیر بن ماهان_ که امور داعیان عباسی را بر عهده داشت(۱) و دخترش همسر ابوسلمه بود،(۲) در سال ۱۲۷ ه . ق درگذشت. او پیش از مرگ، ابوسلمه را جانشین خود ساخت و نامه ای به ابراهیم بن محمد پیشوای عباسیان نوشت و ضمن ستودن ابوسلمه و برشمردن نیکی هایش، جانشینی او را به ابراهیم اطلاع داد.(۳)

ابوسلمه و ابومسلم در دوران دعوت با یکدیگر ارتباط فراوان داشتند. ابوسلمه از سوی ابراهیم فرمان هایی برای ابومسلم صادر می کرد و او را با نوشتن نامه راهنمایی می کرد.(۴)

ابوسلمه در دهم محرم ۱۳۲ ه . ق،(۵) در کوفه قیام کرد و کوفه را از منطقه خلافت امویان خارج ساخت. خراسانیان نیز وارد کوفه شده و با ابوسلمه بیعت کردند.(۶)

در آستانه این پیروزی ها، ابراهیم بن محمد_ پیشوای عباسی که ابومسلم پیرو او بود، توسط مروان دستگیر و کشته شد. او پیش از مرگ، برادرش ابوالعباس

ص: ۲۲۰

۱- [۱]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۰.

۲- [۲]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳- [۳]. الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۲۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۸؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۵؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۵۶؛ طبری، ج ۷، ص ۳۲۹ و اخبار الدولیه العباسیه، ص ۲۴۰.

۴- [۴]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۱.

۵- [۵]. همان.

۶- [۶]. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۰۵.

سفاح را جانشین خود ساخت و به او سفارش کرد که به کوفه نزد ابوسلمه خلال رود.^(۱)

مرگ ابراهیم در ابوسلمه تزلزل ایجاد کرد و او درصدد بر آمد با استفاده از فرصت به دست آمده، یکی از علویان را به خلافت برساند.^(۲) از همین رو، وقتی که ابوالعباس سفاح و شماری از بزرگان و سران بنی عباس به کوفه نزدیک شدند، ابوسلمه آنان را در قصر مقاتل _ در دو منزلی کوفه _ منزل داد و اجازه نداد که وارد کوفه شوند.^(۳) تا آنکه اصرار سفاح موجب شد ابوسلمه آنان را به کوفه آورده و در جایی پنهان کند. به هر حال آنان با خواری تمام وارد کوفه شدند.^(۴)

پس از ورود سفاح به کوفه، ابوسلمه غافلگیر شد؛ زیرا مردم کوفه از وی سراغ امام خود را می گرفتند. از سوی دیگر، ارتباط با علویان و بزرگان آنان که در مدینه به سر می بردند، به فرصت نیاز داشت. به هر حال، او ورود سفاح را

ص: ۲۲۱

۱- [۱]. همان، ج ۲، ص ۲۰۶؛ طبری، ج ۷، ص ۴۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۳؛ الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۳۹.

۲- [۲]. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، دار بیروت، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۷۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۲۰۰؛ ذهبی، حوادث صص ۱۴۰ - ۱۲۱، ص ۴۰۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۰۶؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۴۸۲؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۹ و البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۴۰.

۳- [۳]. الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۳۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۹ و طبری، ج ۷، ص ۴۲۹.

۴- [۴]. غریغو ریوس بن هارون عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۸۱.

از مردم مخفی کرد و سفاح را نیز از کسی که هنوز هنگام ظهور او فرا نرسیده، می ترساند. (۱)

ابوسلمه با استفاده از فرصت، سه نامه خطاب (۲) به امام صادق علیه السلام، عبدالله بن حسن بن حسن و عمر بن علی بن حسین فرستاد (۳) و به پیک خود محمد بن عبدالرحمن بن اسلم سفارش کرد، نخست نزد امام صادق علیه السلام رود و در صورت نپذیرفتن وی، نزد عبدالله بن حسن رود و چنانچه این دو نیز نپذیرفتند، نامه را به عمر بن علی، فرزند امام سجاد دهد. (۴)

از اینکه ابوسلمه سه نامه به بزرگان بنی هاشم نوشت، پی می بریم که وی احتمال می داد برخی از این سه بزرگوار، همراهی وی را نپذیرند. همین امر می رساند که این تصمیم کاملاً ناگهانی بوده و ابوسلمه پیش از آن، در این مورد سخنی با علویان نگفته بود. البته یعقوبی می گوید وی از آغاز به علویان گرایش داشت، (۵) هرچند دیگر مورخان بدان اشاره نکرده اند، ولی این گفته با این اقدام ابوسلمه سازگار نیست.

ص: ۲۲۲

۱- [۱]. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۲۰۱.

۲- [۲]. بر اساس برخی نقل ها ابوسلمه پیش از نوشتن نامه هایش، با برخی از بزرگان کوفه مشورت کرد و قرار شد شورایی از فرزندان علی علیه السلام و عباس تشکیل شود و آنان کسی را از میان خود به خلافت برگزینند، ولی ابوسلمه از اختلاف اعضای شورا بیمناک شده و اقدام به نوشتن نامه های یاد شده کرد. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۲، نقل از العیون و الحدائق، ص ۱۹۶؛ الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۳۵.

۳- [۳]. ترجمه مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۳۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴- [۴]. ترجمه مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵- [۵]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۲.

از آنچه ابوسلمه به پیک خود گفته است، برمی آید که در آن زمان امام صادق علیه السلام برجسته ترین شخصیت بنی هاشم بوده و بیشترین نفوذ را نزد آنان داشته است. از این رو، ابوسلمه نخست، او را برای خلافت در نظر گرفت و سپس عبدالله بن حسن و در مرحله سوم عمر بن علی را مناسب تشخیص داد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ نامه ابوسلمه فرمود: «من همراه شما نیستم. سرور شما در سرزمین شراه است».^(۱) سپس نامه ابوسلمه را بر روی آتش چراغ نهاد و آن را سوزانید.^(۲)

عبدالله بن حسن پس از دریافت نامه ابوسلمه نزد امام صادق علیه السلام رفت و به وی گفت: ابوسلمه مرا دعوت کرده است که نزد او بروم و شیعیان خراسانی ما نیز به کوفه آمده اند. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: ای ابومحمد! از چه وقت خراسانی ها شیعه تو بوده اند. مگر ابومسلم را تو به سوی خراسان فرستاده ای؟ مگر تو گفته بودی سیاه ببوشد؟ اینها که سوی عراق آمده اند، تو سبب آمدنشان بوده ای یا کسی پیش آنها فرستاده ای. آیا کسی از آنها را می شناسی؟^(۳)

ص: ۲۲۳

۱- [۱]. مکانی در شام که بین مدینه و شام واقع است و یاقوت حموی آن را جایگاه عباسیان نامیده است. ابراهیم مدتی در آنجا بود. معجم، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲- [۲]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۰ و ترجمه آن، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۲. در ادامه تفصیل پاسخ امام بررسی خواهد شد.

۳- [۳]. ترجمه مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۹.

عبدالله بن حسن با امام صادق علیه السلام به بحث پرداخت و سرانجام مخالفت امام را از روی حسد دانست. امام در پاسخ او فرمود: جز نصیحت تو قصد دیگری نداشتم. ابوسلمه پیش از تو نامه ای برای من نوشته است و پیش از آنکه نامه ابوسلمه به دست تو برسد، نامه ای را که به من نوشته بود سوزاندم. سوگند به خدا، پسر تو، مهدی این امت نیست و اگر قیام کند کشته خواهد شد. (۱)

ابوسلمه پس از فرستادن پیک خود به مدینه، در انتظار پاسخ علویان نشست. در این ایام، وی همچنان ورود سفاح به کوفه و جایگاه او را از مردم کوفه و خراسانیان مخفی نگاه می داشت. بنابر نقلی چهل روز و به قولی دیگر وی دو ماه، (۲) سفاح را از حاضر شدن در بین مردم باز داشت؛ به گونه ای که سفاح و سران عباسی به مخفی کاری ابوسلمه پی بردند و فهمیدند که او قصد دیگری دارد. حتی ابوالعباس گفت: ابوسلمه می خواهد خلافت را به آل علی علیه السلام بسپارد. در لشکرگاه ابراهیم نیز شایع شد که ابراهیم توسط مروان به قتل رسیده و او برادرش سفاح را جانشین خود ساخته است. از این رو، خراسانیان جایگاه ابوالعباس را از ابوسلمه جويا می شدند و او در پاسخ، مردم را از شتاب زدگی بازداشته و می گفت هنوز زمان ظهور وی فرا نرسیده است. (۳)

ص: ۲۲۴

۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- [۲]. همان؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، صص ۵۶۱ و ۵۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۹ و طبری، ج ۷، ص ۴۲۳.

در همان هنگامی که ابوسلمه در انتظار پاسخ در مدینه به سر می برد و ورود و جایگاه سفاح را از دیگران مخفی می داشت، ابوحمید طوسی از لشکرگاه به کوفه آمد و سابق خوارزمی، غلام ابراهیم امام را که خراسانیان به وی هدیه داده بودند، در شهر مشاهده کرد. ابوحمید از سابق، احوال ابوالعباس را جویا شد و غلام نیز تمام آنچه را در این مدت ابوسلمه با آنان رفتار کرده بود به ابوحمید گزارش داد و او را به دیدار ابوالعباس سفاح برد.

ابوحمید در همان ملاقات با ابوالعباس بیعت کرد. سپس نزد موسی بن کعب، ابوالجهم بن عطیه و دیگر سرداران خراسان رفت و جریان را برای آنها بازگو کرد. بدین ترتیب، سرداران خراسانی از جایگاه ابوالعباس و مقاصد پنهان ابوسلمه آگاه شدند و بدون اطلاع ابوسلمه، با ابوالعباس بیعت کردند. ابوسلمه که در انتظار پاسخ امام صادق علیه السلام یا دیگر بزرگان علوی بود، چون از بیعت سرداران خراسان با سفاح آگاه شد، با شتاب نزد ابوالعباس آمده و با او بیعت کرد.^(۱) در پی این جریان، سفاح به مسجد کوفه رفت و مردم شهر و خراسانیان با او بیعت کردند.^(۲)

ص: ۲۲۵

-
- ۱- [۱]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۲؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۹؛ طبری، ج ۷، ص ۴۲۹ و الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۴۷.
- ۲- [۲]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۲.

سَفّاح پس از تحکیم پایه های خلافت خود، با در جریان نهادن ابومسلم، توطئه قتل ابوسلمه را اجرا کرد.^(۱)

ه (ابومسلم خراسانی

عبدالرحمن بن مسلم که خطیب بغدادی نام اصلی او را ابراهیم بن عثمان ثبت کرده است،^(۲) در سال ۱۰۰ هـ . ق^(۳) در اصفهان،^(۴) زاده شد و در کوفه نشو و نما یافت.^(۵)

ابومسلم از طریق _ابوموسی سراج_ _ یکی از هواداران بنی عباس _ با دعوت آن خاندان آشنا شد و آن گونه که برخی احتمال داده اند، از سوی او با بزرگان عباسی که در زندان کوفه به سر می بردند در ارتباط بود.^(۶) به گزارش طبری،

ص: ۲۲۶

۱- [۱]. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۱۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۶ و تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۷۷. از گفته ذهبی در حوادث ۱۴۰ - ۱۲۱، ص ۴۰۰ برمی آید که سَفّاح راضی نبود ابوسلمه کشته شود و ابومسلم چون امتناع او را دید، خود توسط افرادش ابوسلمه را به قتل رساند.

۲- [۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۰۷. خطیب می افزاید: محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس، پیشوای عباسیان چون بر آن شد که ابومسلم را به خراسان فرستد، به او گفت اسمت را تغییر ده؛ زیرا بر اساس آنچه که در کتاب ها یافته ام، جز با تغییر اسم تو کار ما تمام نشود و سپس ابومسلم خود را عبدالرحمان نامید و کنیه ابومسلم را برگزید. در مورد پدر ابومسلم نیز برخی، عثمان گفته اند و برخی، مسلم. همچنین نک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۳۹.

۳- [۳]. ذهبی حوادث ۱۴۰ - ۱۲۰، ص ۵۸۱.

۴- [۴]. المنتظم، ج ۸، ص ۱۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۳۹.

۵- [۵]. در خصوص نام، نسب و کودکی ابومسلم، اختلاف و تناقض فراوان در منابع وجود دارد. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۲۶ به تفصیل، اختلافات را بررسی و نقد کرده است.

۶- [۶]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

ابومسلم حدود سال های ۱۲۴ _ ۱۲۵ ه . ق و در دوران رهبری محمد بن علی، پیشوای عباسی، به بنی عباس پیوست.(۱)

ابراهیم امام که پس از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، رهبری بنی عباس را عهده دار شده بود، در سال ۱۲۸ ه . ق، ابومسلم را به خراسان فرستاد(۲) و پیش از فرستادن، او را چنین سفارش کرد:

ای عبدالرحمان تو از ما اهل بیت هستی. با یمنیان نیکو رفتار کن و به ربیعہ بدگمان باش. با مضریان به احتیاط برخورد کن؛ زیرا آنها دشمنان خانگی هستند. هر کس را که به او شک کردی، بکش و چنانچه بتوانی در خراسان یک تن عرب را باقی نگذاری، در این کار درنگ نکن و حتی از کشتن بچه هایی که در مورد آنها بدگمان هستی کوتاهی مکن.(۳)

ابومسلم در راه پیشبرد اهداف خود و ترویج نهضت عباسیان از هیچ کاری ابا نداشت. خون ریزی و کشتن مخالفان و حتی افرادی که مورد سوء ظن او قرار می گرفتند، برای او کاری آسان بود. در این زمینه، روایت های زیادی نقل شده است.(۴)

ص: ۲۲۷

۱- [۱]. طبری، ج ۲، ص ۲۲۷؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۳۴۰.

۲- [۲]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۱؛ طبری، ج ۷، ص ۳۴۴؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۷؛ الدعوه العباسیه، تاریخ و تطّور، ص ۲۴۹ و المنتظم، ج ۷، ص ۱۲۸.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۳۳؛ طبری، ج ۷، ص ۳۴۴ و الدعوه العباسیه، تاریخ و تطّور، ص ۲۵۰. درباره سفارش های ابراهیم به ابومسلم در ادامه توضیح بیشتر خواهد آمد.

۴- [۴]. المنتظم، ج ۸، ص ۱۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۳۹؛ ذهبی حوادث ۱۴۰ _ ۱۲۰، ص ۵۸۱؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۵ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹۸.

روزی وی در حال ایراد خطبه بود که مردی برخاست و پرسید: پیراهن سیاهی که بر تن داری نشانه چیست؟ ابومسلم پاسخ داد: از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در «یوم الفتح» وارد مکه شد، عمامه ای سیاه در بر داشت. پیراهن سیاه، لباس هیبت و لباس دولت است. پس به غلام خود دستور داد مردی را که پرسیده بود گردن زدند. (۱)

خود ابومسلم، پیش از مرگش در نامه ای خطاب به منصور کارنامه فعالیت و مبارزات چند ساله اش را چنین ترسیم می کند:

اما بعد، من برادر تو را به دلیل نزدیکی اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیتی که گمان می کرد به او رسیده است، پیشوای خود قرار دادم و او مرا به گمراهی و فتنه گرفتار ساخت. به من فرمان داد که به گمان و تهمت، مخالفان را به قتل رسانم و عذر آنان را نپذیرم. حرمت احکام الهی را شکستم و خون هایی را که محترم بودند، بر زمین ریختم. کارها را از اهلش گرفته و به ناهلان سپردم. حال اگر خدای مرا ببخشاید، به فضل خود با من رفتار کرده است، چنانچه عقاب کند، به سزای کارهایم رسانده است. همانا که خداوند به بندگان خویش ستم نمی کند. (۲)

— تاریخ مختصر الدول، ابومسلم را این گونه توصیف می کند:

مردی سنگدل بود که تازیانه او شمشیرش بود. ششصد هزار نفر را به زندان افکنده و کشته است. این کشته ها شناخته شده می باشند، ولی گروهی را هم در

ص: ۲۲۸

-
- ۱- [۱]. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۳۹؛ المنتظم، ج ۸، ص ۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۰۸ و ذهبی حوادث ۱۴۰ _ ۱۲۰، ص ۵۸۲.
- ۲- [۲]. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، صص ۴۱ و ۴۲؛ نامه دیگری شبیه به همین نامه در الامامه و السیاسة ج ۲، ص ۱۳۲ آمده است.

میدان های جنگ به قتل رسانده که شمار آنها نامعلوم است. (۱).

کارهای ناشایست ابومسلم سبب شده است که برخی او را برای عباسیان همانند حجاج برای امویان بدانند. از عبدالله مبارک پرسیدند ابومسلم بهتر بود یا حجاج؟ او پاسخ داد: «گمان نمی کنم ابومسلم از کسی بهتر باشد، ولی حجاج از او بدتر بود». (۲).

ذهبی نیز او را حجاج دوران و بلکه شریتر از او و بلایی بزرگ برای اعراب خراسان می شمرد. (۳).

نوشته اند ابومسلم در سال های پایانی عمر خودش از کارهایش پشیمان شد و چون به مکه رفت، در مقام توبه گفت: «جامه ای از ظلم بافتم که تا دولت بنی عباس باقی است آن جامه کهنه نگردد و چه بسیار که مرا لعنت فرستند». (۴).

ارتباط ابومسلم با امام صادق علیه السلام

بنابر روایتی که مدارک متعددی به آن اشاره کرده اند، ابومسلم پیش از پیروزی عباسیان، روزی به دیدار امام صادق علیه السلام آمده و پیراهنی به ایشان

ص: ۲۲۹

۱- [۱]. ترجمه مختصر الدول، ص ۱۸۲؛ ذهبی حوادث ۱۴۰-۱۲۰، ص ۳۵۹ همچنین به رقم ۰۰۰/۶۰۰ اشاره دارد.

۲- [۲]. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۴۵؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۸۲.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۲.

۴- [۴]. همان برگرفته از: ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۸۲۷.

هدیه داده است. امام نیز پس از رفتن او، نهضت سیاه جامگان و رهبری او را پیش بینی فرموده است. (۱)

همچنین بر اساس روایت _اعمش_، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ صفین از ابومسلم به عنوان «مردی که شامیان را بکشد و ملک بنی امیه بستاند» خبر داده است. (۲)

در اخباری که در مورد ابومسلم رسیده است، هیچ تأییدی از ائمه علیهم السلام نسبت به تشیع ابومسلم به چشم نمی خورد، ولی برخی به تشیع ابومسلم اعتقاد دارند. _عبدالجلیل رازی_ در _النقض_ (۳) تشیع وی را تأیید کرده است. _صفی الدین حلّی_ شاعر، به خواهش _نقیب تاج الدین آوی_، قصیده ای در مدح ابومسلم سرود. نویسنده _الانباء فی تاریخ الخلفاء_ می گوید که ابومسلم و داعیان او مردم را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام دعوت می کردند. (۴)

البته شواهد فراوان و حتی رویه ابومسلم، تشیع او را نفی می کند؛ زیرا وی در خراسان مردم را به فرزندان فاطمه فرا نمی خواند، بلکه بر اساس متن بیعتی که او از مردم می ستاند، آنان را به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا می خواند که اعم از عباسیان و علویان بود.

ص: ۲۳۰

-
- ۱- [۱]. دلائل الامامه، ص ۱۳۷؛ اعلام الوری، ص ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۹۰.
 - ۲- [۲]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۰.
 - ۳- [۳]. عبدالجلیل رازی قزوینی، النقض، بی جا، بی نا، ۱۳۳۱، صص ۱۶۰، ۲۱۵ و ۲۱۶.
 - ۴- [۴]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۲؛ یعقوبی نیز در تاریخ خود ج ۲، ص ۲۷۴ اشاره می کند که: «اظهر ابومسلم الدعوه لبنی هاشم».

شواهد و قراین دیگری که حاکی از عدم تشیع ابومسلم می کند، عبارتند از:

یک _ پس از آنکه نامه ابوسلمه به امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن رسید، عبدالله نزد امام آمده و گفت: «شیعیان خراسان به کوفه آمده اند و مرا به خلافت خوانده اند». امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای ابامحمد! اهل خراسان چه وقت شیعه تو شدند؟ آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستاده ای؟ و آیا تو بدان امر کرده ای که سیاه بپوشد؟»^(۱)

از سخنان امام پی می بریم که ابومسلم با شیعیان ارتباطی نداشته و رفتن او به خراسان و پوشیدن جامه سیاه و بسیاری کارهای دیگر او در راستای اهداف شیعیان نبوده است.

دو _ بنا بر نقل شهرستانی در _ملل و نحل_، ابومسلم پیش از بیعت با سفاح، نامه ای خطاب به امام صادق علیه السلام نوشت و گفت: «همانا من دعوت کرده ام و مردم را از دوستی بنی امیه به دوستی اهل بیت فرا خوانده ام. اگر به این دعوت رغبت داری، بر تو زیاد نیست». امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ او فرمود: «تو از یاران من نیستی و زمان نیز زمان من نیست».^(۲)

ص: ۲۳۱

۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲- [۲]. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵۴. باید گفت تمامی مدارک تاریخی دست اول، نویسنده نامه را ابوسلمه می دانند؛ جز مدرک فوق که نویسنده را ابومسلم دانسته است. در مناقب ابن شهر آشوب نیز که از کتاب های دیگر نقل می کند، نویسنده را ابامسلم الخلال، وزیر آل محمد، معرفی کرده است که به یقین مقصود او ابوسلمه است؛ زیرا خلال و وزیر آل محمد دو صفت اختصاصی ابوسلمه می باشند.

سه _ در دوران دعوت عباسیان، چنانچه یکی از علویان علیه بنی امیه قیام می کرد و پیروزی هایی به دست می آورد، ابومسلم در سرکوبی او درنگ نمی کرد. همانند عبدالله بن معاویه علوی که توسط ابومسلم اسیر و کشته شد یا در زندان اودرگذشت. یا سرکوبی گروهی از پیروان _خداش_ که در نیشابور قیام کرده بودند و به علویان گرایش داشتند.(۱)

چهار _ کشته شدن سلیمان بن کثیر خزاعی(۲) و ابوسلمه خلال(۳) به دست ابومسلم به جرم آنکه این دو به علویان گرایش داشتند. ابومسلم، _شریک بن شیخ المهری_ را نیز که روئے او را محکوم ساخته و علیه وی قیام کرده بود و به علویان گرایش داشت، به قتل رساند.(۴)

پنج _ پس از آنکه سفاح به خلافت رسید، ابومسلم کوفه را مکانی نامناسب برای اقامت خلیفه دانست و مردم آن را متمایل به علویان خواند.(۵)

شش _ از برخی قراین برمی آید که ابومسلم با _مغیره بن سعید_ در ارتباط بوده است. مغیره عقاید غلوآمیز داشت و امام صادق علیه السلام بارها او را لعن کرده بود. وی در سال ۱۱۹ هـ . ق در کوفه قیام کرد.

ص: ۲۳۲

۱- [۱]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۳.

۲- [۲]. الدعوه العباسیه، تاریخ و تطور، ص ۳۵۷؛ طبری، ج ۷، ص ۴۵ و ابن المعاد، شذرات الذهب، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- [۳]. همان؛ الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۷۷ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- [۴]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۵۶ و طبری، ج ۷، ص ۴۵۹.

۵- [۵]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۳.

ارتباط و علاقه ابومسلم به مغیره، دوری او از امام صادق علیه السلام را می‌رساند؛ زیرا آن بزرگوار در برابر انحراف غلوکنندگان (غلات) به رهبری مغیره، برخوردی شدید از خود نشان داد. بارها مغیره را لعن کرد و اصحاب و یاران را از گمراهی وی خبر داد.

هفت _ نویسندگان و علمای متأخر شیعه نیز، تشیع ابومسلم را به شدت رد کرده اند:

اول _ محقق کرکی _ لعن ابومسلم و طرفدارانش را جایز دانست و بدان فتوا داد. او در کنار _مطاعن المجرمیه_ به تفصیل در ذم ابومسلم سخن گفته است.

دوم _ میرلوحی _ یکی دیگر از علمای بزرگ نیز در شرح حال ابومسلم، تشیع او را مردود دانسته و وی را نکوهش کرده است.

سوم _ سیداحمدبن زین العابدین علوی در رساله «اظهار الحق».

چهارم _ حموی در _انيس المؤمنین_ ابومسلم را تکفیر کرده و در _منهج النجاه_ وی را مذمت کرده است. (۱)

۲. بیعت ابواء

بیعت ابواء از مهم ترین رویدادهای تاریخی دوران امام صادق علیه السلام است. ویژگی های بارزی که این گردهم آیی را از دیگر رخدادهای مشابه متمایز می سازد، ترکیب آن است. این جلسه که در اواخر عهد امویان و در محلی به

ص: ۲۳۳

۱- [۱]. دلائل الامامه، ص ۱۳۷؛ اعلام الوری، ص ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۹۰.

نام ابواء برگزار شد، متشکل از علویان و عباسیان بود. علویان حاضر در آن نیز برخی بنی الحسن علیه السلام و برخی بنی الحسین علیه السلام بودند. بنابراین، بررسی موضع و دیدگاه های امام صادق علیه السلام که نماینده بنی الحسین علیه السلام بود، در بررسی سیره سیاسی آن حضرت نقش مهمی دارد.

بررسی و تحلیل ابواء

(الف) بنی الحسن علیه السلام به رهبری عبدالله بن حسن بن حسین علیه السلام به خلافت گرایش داشتند و حال آنکه امام صادق علیه السلام شرکت در قیام را تنها به منظور امر به معروف و نهی از منکر پذیرفت و بیعت با محمد بن عبدالله را به عنوان اینکه او مهدی علیه السلام باشد، رد کرد.

(ب) امام صادق علیه السلام با عقیده رایج مهدویت در آن جلسه مقابله کرد و فرمود: «محمد بن عبدالله، مهدی امت نیست و کشته خواهد شد».

(ج) با توجه به اینکه برخی از حاضران خواهان حضور امام صادق علیه السلام در مجلس و رأی ایشان شدند، به شخصیت والای امام میان بنی هاشم پی می بریم.

(د) از سخنان عباسیان حاضر در مجلس همانند _صالح بن علی_ و _ابوجعفر منصور_، مقام والای بنی هاشم آشکار می شود.

(ه) سخنان عباسیان حاضر در بیعت ابواء، استفاده آنان از نفوذ علویان در قیام خود را تأیید می کند.

حسین عطوان در کتاب _الدعوه العباسیه_ می نویسد، مخالفت امام صادق علیه السلام در برابر بیعت با محمد بن عبدالله نشان می دهد که آن بزرگوار علاقه مند پیروزی عباسیان بوده و آنان را بر بنی الحسن علیه السلام ترجیح می داد. از همین رو، بنی عباس چون به خلافت رسیدند، او را به خود نزدیک ساخته و با وی به

مشورت پرداختند. سفاح او را مورد احترام فراوان قرار داد و منصور در حق وی نیکی فراوان کرد.^(۱)

این سخن از جنبه های متعدد قابل خدشه است:

یک _ متن روایت که خود نویسنده نیز بدان معترف است، با تحلیل او سازگار نیست؛ زیرا امام صادق علیه السلام در آن جلسه دلیل عدم بیعت خود با محمد را، مهدی خوانده شدن او از سوی پدرش دانست، ولی قیام برای امر به معروف و نهی از منکر را نه تنها رد نکرد، بلکه آمادگی خود را برای بیعت با عبدالله بن حسن، پدر محمد اعلام فرمود. اگر امام صادق علیه السلام به بنی الحسن علیه السلام علاقه نداشت، چگونه حاضر بود با بزرگ آنان بیعت کند؟

دیگر آنکه برای درستی این گونه تحلیل، می بایست امام صادق علیه السلام در بیان علت بیعت نکردنش با محمد، انتساب او را به بنی الحسن علیه السلام یادآور می شد و گرایش خود به بنی العباس را بیان می کرد و حال آنکه امام به هیچ وجه اشاره به مسائل قومی و قبیله ای نکردند.

دو _ رویکرد امام در برخورد با عبدالله بن حسن و فرزندان او، احترام آن بزرگوار به بنی الحسن علیه السلام را می رساند و حتی در قیام محمد، امام صادق علیه السلام نزد محمد رفتند و عذر خویش را بیان کردند، و با آنکه محمد از دو فرزند امام خواست که شرکت نکنند، امام از آنها خواست عبدالله را یاری دهند.^(۲)

ص: ۲۳۵

۱- [۱]. حسین عطوان، الدعوه العباسیّه، مبادی و اسالیب، بیروت، دارالجیل، ص ۱۰۱.

۲- [۲]. مقاتل الطالیین، ص ۲۲۳.

سه _ سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با منصور و سفاح نشان می دهد که آن دو همیشه از قیام علویان و فعالیت امام در این زمینه هراسان بودند.

چهار _ از همه مهم تر، شهادت امام صادق علیه السلام به دست عباسیان است که مسئله را کاملاً روشن می سازد.

۳. شیوه های دعوت عباسیان

تحلیل موضع امام صادق علیه السلام در برابر عباسیان، نیاز به شناخت اجمالی از دعوت و شیوه داعیان دارد. مهم ترین شیوه های دعوت عباسیان به این شرح است:

الف) دعوت به «شخص برگزیده از آل محمد صلی الله علیه و آله»

مهم ترین شیوه ای که عباسیان از ابتدای دعوت خود بر آن تکیه کردند، استفاده از موقعیت و مقام فرزندان علی علیه السلام نزد مردم و به ویژه موالی بود. آنان در ابتدا دعوت خود را با طرح «شخص برگزیده اهل بیت» آغاز کردند. آنچه از این عنوان به اذهان تبادر می کرد، علویان بودند. برخی شرق شناسان با انکار استفاده بنی عباس از موقعیت و نفوذ علویان، قائل شده اند که عباسیان هیچ گونه خیانتی به علویان روا نداشته اند^(۱) و حال آنکه شواهد فراوان تاریخی، این نظر را خدشه دار می کند.

ص: ۲۳۶

۱- [۱]. کلود کاهن، تاریخ العرب و الشعوب الاسلامیه، ترجمه: بدرالدین القاسم، دارالحقیقه، ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۵۰.

یک _ علویان سرسخت ترین دشمنان بنی امیه بودند و تمامی قیام هایی که در عهد امویان از دوران معاویه تا سال های پایانی عهد اموی، بر علیه حاکمیت آنان صورت گرفت از ناحیه علویان بود.^(۱) از سوی دیگر، بنی عباس نه تنها مخالفت چندانی با بنی امیه نداشتند، بلکه برخی از آنها و از جمله علی بن عبدالله بن عباس پدر محمد بن علی بن عبدالله _ اولین داعی و رهبر عباسیان _ مورد احترام و تأیید امویان بود.^(۲)

دو _ بنی امیه بیشترین ستم را در حقّ علویان روا داشته و بسیار از بزرگان و ائمه علیهم السلام را به شهادت رسانده بودند. از همین رو، مخالفت با بنی امیه از سوی علویان بیشتر گمان می رفت تا بنی عباس. از این رو، قیام های بنی عباس نیز به نام علویان انجام می یافت تا استقبال بیشتری از آن شود.

سه _ سخنان بزرگان عباسی و اعتراف آنان به مقام و موقعیت علویان در نزد مردم^(۳) نشان می دهد که علویان نفوذ و موقعیت بالایی در میان مردم داشتند و آنان می کوشیدند از آن به سود خود بهره گیرند.

چهار _ استفاده از لقب مهدی و مسئله مهدویت؛ قیام های عباسیان نیز به خوبی نشانگر این است که عباسیان از آموزه های شیعه و علویان بهره می جستند.

ص: ۲۳۷

۱- [۱]. عمر فزوخ، تاریخ صدر الاسلام و الدوله الامویّه، بیروت، دارالعلم، ۱۹۶۷ م، ص ۱۷۶.

۲- [۲]. الدعوه العباسیّه تاریخ و تطور، ص ۱۵۹.

۳- [۳]. ارشاد، ص ۲۷۶؛ مقاتل الطالبیین، صص ۱۸۵ و ۲۲۷. نک: در بحث بیعت ابواء.

پنج _ عباسیان پس از پیروزی بر بنی امیه بیشترین واهمه را از علویان داشتند. در همین راستا، هرکس را که علاقه مند به آنان می یافتند، مورد سوء قصد قرار می دادند و او را سرکوب می کردند. ابوسلمه، ابومسلم و شریک بن شیخ المهری نمونه هایی از آن افراد هستند. این ترس و واهمه، مقام و موقعیت علویان را در نزد مردم نشان می دهد.^(۱)

شش _ ابوالفرج اصفهانی در _مقاتل الطالبیین_ بر استفاده از موقعیت علویان تأکید کرده و آشکارا می گوید: «پس از کشته شدن ولید بن یزید و روی دادن اختلاف میان بنی مروان، داعیان بنی هاشم، در نواحی مختلف پراکنده شدند. اولین چیزی که آنان بیان می داشتند، فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان او و ستم هایی بود که بر آنان روا داشته می شد. پس از مدتی که دعوت ادامه یافت، هر گروه (علویان و عباسیان) وصیت به خلافت را از آن خود می دانست و چون دعوت بنی عباس آشکار شد، سفاح و منصور به طمع پیروزی بر محمد و ابراهیم که از علویان بودند افتادند».^(۲)

هفت _ به هنگام قیام زید بن علی که از علویان بود، هواداران دعوت بنی عباس، برای شرکت در قیام اشتیاق فراوان نشان دادند و بر رهبران اصلی دعوت، همچون بکیر بن ماهان فشار شدیدی وارد آوردند که در قیام شرکت کنند، ولی بکیر همگان را از یاری رساندن زید برحذر داشت.^(۳) پس مشخص می شود که زمینه دفاع از اهل بیت و علویان در بین هواداران قوی بوده است.

ص: ۲۳۸

۱- [۱]. التاريخ الاسلامی دروس و عبر، ص ۱۷۲.

۲- [۲]. مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۷.

۳- [۳]. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۳۱، برگرفته از اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۳۰.

هشت _ یکی از دلایلی که برای انتخاب رنگ سیاه به عنوان شعار رسمی دعوت عباسی گفته شده، سوگواری در عزای خاندان پیامبر است(۱) و شهیدان خاندان پیامبر که در مقابله با بنی امیه به شهادت رسیده بودند، علوی بودند.

بیشتر نویسندگان و مورخان نیز گفته اند بنی عباس در دوران دعوت و پیش از خلافت، استفاده زیادی از موقعیت و نفوذ علویان برای مقابله با امویان کردند. برخی از آنان عبارتند از:

_ ابن اعثم کوفی، مورخ نامدار در _ فتوح؛ (۲)

_ ابوالفرج اصفهانی در _ مقاتل الطالبیین؛ (۳)

_ عمر فزوخ در تاریخ صدرالاسلام و الدوله الامویه؛ (۴)

_ شهید مطهری؛ (۵)

_ عبدالحسین زرین کوب(۶) و جعفر مرتضی عاملی.(۷)

ب) بیان مفاسد و ستمگری های امویان

ص: ۲۳۹

۱- [۱]. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۹۱.

۲- [۲]. پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۲۰.

۳- [۳]. مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۷.

۴- [۴]. تاریخ صدرالاسلام و الدوله الامویه، ص ۱۷۶.

۵- [۵]. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۱، ص ۵۴۲.

۶- [۶]. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۹۶.

۷- [۷]. جعفر مرتضی عاملی، الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ ه . ق، ص ۳۷. در این

اثر، مراحل دعوت عباسیان به تفصیل بررسی شده است.

بنی عباس پیش از آنکه بر دعوت مردم به کتاب و سنت تأکید کنند، به بیان فسادها و ستمگری های خلفای اموی و کارگزاران آنها می پرداختند.

برخی از داعیان بنی عباس، سخنوران ماهری بودند که بدی ها و فساد امویان را به نیکوترین وجه بیان می کردند و از سوی دیگر، مناقب و نیکی های اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دیگران می شناساندند. گاهی نیز با متهم ساختن خلفای بنی امیه و وابستگان آنها به خروج از اسلام، مردم را به قیام فردی از اهل بیت علیهم السلام مزده می دادند.^(۱)

ج) دعوت به عمل به کتاب و سنت

بنی عباس دعوت به کتاب و سنت را دیرتر از دیگر روش های تبلیغ، پی گرفتند. آنان این دعوت را تقریباً در پایان دهه دوم قرن دوم و پس از آنکه خداهش یکی از داعیان آنها از مسیر دعوت منحرف شده و با آموزه های اسلام مخالفت ورزید، مورد تأکید قرار دادند و پس از اظهار ساختن دعوت نیز، آن را استمرار بخشیدند.^(۲)

د) بشارت به مهدی(عج) و استفاده از مهدویت

یکی از راه هایی که عباسیان و داعیان آنها از آن سود جستند، طرح عقیده مهدویت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، ویژگی های مهدی(عج) را ذکر کرده و او را منجی بشریت و نابود کننده ستم معرفی کرده بودند. اوضاع نابسامان اواخر عصر اموی و ستمگری های فراوانی که بر مردم روا داشته می شد، زمینه را برای طرح مسئله مهدویت و استفاده از آن مناسب ساخته بود.

ص: ۲۴۰

۱- [۱]. الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۱۱.

۲- [۲]. همان.

مردم در پی نجات دهنده ای بودند که آنان را از گرفتاری‌های بخت‌داده‌ها نجات دهد. از این رو، در انتظار خروج او بودند و شوق دیدارش را داشتند. (۱)

فان فلوتن، احمد امین و شیخ سعد محمد حسن، بحث‌های فراوانی درباره عقیده مهدویت مطرح کرده‌اند. احمد امین معتقد است که شیعیان برای اولین بار عقیده مهدویت را مطرح کرده‌اند و سپس سفیانیان و عباسیان آن را از شیعیان گرفته‌اند. (۲)

حال آنکه چنین نیست. از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، مهدویت طرح شده و شیعه و سنی روایت‌هایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل کرده‌اند. (۳)

یک - اموی‌ها

بنی امیه در دهه آخر قرن اول، استفاده از عقیده مهدویت را ترویج کردند. شاعران دربار امویان و یاران آنها، در اشعار و سخنانشان به خلفای بنی امیه، لقب «مهدی» می‌دادند. (۴) سلیمان بن عبدالملک، (۵) عمر بن عبدالعزیز، (۶) هشام بن عبدالملک (۷) و یزید بن عبدالملک، (۸) خلفایی هستند که به «مهدی بودن» توصیف شده‌اند.

ص: ۲۴۱

۱- [۱]. همان، ص ۱۳۱؛ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- [۲]. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۲.

۳- [۳]. مؤسسه المعارف الاسلامیه، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

۴- [۴]. الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۵۲.

۵- [۵]. همان؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۶۳ و عمر بن بحر جاحظ، رسائل جاحظ، ص ۹۷.

۶- [۶]. طبقات، ج ۵، ص ۳۳۱.

۷- [۷]. الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۵۵.

۸- [۸]. الاغانی، ج ۴، ص ۳۲۳.

آنان نیز از سویی برای مقابله با اموی ها و از سوی دیگر، برای پیشبرد دعوت خود به عقیده مهدویت تمسک جسته و احادیث گوناگونی در این زمینه جعل کردند: (۱)

اول - در برخی از روایت های جعل شده، تنها به این نکته اشاره می شد که مهدی (عج) از اهل بیت است. در این دسته، مهدی (عج) بین علویان و عباسیان مشترک بود. (۲)

دوم - در دسته دوم، مهدی (عج) از فرزندان عباس بن عبدالمطلب دانسته می شد، ولی نام و اوصاف او را مطرح نمی کردند و تنها به ذکر نسب او بسنده می شد. (۳)

سوم - در دسته سوم، بنی عباس تصریح می کردند که مهدی (عج) از آنهاست و ویژگی های او را مشخص می کردند.

محمد بن علی - داعی بزرگ عباسی - فرزندش ابوالعباس را مهدی نامید و (۴) او پس از اظهار دعوت و بیعت در کوفه نیز، به مهدی ملقب شد. (۵) صفت «قائم» هم به ابوالعباس داده شده است. (۶)

ص: ۲۴۲

-
- ۱- [۱]. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۶۵.
 - ۲- [۲]. همان؛ علی بن عبدالحسین ایروانی، نهایه النهایه الفتن و الملاحم، ج ۱، ص ۲۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴.
 - ۳- [۳]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۷؛ الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۶۶.
 - ۴- [۴]. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۳۸.
 - ۵- [۵]. ترجمه التنبیه و الاشراف، ص ۳۱۹.
 - ۶- [۶]. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۶.

منصور، لقب مهدی را از ابوالعباس سلب کرد. او را به سَفَّاح ملقب ساخت و خود را منصور نامید و فرزندش (محمد بن عبدالله) را مهدی(۱) لقب داد.

سه _ علویان

برخی علویان نیز از عقیده مهدویت سود جستند یا برخلاف میل خود، به آن توصیف شده اند. محمد بن حنفیه خود را مهدی می خواند؛(۲) _ سلیمان بن سرد، امام حسین علیه السلام را مهدی توصیف می کرد؛(۳) مختار بن ابی عبید ثقفی خود را مهدی می خواند؛(۴) برخی شیعیان زیدیه، به زید لقب مهدی داده اند(۵) و بالاخره برخی از بنی الحسن علیه السلام به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام لقب مهدی دادند و با استفاده از روایت هایی که می گفت نام مهدی، نام پیامبر است، آن را بر محمد بن عبدالله تطبیق کردند.(۶) منصور خلیفه عباسی نیز که پیش از پیروزی عباسیان روابط بسیار گرمی با محمد داشت، لقب مهدی را بر محمد بن عبدالله اطلاق کرده است.(۷)

ص: ۲۴۳

۱- [۱]. الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۶۸.

۲- [۲]. همان، ص ۱۳۹.

۳- [۳]. طبری، ج ۲، ص ۵۸۹.

۴- [۴]. طبقات، ج ۵، ص ۹۴.

۵- [۵]. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۳۸.

۶- [۶]. الدعوه العباسیه، مبادی و اسالیب، ص ۱۳۹؛ مقاتل الطالبيين، صص ۲۰۷ و ۲۱۲.

۷- [۷]. مقاتل الطالبيين، ص ۲۱۲.

امام صادق علیه السلام برای دروغ نشان دادن مدعیان مهدویت در آن زمان، احادیث متعددی در توضیح ویژگی های مهدی (عج) بیان کرد؛ به گونه ای که بررسی احادیث در این باره نشان می دهد که امام بیش از همه ائمه به تبیین این مسئله پرداخته است. این امر، شیوع استفاده از این عنوان در عصر امام صادق علیه السلام را نشان می دهد.

آمار احادیث وارد شده از ائمه علیهم السلام درباره حضرت مهدی (عج) به قرار زیر است:

امام علی علیه السلام، ۱۲۹ حدیث؛

امام حسن علیه السلام، ۸ حدیث؛

امام حسین علیه السلام، ۹ حدیث؛

امام سجاد علیه السلام، ۲۱ حدیث؛

امام باقر علیه السلام، ۱۵۹ حدیث؛

امام صادق علیه السلام، ۲۹۵ حدیث؛

امام کاظم علیه السلام، ۱۹ حدیث؛

امام رضا علیه السلام، ۳۰ حدیث؛

امام جواد علیه السلام، ۸ حدیث؛

امام هادی علیه السلام، ۱۲ حدیث؛

امام حسن عسکری علیه السلام، ۴۱ حدیث. (۱)

ص: ۲۴۴

امام صادق علیه السلام در موارد مختلف، مهدی بودن محمد بن عبدالله بن حسن علیه السلام را رد کرده و به پدر وی می گفت: «به خدا سوگند، او مهدی این امت نیست»^(۱).

منصور عباسی، خود، به دروغ بودن عقیده مهدویت که از سوی وی و دیگران مطرح می شد، اقرار کرده است. مسلم بن قتیبه می گوید: منصور کسی را در پی من فرستاد و چون بر او وارد شدم، گفت: محمد بن عبدالله قیام کرده و نام مهدی را بر خود نهاده است. سوگند به خدا، که او مهدی نیست. سوگند به خدا فرزند من نیز مهدی (عج) که روایات در شأن او وارد شده اند، نیست، بلکه من به آن روایات تبرک و تیمن کرده ام. این سخن را تا حال به کسی نگفته ام و پس از این نیز نخواهم گفت. لازم به یادآوری است امام، لفظ «قائم» را بر خود و دیگر ائمه قابل اطلاق می دانست.^(۲)

۴. دعوت از امام صادق علیه السلام برای پذیرفتن رهبری دعوت

اشاره

امام صادق علیه السلام پس از آنکه به امامت رسیدند (سال ۱۱۷ ه. ق)، فعالیت های علمی _ فرهنگی پدر بزرگوارشان را ادامه دادند و از فعالیت های سیاسی آشکار خودداری کردند. وی در آن زمان، مهم ترین وظیفه خود را تبیین احکام اسلامی به ویژه، فقه می دانستند؛ همچنان که به علوم مختلف دیگر همچون تفسیر، کلام، اخلاق و عرفان و... نیز توجه داشتند.

ص: ۲۴۵

۱- [۱]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲- [۲]. اعلام الوری، ص ۲۶۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳ و حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۱۸.

بنی عباس از سال‌ها پیش و در دوران امام باقر علیه السلام، فعالیت سیاسی خود را به طور پنهانی آغاز کرده و با تکیه بر مراکزی همچون خراسان و عراق و به ویژه خراسان، در دعوت خود پیشرفت قابل توجهی کردند تا آنکه سرانجام در سال ۱۳۲ ه. ق شرق حکومت اسلامی و عراق را به تصرف خود درآوردند. هم‌زمان با پیروزی‌های بنی عباس در خراسان و عراق، ضربه سهمگینی بر آنان وارد شد و ابراهیم بن محمد - پیشوای بزرگ و اصلی آنان - توسط مروان دستگیر و به قتل رسید. این واقعه، برخی از داعیان بزرگ و مهم بنی عباس، همچون ابوسلمه (۱) را که گرایش اندکی به علویان داشتند، بدین فکر انداخت که با استفاده از فرصت، علویان را به خلافت و رهبری جامعه برسانند. در ادامه، دعوت ابوسلمه و ابومسلم از امام صادق علیه السلام برای پذیرفتن رهبری بررسی می‌شود.

الف) دعوت ابوسلمه

شماری از تاریخ‌نویسان دعوت ابوسلمه را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ هرچند در تفصیل و اجمال متفاوتند. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک - گزارش مسعودی

وی می‌نویسد: پس از کشته شدن ابراهیم امام، ابوسلمه از شکست دعوت عباسیان به هراس افتاد. از همین رو، به وسیله محمد بن عبدالرحمن بن اسلم

ص: ۲۴۶

۱- [۱]. در مورد ابومسلم به گونه‌ای قطعی نمی‌توان نظر داد که او نیز تصمیم گرفت حکومت را از بنی عباس به علویان منتقل کند؛ زیرا بیشتر مدارک از او سخن به میان نیاورده‌اند، جز ابن شهر آشوب در مناقب که آن هم به گونه‌ای نام ابومسلم را آورده که می‌توان فهمید مراد وی ابوسلمه بوده است؛ زیرا ابن شهر آشوب از ابومسلم به عنوان وزیر آل محمد و خلال یاد می‌کند که این هر دو، از ویژگی‌های ابوسلمه‌اند. مناقب، ج ۴، ص ۲۴۹.

دو نامه همانند برای امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن فرستاد(۱) و هر یک را به رهبری دعوت فرا خواند.

ابوسلمه پیک خود را به شتاب در رفتن سفارش کرد و آن پیک نخست به حضور امام صادق علیه السلام رفت. امام در پاسخ فرمود: «مرا با ابوسلمه، کاری نیست. ابوسلمه پیرو دیگران است.» چون فرستاده ابوسلمه جواب خواست، امام چراغی خواست و نامه را بر روی آن سوزاند.(۲)

فرستاده ابوسلمه چون با پاسخ منفی امام صادق علیه السلام روبه رو شد، به حضور عبدالله بن حسن رفت و نامه ابوسلمه را به وی داد. عبدالله از دعوت ابوسلمه شادمان شد و برای گزارش آنچه پیش آمده بود، به حضور امام شتافت. امام صادق علیه السلام چون شادمانی عبدالله را دید، او را نصیحت فرمود و واقعیات امر را به وی بیان کرد.

دو - گزارش یعقوبی

وی نیز گزارشی مانند آنچه مسعودی گفته، ارائه داده است.(۳) تفاوت گزارش یعقوبی آن است که می گوید: عبدالله بن حسن، پس از دریافت نامه ابوسلمه، فرزندش محمد را شایسته خلافت دانسته و شورایی که بیشتر آنها از زادگان امام حسن علیه السلام بودند، تشکیل داد. در این جلسه، امام صادق علیه السلام نیز

ص: ۲۴۷

۱- [۱]. در العیون و الحقائق، ص ۱۹۶ آمده است: ابوسلمه پیش از نوشتن این نامه و پس از مشورت با بزرگان کوفه بر آن شد که شورایی مرکب از بنی عباس و علویان انتخاب کند تا خلیفه را برگزینند، ولی از اختلاف اهل شورا نگران شد و اقدام به نوشتن این نامه ها کرد.

۲- [۲]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۰.

۳- [۳]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۳.

حضور داشت که با پذیرفتن دعوت ابوسلمه و بیعت با محمد بن عبدالله مخالفت فرمود. (۱)

سه _ گزارش ابن طقطقی

وی می گوید: ابوسلمه، چون احوال بنی عباس را نیک سنجد، بر آن شد که از ایشان روی گرداند و به فرزندان علی علیه السلام پیوندد. از این رو، به سه نفر از بزرگان علویان یعنی جعفر بن محمد علیه السلام و عبدالله محض بن حسن بن حسن علیه السلام و عمر الاشراف بن زین العابدین نامه نوشت و آن را به یکی از موالی ایشان سپرد و گفت: اول نزد جعفر بن محمد علیه السلام برو، اگر وی پذیرفت، دو نامه دیگر را از میان ببر و اگر نپذیرفت، نزد عبدالله و سپس نزد عمر رهسپار شو.

ابن طقطقی در ادامه گزارش خود، پاسخ امام صادق علیه السلام و عبدالله را بیان کرده و سپس می گوید: عمر بن زین العابدین اساساً نامه را رد کرد و گفت: من صاحب نامه را نمی شناسم که پاسخش را بدهم و بدین گونه، ابوسلمه در طرح خویش شکست خورد. (۲)

ب) دعوت ابومسلم

بیشتر مدارک تاریخی و حدیثی، به دعوت ابوسلمه اشاره کرده و از دعوت ابومسلم سخنی نگفته اند. جز ابن شهر آشوب که دعوت ابومسلم به رهبری قیام را نیز طرح کرده است، (۳) ولی شواهد موجود در آنچه ابن شهر آشوب نقل

ص: ۲۴۸

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. ترجمه تاریخ فخری، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۳- [۳]. مناقب، ج ۴، ص ۲۵۰.

می کند نیز، به گونه ای است که نشان می دهد مقصود همان ابوسلمه بوده و بین ابومسلم و ابوسلمه خلط شده است.

مهم ترین ایرادهای روایات _ مناقب _ عبارتند از:

یک _ اول و آخر آنها باهم تطبیق نمی کند. به گونه ای که فراز نخست روایت، به دعوت ابومسلم از امام مربوط است در حالی که فراز پایانی آن به بیعت ابواء مربوط می باشد و راوی، این دو روایت را که مربوط به دو مقطع است، در هم ادغام کرده است.

دو _ در این روایت ها، «خلال» و «وزیر آل محمد» که هر دو از القاب ابوسلمه اند، به عنوان القاب ابومسلم یاد شده است. این می تواند شاهی باشد بر اینکه مراد از ابومسلم همان ابوسلمه است که در کتابت بین آن دو خلط شده است.

سه _ یکی از روایات حاکی است که ابومسلم دوبار، امام صادق علیه السلام را به پذیرش رهبری قیام فرا خوانده است؛ نخست به صورت حضوری و سپس به وسیله نامه دعوت انجام گرفته است و حال آنکه هیچ یک از مدارک، اشاره ای به دعوت حضوری ندارند.

چهار _ دعوت امام به رهبری قیام، پس از مرگ ابراهیم صورت گرفت و حال آنکه از برخی روایات مناقب برمی آید هر دو دعوت، پیش از مرگ ابراهیم بوده است. همچنین بنابراین روایت، به هنگام بیعت مردم با سفاح، ابراهیم در زندان مروانیان بود و حال آنکه هیچ یک از مورخان چنین نگفته اند.

در مجموع، می توان گفت دعوت ابومسلم از امام برای پذیرفتن رهبری قیام، دلیل معتبری ندارد. (۱)

۵. تقاضای یاران امام صادق علیه السلام برای قیام

اوضاع آشفته سال های پایانی عهد امویان، برخی یاران امام صادق علیه السلام را بر آن داشت تا از امام، تقاضای قیام و تشکیل حکومت نمایند. آنان که در ظاهر، فراوانی شیعیان را می دیدند؛ به امام اعتراض کرده و می گفتند حال که پیروان فراوانی در عراق و خراسان و دیگر سرزمین ها دارید، چرا در قیام و تشکیل حکومت کوتاهی می کنید؟ در ادامه، به چند مورد از این اعتراض کنندگان و پاسخ امام به آنان می پردازیم:

الف) _سَدیر صیرفی_ می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم سوگند به خدا، با توجه به یاران زیادی که در اختیار داری، خودداری از قیام علیه حکومت بر تو روا نیست. امام پرسیدند: تعداد یاران ما چند نفر است؟ گفتم: صد هزار و بلکه دویست هزار نفر. امام مرا به همراهی خودش که عازم _ینبع_ بود فرا خواند و در مسیر راه هنگامی که برای نماز ظهر توقف کردیم، به چوپان جوانی برخوردیم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: سوگند به خدا، اگر به تعداد این گوسفندان یاور و همراه داشتیم، سکوت بر من روا نبود.

ص: ۲۵۰

۱- [۱]. عبدالحلیم جندی در کتاب امام جعفر صادق علیه السلام، ص ۷۹ بدون آنکه مستندی ذکر کند، دعوت ابومسلم از امام را مطرح می کند. الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام نیز دعوت ابومسلم از امام را تأیید کرده، ولی دلیل عمده آن مناقب است که ایرادات روایات مناقب را بیان کردیم. الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، ص ۴۵.

سدیر در ادامه می گوید: «پس از نماز تعداد گوسفندان را شمردم، بیش از هفده رأس نبودند» (۱).

ب) _عبدالحمید بن دیلم_ می گوید: هنگامی که نامه _فیض بن مختار_ و _سلیمان بن خالد_ دو نفر از کوفیان که امام را به کوفه و قیام دعوت کرده بودند، به دست امام صادق علیه السلام رسید و آن حضرت نامه را خواند، من نزد او بودم. امام نامه آنها را به گوشه ای انداخت و گفت: من پیشوا و امام آنان نیستم. آیا اینان نمی دانند که سفیانی همراه و صاحب آنان است؟ (۲)

ج) _مأمون رقی_ می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر او سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز تو را باز می دارد که حق خود را طلب کنی و حال آنکه صد هزار نفر از شیعیان تو حاضرند در راه تو شمشیر بزنند؟

امام مرد خراسانی را به نشستن فرا خواند و سپس خواست که تنور منزل را روشن کنند. چون تنور روشن شد و آتش آن شعله گرفت، امام به مرد خراسانی گفت که وارد تنور شود. او تأمل کرد و از امام خواست او را از این کار معاف دارد و امام نیز عذر او را پذیرفت. چندی بعد هارون مکی وارد شد. امام به او فرمود وارد تنور شود و در آتش آن بنشیند. هارون بدون کوچک ترین تأملی وارد تنور شد. امام که با آن مرد خراسانی مشغول صحبت بود، از او خواست به تنور بنگرد. سپس از او پرسید: «در خراسان چه تعداد

ص: ۲۵۱

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۲۷؛ ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۸.

شیعه همانند هارون یافت می شود؟». خراسانی پاسخ داد: «سوگند به خدا یک نفر هم پیدا نمی شود». امام ادامه داد: «به یقین، ما در زمانی که حتی پنج نفر همراه نداشته باشیم قیام نمی کنیم، ما بیش از شما به زمان آگاهیم».^(۱)

این پرسش ممکن است به ذهن هر کس خطور کند که با توجه به اوضاع آشفته سال های پایانی عهد بنی امیه، چرا امام صادق علیه السلام از فرصت استفاده نکرد و دعوت طرفداران خود و دیگران را نپذیرفت؟ آیا اگر امام زودتر از بنی عباس خلافت خود را اعلام می کرد، همان مردمی که با سفاح بیعت کردند، با شور و شوق بیشتر با امام بیعت نمی کردند؟

امام به چند طریق، پاسخ دعوت کنندگان را داده اند:

یک _ در مورد افرادی همچون ابوسلمه که در خدمت بنی عباس بود و برای آنان فعالیت می کرد، امام آنان را از خود طرد کرد و فرمود آنان شیعیان ما نیستند. این پاسخ، تمامی شایعه ها و گفتارهایی را که ابوسلمه را از شیعیان امام می دانستند، رد کرد.^(۲)

دو _ در برخی پاسخ ها، امام به کمی تعداد شیعیان اشاره کرده و به همین دلیل، تکلیف قیام را از خود ساقط می دانستند؛ مانند پاسخ امام به سدیر صیرفی و سهل بن حسن خراسانی.

ص: ۲۵۲

۱- [۱]. مناقب، ج ۴، ص ۲۵۷.

۲- [۲]. الحیاه السیاسیّه للامام الرضا علیه السلام، ص ۵۰.

سه _ یکی دیگر از پاسخ های امام صادق علیه السلام تاکید بر تشیع افراد و میزان پای بندی آنان به احکام الهی می باشد. در این زمینه، پاسخ امام به سهل بن حسن خراسانی قابل تأمل است.

بنابراین، فراوانی افراد تنها ملاک برای قیام و به دست گرفتن حکومت نیست؛ چنانچه یاران از بینش سیاسی _ اجتماعی و اخلاقی کافی بهره مند نباشند، چه تضمینی وجود دارد که یاران، در نیمه راه امام را رها نکنند؟ و چگونه می توان به آنان امیدوار بود که همه سختی ها و رنج ها را تحمل کنند. مهم تر از همه، آیا پس از پیروزی می توانند آن را حفظ کنند و خود به انحراف گرفتار نشوند؟

امام صادق علیه السلام که از دیگران به زمان آگاه تر بودند، بر تبیین حقیقت دین تأکید می کردند و می کوشیدند بینش دینی _ سیاسی و اجتماعی شیعیان را بالا ببرند؛ به ویژه که مناطقی همچون خراسان و حتی عراق، هنوز توفیق آشنایی کامل با دین را نیافته بودند و فرصت بیشتری لازم بود تا به حقیقت دین پی برند. فراهم نبودن زمینه فرهنگی در مردم که یکی از زمینه های لازم هر قیام است، از عوامل اصلی ندادن پاسخ مثبت به داعیان است.

چهار _ نکته دیگری که باید بدان توجه کرد، تفاوت امام صادق علیه السلام با داعیان و مبارزان می باشد. بنی امیه علویان را سرسخت ترین دشمنان خود دانسته و امام صادق علیه السلام را به عنوان بزرگ آنان تحت نظر داشتند. از این رو، امام نمی توانست تحرک کافی داشته باشد و آزادانه به مخالفت با بنی امیه برخیزد؛ برخلاف بنی عباس که آن چنان حساسیتی نزد بنی امیه نداشتند. حتی برخی از بزرگان بنی عباس با دستگاه خلافت در ارتباط بودند.

پنج _ برای امام تنها پیروزی و به دست گرفتن قدرت مهم نبود، بلکه تداوم آن نیز اهمیت داشت این امر، گرفتاری های فراوان در پی داشت. بنی عباس چه پیش از پیروزی و چه پس از آن، از هر راهی برای پیروزی استفاده می کردند و رعایت احکام دین و شرع برای آنان مطرح نبود و حال آنکه امام صادق علیه السلام نمی خواست رهبری را در هر شرایطی بر عهده گیرد؛ زیرا: اول _ بسیاری از اقدامات آنان را نمی پسندید و خلاف شرع می دانست و به همین خاطر اجازه انجام آن کارها را نمی داد؛ دوم _ تمام کارهای ناپسندی که در طول سه دهه از سوی داعیان بنی عباس به ویژه ابومسلم انجام شده بود، به حساب امام نوشته می شد که این مسئله برای امام صادق علیه السلام بسیار ناگوار بود. همچنین بررسی شیوه های دعوت عباسیان به ویژه جعل اخبار و ... ، خودداری امام از همکاری با داعیان بنی عباس را بیشتر توجیه می کند.

شش _ حتی اگر امام دعوت ابوسلمه و ابومسلم را می پذیرفت، باز هم فایده ای نداشت، زیرا پیش از رسیدن پاسخ امام، سرداران عباسی سفاح را به مسجد کوفه آورده و برای او بیعت گرفتند. از این رو، در عمل پاسخ مثبت امام به آنان فایده ای نداشت، جز آنکه این کار بهانه ای به دست عباسیان می داد و بسیار زودتر به سرکوب شیعیان می پرداختند.

بنابراین، امام صادق علیه السلام از سویی عباسیان را از مبارزه با بنی امیه باز نداشت و از سوی دیگر، آنان را یاری نکرد؛ زیرا به هر حال، اقدام بنی عباس گامی بود در راه مبارزه با ستم. دیگر آنکه، بنی عباس را نیز یاری نداد؛ زیرا بسیاری از اقدامات آنها به ویژه اقدامات ابومسلم موافق شرع نبود. به همین جهت، امام به ابوسلمه و ابومسلم پاسخ منفی داد. همچنین خود امام صادق علیه السلام نیز فعالیت مستقلی برای مبارزه با بنی امیه آغاز نکرد؛ زیرا به شدت تحت

نظر امویان بود و اوضاع را به دلیل در اختیار نداشتن نیروی کافی و آمادگی نداشتن شیعیان برای شرکت در قیام، مناسب نمی دید. حسن ابراهیم حسن نیز در کتاب خود بر این نکته تاکید کرده است.^(۱)

ص: ۲۵۵

۱- [۱]. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

اشاره

امام صادق علیه السلام ۱۶ سال از عمر شریف خود را در دوران بنی عباس گذراند. ایشان در این مدت با دو تن از حاکمان عباسی، سفاح (۱۳۲ - ۱۳۶) و منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) هم عصر بود.

۱. سفاح

سفاح بیشترین کوشش خود را متوجه مبارزه با امویان کرد؛ به گونه ای که سیوطی می گوید: «در جریان بیعت با سفاح، تعداد بی شماری از بنی امیه و لشکریانشان کشته شدند.» از همین رو، او کمتر به مقابله با علویان و بنی الحسن علیه السلام پرداخت. (۱)

از برخی روایات برمی آید که سفاح از امام صادق علیه السلام نیز غافل نبوده و ایشان را زیر نظر داشت و حتی حضرت را به عراق فرا خوانده است. در این باره به روایت ذیل توجه کنید: امام صادق علیه السلام می فرماید: (زمانی که در حیره بودند)، در حالی که مردم در روز عید فطر شک داشتند و آن روز به خدا سوگند از ماه رمضان بود، سفاح از من پرسید: ای اباعبدالله، امروز روزه گرفتی؟ گفتم: خیر. در حالی که سفره مقابل او بود. سفاح گفت: نزدیک شو و بخور. پس نزدیک شدم و خوردم و گفتم: «روزه به حکم تو و افطار نیز به

ص: ۲۵۶

حکم تو می باشد.» شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «روزی از روزهای ماه رمضان را افطار کردی؟» امام پاسخ داد: آری! سوگند به خدا افطار روزی از ماه رمضان نزد من از اینکه کشته شوم بهتر است.^(۱)

این گزارش تاریخی یکی از سیره های امام صادق علیه السلام که تقیه است را در برخورد با حاکمان نشان می دهد.

۲. منصور (۱۳۶ - ۱۵۸ ه. ق)

اشاره

دوران خلافت منصور عباسی ۲۲ سال به طول انجامید. گزارش های بسیاری در مورد برخوردهای آن بزرگوار با منصور وجود دارد؛ به گونه ای که می توان گفت بیشترین گزارش های خلفای معاصر امام صادق علیه السلام (چه اموی و چه عباسی) در مورد منصور وارد شده است. امام در دوران منصور رنج های فراوان کشید و بارها از مدینه به عراق فرا خوانده شد. منصور بارها ایشان را متهم به فعالیت پنهانی علیه حکومت و جمع آوری خراج و اموال می کرد و مجالس مناظره علمی با بزرگان اهل سنت تشکیل داد تا از جهت علمی امام را شکست دهد. او به عامل خود در مدینه دستور داد، منزل امام را به آتش کشد و حتی یکی از نزدیک ترین افراد امام به نام _معلی بن خنیس_ به دست عامل او در مدینه به شهادت رسید.

سیره کلی امام صادق علیه السلام در این دوره نیز همانند سیره آن بزرگوار در برابر خلفای پیش از منصور بود. امام بیشترین فعالیت خود را متوجه کارهای

ص: ۲۵۷

۱- [۱]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۶۶.

علمی _ فرهنگی کرد و به تربیت شاگردان و محدثان وارسته پرداخت. او در تمام دوران زندگی خویش و در عصر منصور کوچک ترین بهانه ای به دست خلفا و کارگزاران آنها نداد؛ به گونه ای که منصور اعتراف می کند پس از مرگ ابراهیم و محمد (فرزندان عبدالله بن حسن) و شکست قیام آنها، منتظر بود کوچک ترین عمل از حضرت در مخالفت با بنی عباس سر زند تا علویان و شیعیان را قلع و قمع کند. در ادامه، سیره سیاسی امام صادق علیه السلام در دوران منصور را در محورهای زیر بررسی می کنیم:

الف) آغاز اختلاف بین عباسیان و علویان

به گفته سیوطی، منصور نخستین کسی بود که دشمنی میان عباسیان و علویان را ایجاد کرد.^(۱) او تلاش می کرد امام صادق علیه السلام نیز به گونه ای عمل کند که علویان را در برابر عباسیان قرار دهد، ولی امام تحت تأثیر رویه منصور قرار نگرفت و هیچ گاه به اختلاف میان این دو تیره دامن نزد و حتی گاه، ابراهیم پیشوای عباسی را در ردیف بزرگان علوی همچون امام حسین علیه السلام و زید که در عهد بنی امیه و در راه مبارزه به شهادت رسیده بودند قرار می داد.^(۲)

ب) شکست توطئه منصور

وقتی منصور از یافتن دلیل بر فعالیت های سیاسی امام نا امید شد، تصمیم به اجرای توطئه ای برای متهم ساختن امام گرفت. او شخصی را روانه مدینه کرد و از او خواست با اموال فراوان نزد امام رود و خود را یکی از شیعیان خراسانی او معرفی کند و آن اموال را به او تحویل دهد. چون فرستاده منصور

ص: ۲۵۸

۱- [۱]. تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۴.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۸.

به مدینه رفت و با امام دیدار کرد، امام، او و منصور را از فریفتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حذر داشت. (۱)

ج) بررسی روایت توطئه

یک - منصور در صدد بود مدرکی دال بر شرکت امام در فعالیت های سیاسی علیه خلافت بنی عباس فراهم کند و با استفاده از آن، فشار خود را بر اهل بیت علیهم السلام و امام، بیش از گذشته افزایش دهد تا کاملاً از خطر آنان، آسوده شود، ولی چون امام در فعالیت های خود به هیچ وجه احتیاط را از نظر دور نمی داشت و به گونه ای عمل می کرد که کوچک ترین بهانه ای به دست منصور ندهد، منصور تصمیم به توطئه گرفت.

بنابراین، این خبر می تواند بهترین دلیل برای تبیین سیره امام و استفاده ایشان از تقیه باشد؛ زیرا منصور و کارگزاران او تا اندازه ای مراقب رفتار شیعیان و امام بودند که از فراهم آوردن دلیل علیه آنان نا امید گشته و به توطئه روی آوردند.

دو - از روایت برمی آید که خراسان - پایگاه اصلی دعوت عباسی قبل از پیروزی - پس از روی کار آمدن بنی عباس با امام و شیعیان ارتباط داشته و افرادی پیوسته از آن دیار به حضور امام رسیده و حقوق شرعی خود را به ایشان می پرداختند. این روند تا بدان حد رواج داشت که منصور آن را بهترین

ص: ۲۵۹

۱- [۱]. همان، ص ۷۴؛ بصائر الدرجات، ج ۵، ص ۶۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۵؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۳۹؛ دلائل الامامه، ص ۱۲۳؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۱ ه. ق، ص ۴۰۶.

پوشش برای فریفتن امام تشخیص داد. از این رو، این نظریه که خراسانیان به اعتبار اهل بیت و علویان بنی عباس را یاری دادند، تقویت می شود.

سه _ امام به منصور یادآور می شود که هنوز علویان زحمت ها و مرارت هایی را که بنی امیه بر آنان وارد ساختند، فراموش نکرده اند و انصاف نیست که آنان را بدین گونه در تنگنا قرار دهی؛ زیرا آنان در سرنگونی بنی امیه و به قدرت رساندن بنی عباس نقش اساسی را ایفا کردند.

چهار _ امام به شخصی که مجری توطئه بود و نیز به منصور سفارش فرمود که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را فریب ندهند.

(د) کمک های مالی منصور به علویان

بر اساس برخی روایات، منصور اموالی را برای علویان می فرستاد و می کوشید با کمک های خود، آنان را از قیام علیه حکومت باز دارد و به خود متمایل سازد، ولی امام صادق علیه السلام با تأکید بر این نکته که تنها کمک مالی در جلب قلوب مؤثر نیست، منصور را آگاه ساخت و برای او پیام داد که علویان به رفتار نیک او بیش از کمک های مالی نیازدارند.

(ه) تقاضای منصور از امام برای دیدار با او

منصور نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشت و از ایشان پرسید که چرا همانند مردم و بزرگان دیگر به دیدار او نمی رود. امام در پاسخ فرمود: «نه از تو ترسی داریم که ما را به دیدارت مجبور سازد و نه چیزی از آخرت نزد تو یافت می شود تا به امید آن، به حضورت شتابیم. همچنین نه تو را برخوردار از نعمتی می بینیم تا بدان نعمت، ترا تهنیت گوئیم و نه خود را در نعمتی می بینی تا تو را بر آن تعزیت دهیم. پس برای چه کاری نزد تو آییم؟». منصور در پاسخ او نوشت: «برای نصیحت کردن ما به دیدارمان بیا.» امام صادق علیه السلام به او پاسخ

داد: «کسی که اراده دنیا کند تو را نصیحت نمی کند. هر کسی آخرت را طلب کند با تو همراهی نمی کند».(۱)

از روایت های بسیاری استفاده می شود که:

یک _ منصور در مدینه جاسوسانی داشت که شیعیان را شناسایی می کرد و به آزار آنان می پرداخت.(۲)

دو _ افرادی بین مردم وجود داشتند که با خبرچینی و سخن چینی تلاش می کردند میان امام و منصور تیرگی ایجاد کنند.(۳)

سه _ گاه مأموران منصور برای امام صادق علیه السلام مزاحمت فراهم می کردند.(۴)

(و) تصمیم بر قتل امام

منصور که پس از قلع و قمع بیشتر مخالفان، علویان و امام صادق علیه السلام را مهم ترین دشمن خود می دانست، محدودیت فراوانی برای آن حضرت و شیعیان وی فراهم کرد.

مفضل بن عمر یکی از نزدیک ترین یاران امام صادق علیه السلام می گوید: «منصور بارها تصمیم گرفت امام را به شهادت برساند، ولی هر بار که امام را فرا می خواند، چون نظرش به وی می افتاد، از هیبت امام به وحشت می افتاد و از تصمیم خود منصرف می گشت، ولی مردم را به شدت از رفت و آمد با ایشان

ص: ۲۶۱

۱- [۱]. كشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۳.

۳- [۳]. همان، ج ۵۲، ص ۲۵۴.

۴- [۴]. همان، ج ۴۷، ص ۲۰۶؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۶۵.

باز می داشت و به امام نیز اجازه نمی داد که مردم را به حضور پذیرد. شدت این ممنوعیت تا بدان جا رسید که برای بسیاری از یاران آن حضرت که در مسائل شرعی مانند نکاح و طلاق و... نیاز به پاسخ امام داشتند، جدایی از خانواده تا روشن شدن مسئله، آسان تر از رفتن نزد امام بود.^(۱)

همچنین منصور به حسن بن زید _ والی حرمین (مدینه و مکه) _ دستور داد که امام صادق علیه السلام و خانه او را به آتش بکشد. او نیز چنین کرد، ولی امام از این توطئه جان سالم به در برد.^(۲)

روایت های متعددی درباره احضار امام توسط منصور و تصمیم قطعی وی بر قتل ایشان وجود دارد.^(۳)

با بررسی روایت های مربوط به احضار امام از سوی منصور، نکات زیر به دست می آید:

یک _ امام صادق علیه السلام برای حضور نزد منصور لباسی پاکیزه و مرتب و مرکبی مناسب انتخاب می کرد؛ به گونه ای که بر هیبت و جلالت آن بزرگوار می افزود. این افزایش تا بدان حد بود که منصور را تحت تأثیر قرار می داد.^(۴)

ص: ۲۶۲

۱- [۱]. مناقب، چاپ جدید، ج ۴، ص ۲۵۷؛ مناقب، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۳۶۴.

۲- [۲]. مناقب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۸؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۶ و حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳- [۳]. برای آگاهی بیشتر نک: بحارالانوار، ج ۹۱، صص ۲۸۴ _ ۲۹۸؛ منهج الدعوات، صص ۲۳۳ _ ۲۴۷؛ دلائل الامامه، ص ۱۱۹ و الدمعه الساکبه، ج ۶، صص ۴۲۶ _ ۴۳۸.

۴- [۴]. حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۹۶.

دو _ پاسخ های امام بر اساس منطوق بود و از متانت برخوردار بود و آن حضرت با اشاره به نسبت خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، مقام و مرتبه اهل بیت علیهم السلام را یادآور می شد. (۱)

سه _ امام حاضر نمی شد بر اساس مذهب اهل تسنن سوگند یاد کند و چون منصور از وی خواست که وارد مسائل فقهی نشود، پاسخ داد که چه چیز مرا از فقه دور می دارد؟ اهمیت این پاسخ، با در نظر گرفتن اصلی ترین فعالیت های اجتماعی امام که همان تدوین فقه و تبیین مسائل شرعی بود، آشکارتر می شود. (۲)

یکی از نویسندگان معاصر (۳) پس از نقل و توضیح برخی روایات که بیانگر احضار امام صادق علیه السلام به عراق توسط منصور است، اشکال می کند که: «من در بیشتر آنچه راویان در این باره گفته اند شک دارم؛ زیرا منصور می دانست که امام صادق علیه السلامسودای خلافت در سر ندارد و در صدد قیام علیه حکومت و خلافت نیست».

در پاسخ می توان گفت این گونه روایات بسیارند و به طرق مختلف و در منابع شیعه و سنی آمده است و همچنین انگیزه ای نیز برای جعل آنها نیز وجود ندارد؛ زیرا این روایات حاکی از آرامش و بردباری امام صادق علیه السلام از یک سو و خشونت و سوء ظن منصور از سوی دیگر است. شرکت نکردن امام در

ص: ۲۶۳

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. هاشم معروف الحسینی، سیره الائمة الاثنی عشر، بیروت، دارالتعرف للمطبوعات، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۶۶.

قیام ها و فعالیت های سیاسی نیز، بدین جهت بود که ایشان حضور خود را صلاح نمی دید؛ نه اینکه به طور کلی با خروج علیه خلفا و همچنین در برابر ظلم و ستم و زیر پا نهادن احکام الهی بی تفاوت باشند. حضور دو فرزند امام در قیام محمد بن عبدالله بن حسن به توصیه پدرشان بهترین شاهد و دلیل در این زمینه است.

(ز) قیام محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام

قیام محمد بن عبدالله بن حسن در سال ۱۴۵ هـ. ق در مدینه _ محل سکونت امام صادق علیه السلام که سه سال پیش از شهادت آن حضرت روی داد _ از رخدادهای مهم عهد منصور است و واکنش و موضع امام صادق علیه السلام در برابر آن، نقش مهمی در تبیین سیره سیاسی آن حضرت دارد.

محمد فرزند عبدالله بن حسن که هر دو از فقها و بزرگان و نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بودند، سال ها پیش از پیروزی قیام عباسیان به عنوان فردی که می تواند رهبری بنی هاشم را در دست گیرد مطرح شد و نه تنها برخی علویان، بلکه بزرگان بنی عباس همچون ابراهیم امام، سفاح و منصور نیز در ماجرای بیعت ابواء که ماجرای آن گذشت، با وی بیعت کردند. عبدالله بن حسن، پدر محمد، که او را مهدی امت می نامید، نقش مهمی در مطرح کردن فرزندش و گرفتن بیعت برای وی داشت. امام صادق علیه السلام از همان آغاز با ردّ مهدی موعود بودن او، چنین موضع گرفت که اگر قیام برای امر به معروف و نهی از منکر انجام شود، عبدالله بن حسن _ پدر محمد _ شایستگی بیشتری برای رهبری دارد. مخالفت امام سبب شد برخی از علویان حاضر در آن جلسه

از بیعت خودداری کنند، ولی بیشتر حاضران با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت کردند.^(۱)

ج) دستگیری بنی الحسن علیه السلام و اندوه امام صادق علیه السلام

پس از آنکه حاکم مدینه به فرمان منصور، شمار زیادی از بستگان و بزرگان بنی الحسن علیه السلام را دستگیر کرد و به آنان بی احترامی نمود، امام صادق علیه السلام از این جریان بسیار اندوهگین شد و در مسجد مدینه سخنانی خطاب به مردم و مأموران حکومت بیان فرمود. امام کوشیدند هنگامی که نوادگان امام حسن علیه السلام و عموزاده هایش را به سوی بقیع می بردند، با عبدالله بن حسن علیه السلام گفت و گو کند، ولی مأموران به شدت ایشان را از این کار بازداشتند.^(۲)

پس از مدتی که منصور از عراق به حجاز آمد و مراسم حج را به جای آورد، هنگام بازگشت از مکه به عراق در ربنده توقف کرد و دستور داد بزرگان بنی الحسن علیه السلام را که در مدینه زندانی بودند، به ربنده انتقال دهند.

ریاح__ حاکم مدینه __ توسط شخصی به نام ابوالاظهر__ آنان را در حالی که به زنجیر کشیده شده بودند، به همراه تعداد زیادی مأمور به ربنده فرستاد. امام صادق علیه السلام که مخفیانه عموزادگان خود را می نگریست و می گریست، بسیار

ص: ۲۶۵

۱- [۱]. تفصیل جریان بیعت ابواء در فصل مربوط به سیره امام در انتقال خلافت بررسی گردید.

۲- [۲]. ترجمه اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الدمعه الساکبه، ج ۹، ص ۵۳۱.

اندوهگین شد. از قراین برمی آید استبداد منصور و کارگزارانش تا آن حد بر مدینه حکمفرما بود که امام نتوانست از منزل خارج شود. (۱)

ط) نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حسن علیه السلام

امام صادق علیه السلام پس از دستگیری و فرستادن بنی الحسن علیه السلام به کوفه، با وجود سخت گیری های فراوان منصور در حق علویان، نامه ای خطاب به عبدالله بن حسن علیه السلام نگاشت و ضمن اظهار هم دردی با او، وی را دلداری داد. (۲)

علامه مجلسی می گوید: «در این نامه، امام صادق علیه السلام عبدالله بن حسن را با وصف «العبد الصالح» یاد کرده و برای او و دیگر عموزادگانش سعادت، آرزو کرده است. این دلالت می کند که این افراد نزد امام صادق علیه السلام از مقام و منزلت والایی برخوردار بوده اند و امام آنها را مظلوم می دانست. پس اگر در مواردی، جدایی آنها از امام صادق علیه السلام گزارش شده، به جهت تقیه بوده است تا اقدامات آنها علیه بنی عباس به امام صادق علیه السلام نسبت داده نشود و آن حضرت از سوی حکومت در تنگنا قرار نگیرد». (۳)

علامه مجلسی سپس با آوردن حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیش گویی شهادت بنی الحسن علیه السلام بر مقام والای آنان تأکید می کند. بنابراین، هرچند امام صادق علیه السلام، خود نمی توانست علیه ستمگری های حکومت اقدامی انجام دهد،

ص: ۲۶۶

۱- [۱]. مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۷۴؛ طبری، ج ۷، ص ۵۴۰؛ البدایه و النهایه، ج، ص ۸۶؛ مدارک فوق به بیان آنچه در ربنده گذشت و بی احترامی های منصور نسبت به بنی الحسن علیه السلام اشاره کرده اند. پس از آن نیز منصور دستور داد آنان را به کوفه منتقل کرده و در منزلی تاریک و نمور زندانی کنند و سرانجام سقف را بر سر آنان ویران کردند و آن بزرگان را به شهادت رساندند.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۹۹.

۳- [۳]. همان، ص ۳۰۲.

ولی کسانی را که با اهداف الهی بر ضد حکومت مبارزه می کردند، تأیید می فرمود.

بنابر گزارش ابوالفرج اصفهانی، هر چند امام شرکت خود در قیام را مصلحت نمی دید، ولی اصل قیام علیه بنی عباس را تجویز می کرد. سلیمان بن نهیک می گوید: «موسی و عبدالله فرزندان جعفر علیه السلام، نزد محمد بن عبدالله بودند. جعفر علیه السلام نیز پس از چندی به حضور محمد آمده و به او فرمود: آیا دوست داری که خاندان تو ریشه کن شوند؟ محمد پاسخ داد: خیر. سپس امام عذر خویش را از شرکت در قیام بیان کرد و از محمد جدا شد. محمد از دو فرزند امام نیز خواست که در قیام شرکت نکنند و به پدرشان ملحق شوند، ولی امام صادق علیه السلام به آن دو فرمود که در قیام حاضر باشند و آنان نیز گفته پدرشان را اجابت کردند.^(۱) بر این اساس، این سخن که امام مخالف قیام بودند،^(۲) نادرست می نماید.

در جریان قیام محمد بن عبدالله، رخدادهایی وجود دارد که حاکی از رضایت امام از قیام است:

یک - پس از آنکه منصور، عیسی بن موسی را برای سرکوبی قیام به مدینه فرستاد، امام صادق علیه السلام از وی به عنوان «المتلعب بدمائنا؛ بازی کننده با خون های ما» یاد کرد.^(۳)

ص: ۲۶۷

۱- [۱]. مقاتل الطالبيين، ص ۲۲۳.

۲- [۲]. ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۴۷.

۳- [۳]. مقاتل الطالبيين، ص ۲۴۰.

دو _ امام صادق علیه السلام پس از شروع قیام برای آنکه هیچ گونه بهانه ای به دست دشمنان نیفتد و در معرض اتهام همکاری با محمد نباشد، مدینه را ترک گفت و به یکی از نواحی شهر به نام _فرع_ رفت و پس از پایان قیام به مدینه بازگشت. (۱)

سه _ عیسی بن موسی از سوی منصور مأموریت یافت علویان مدینه را احضار کند و اسامی کسانی را که نزد او می آیند، به دارالخلافه بفرستد. امام صادق علیه السلام از حضور نزد وی خودداری کرد. (۲)

چهار _ عیسی بن موسی در جریان سرکوبی قائم، مزرعه امام صادق علیه السلام به نام «عین ابی زیاد» را که امام و مردم مدینه، در محصول آن شریک بودند تصرف کرد. _رومی_ یکی از موالی امام صادق علیه السلام که از سوی حضرت به مدینه رفت تا اخبار شهر را به ایشان گزارش دهد می گوید: نزد امام بازگشتم و به ایشان خبر دادم که عیسی بن موسی، _عین ابی زیاد_ را تصرف کرده است. امام در پاسخ گفتند: چه چیز عیسی را بر آن می دارد که بر ما بدی روا دارد و احترام خویشان خود را رعایت نکند. سوگند به خدا که او و فرزندانش بهره ای از آن نخواهند داشت. (۳)

ص: ۲۶۸

۱- [۱]. كشف الغمه، ج، ص ۳۷۹؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵.

۲- [۲]. طبری، ج ۶، ص ۵۷۹.

۳- [۳]. مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۰؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۰۵.

ی) شرکت کنندگان در قیام

آن گونه که از مدارک برمی آید افزون بر مردم مدینه، بسیاری از بزرگان و علمای شهر نیز که از اهل سنت بودند، در قیام شرکت کردند. اسامی برخی از آنان به قرار زیر است:

یک _ ابوبکر بن ابی سبره _ (فقیه) که پرچمدار بود؛(۱)

دو _ عبدالله بن عامر اسلمی _ (قاری و حافظ)؛(۲)

سه _ المنذر بن محمد بن منذر بن زبیر (فقیه و محدث)؛(۳)

چهار _ مصعب بن ثابت _ (شاعر)؛ وی با سرودن اشعار مردم را تشویق به شرکت در قیام می کرد.(۴)

پنج _ عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن _ (فقیه و محدث)؛ وی پس از قیام، به قضاوت مدینه منسوب شد.(۵)

شش _ یزید بن هرمز _ (فقیه)؛(۶)

هفت _ محمد بن عجلان _ (فقیه)؛(۷)

هشت _ عبیدالله بن عمر؛(۸)

ص: ۲۶۹

۱- [۱]. مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۱.

۲- [۲]. همان.

۳- [۳]. همان، ص ۲۵۰.

۴- [۴]. همان.

۵- [۵]. همان، ص ۲۵۶. وی پس از دستگیری، شک در مهدویت محمد را دلیل بر شرکت در قیام دانست.

۶- [۶]. همان، ص ۲۵۱.

۷- [۷]. همان، ص ۲۵۷.

۸- [۸]. همان.

نه _ هشام بن عروه بن زبیر؛(۱)

ده _ ابو خالد واسطی؛(۲)

یازده _ قاسم بن مسلم؛(۳)

دوازده _ عبدالله بن عمر بن عمری؛(۴)

سیزده _ ابوبکر بن عمر بن عمر؛(۵)

چهارده _ عبیدالله بن عبدالله بن عمر؛ وی به محمد پاسخ مثبت داد، ولی پیش از قیام در گذشت.(۶)

پانزده _ عبدالعزیز بن مطلب مخزومی؛(۷)

شانزده _ عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر؛(۸)

هفده _ عبدالواحد بن ابی عون (محدث). (۹)

البته برخی از بزرگان مدینه نیز حاضر به همکاری با محمد نشدند؛ از جمله:

یک _ عبیدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب؛(۱۰)

ص: ۲۷۰

۱- [۱] . همان.

۲- [۲] . همان.

۳- [۳] . همان.

۴- [۴] . همان، ص ۲۵۴.

۵- [۵] . همان.

۶- [۶] . طبری، ج ۷، ص ۶۰۵.

۷- [۷] . مقاتل الطالبيين، ص ۲۴۸.

۸- [۸] . همان، ص ۲۵۱.

۹- [۹] . همان، ص ۲۵۴.

۱۰- [۱۰] . ذهبی حوادث ۱۴۱ _ ۱۶۰، ص ۲۱۴.

دو _ محمد بن عبدالعزیز؛

سه _ ضحاک بن عثمان بن عبدالله؛

چهار _ عبدالله بن منذر بن مغیره؛

پنج _ مالک بن انس _ که به جواز خروج بر منصور فتوا داد، ولی خود در قیام شرکت نجست. (۱)

منصور در پاسخ به _ اسحاق بن مسلم عقیلی _ که پرسیده بود چه کسی از محمد تبعیت کرد؟ گفت: فرزندان علی علیه السلام و فرزندان جعفر و عقیل و فرزندان عمر بن الخطاب و فرزندان زبیر بن عوام و سایر قریش و اولاد الانصار. (۲)

پس از قیام محمد بن عبدالله، فردی به نام _ شیبه بن غفال _ از سوی منصور والی مدینه شد. او پس از ورود به مدینه در نماز جمعه خطبه ای خواند و در آن حضرت علی علیه السلام و فرزندان او را به شکستن بیعت و محاربه متهم ساخت. حاضران در مسجد جرئت اعتراض نداشتند؛ جز امام صادق علیه السلام که برخاست و به او اعتراض کرد. (۳)

امام صادق علیه السلام پس از قیام، در دیدار با منصور از او خواست که _ عین ابی زیاد _ را به وی بازگرداند، ولی منصور با خشونت پاسخ داد: من آن را تصرف

ص: ۲۷۱

۱- [۱]. الکامل، ج ۵، ص ۳.

۲- [۲]. این عبارت، نشانگر شرکت همه علویان در قیام است و عدم اختصاص آن به بنی حسن علیه السلام را می رساند. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۴

۳- [۳]. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۵؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۹۴؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۴۴۱؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۱۵.

نکرده ام، بلکه «آن را مهدی شما قبضه کرده است».(۱) که مرادش کنایه زدن به حضرت بود. و نیز ادامه داد: «با من چنین سخن می گویی. سوگند به خدا جانت را خواهم گرفت».

ک) قیام ابراهیم بن عبدالله

به فاصله کمی پس از قیام محمد در مدینه، ابراهیم برادر وی که بنا بود هم زمان با محمد قیام کند، ولی به دلایلی نتوانسته بود، در بصره قیام کرد. ابراهیم نیز پس از چندی کشته شد و قیام شکست خورد.

آنچه درباره قیام ابراهیم قابل توجه است، همکاری بسیاری از علمای اهل سنت همانند ابوحنیفه با وی است. همچنین ذهبی (۲) و طبری (۳) هر دو به شرکت جمع زیادی از فقها و اهل علم در قیام ابراهیم اشاره کرده اند.

اسامی برخی از شرکت کنندگان در این قیام چنین است:

یک _ ابوحنیفه که مردم را آشکارا به شرکت در قیام فرا می خواند؛

دو _ عیسی بن یونس؛

سه _ عباد بن عوام؛

چهار _ یزید بن هارون؛

پنج _ هشیم بن بشیر؛

شش _ معاذ بن معاذ بن عوام و بسیاری دیگر.(۴)

ص: ۲۷۲

۱- [۱]. طبری، ج ۶، ص ۵۷۹.

۲- [۲]. ذهبی حوادث ۱۴۱ _ ۱۶۰، صص ۳۶ و ۴۳.

۳- [۳]. همان؛ مقاتل الطالبیین، صص ۳۲۳، ۳۱۴ و ۳۱۸.

۴- [۴]. ذهبی حوادث ۱۴۱ _ ۱۶۰، ص ۴۳.

ذهبی معتقد است که _شعبه بن حجاج_ _محدث مشهور بصره_ در قیام ابراهیم شرکت نکرد؛(۱) ولی ابوالفرج نه تنها شرکت او در قیام را گزارش می دهد، بلکه می گوید: او مردم را به شرکت در قیام فرا می خواند و می گفت: چه چیز شما را از حضور در «بدر صغری» باز می دارد.(۲)

در برابر حضور علمای اهل سنت در قیام، ابراهیم نیز به دیدگاه های فقهی آنان در مسائل شرعی اهمیت می داد تا آنجا که روزی بر جنازه ای نماز خواند و برابر نظر اهل سنت، چهار تکبیر بر آن گزارد و چون عیسی بن زید از او علت این کار را پرسید، پاسخ داد: با این کار افراد بیشتری گرد ما می آیند و ما در حال حاضر به آنان احتیاج داریم و از ترک یک تکبیر ضرری پیش نخواهد آمد.(۳)

درباره موافقت یا مخالفت امام صادق علیه السلام با قیام ابراهیم، گزارشی در دست نیست، ولی با توجه به موافقت امام با اصل قیام محمد و شورش علیه حکومت، مخالفت او با قیام ابراهیم بعید به نظر می رسد.

۳. شهادت امام

ص: ۲۷۳

۱- [۱]. همان.

۲- [۲]. مقاتل الطالبيين، ص ۳۱۳.

۳- [۳]. همان، ص ۲۸۸. ذهبی این واقعه را درباره نماز عید بیان می کند و می گوید: ابراهیم در نماز عید بیش از چهار بار تکبیر نگفت. حوادث ۱۴۱ _ ۱۶۰، ص ۴۳.

به گفته ابن شهر آشوب در مناقب (۱) و شبراوی در الاتحاف (۲) منصور، امام صادق علیه السلام را مسموم ساخت. مسعودی نیز در مروج الذهب (۳) مسموم شدن آن حضرت را به عنوان یک احتمال مطرح می کند.

یعقوبی تأسف و اندوه منصور بر رحلت آن حضرت را گزارش کرده است و ابوزهره با تمسک به گفته یعقوبی آن را شاهد نادرست بودن گفته امامیه می داند که قائل به مسموم شدن آن حضرتند. وی همچنین این اقدام را مخالف رویه تحکیم قدرت منصور می داند. (۴)

در پاسخ ابن زهره باید گفت بین گفته کسانی که به مسموم شدن امام صادق علیه السلام قائلند و سخن یعقوبی، هیچ تعارضی نیست تا به موجب یکی از دیگری دست برداریم. منصور در پشت پرده زمینه های شهادت آن حضرت را فراهم کرد و برای آنکه نقش خود را در مرگ آن حضرت انکار کند، پس از شهادت وی در فقدان امام اظهار تأسف کرد.

راوی گزارش مسموم شدن امام صادق علیه السلام نیز تنها امامیه نیستند، بلکه اهل تسنن هم بدین نکته اشاره کرده اند؛ مانند شبراوی در الاتحاف. سرانجام اینکه به شهادت رساندن امام نه تنها مخالف رویه منصور نبود، بلکه با سیره او کاملاً موافق بود. منصور بیشتر مخالفان خود را با خیانت به قتل رساند.

ص: ۲۷۴

۱- [۱]. مناقب آل ابی طالب، چاپ جدید، ص ۴.

۲- [۲]. شبراوی، الاتحاف عجب الاشراف، دار نعمان، ص ۱۴۷.

۳- [۳]. ترجمه مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸ و ج ۳، ص ۳۱۳.

۴- [۴]. الامام الصادق علیه السلام، صص ۶۳ و ۶۴.

اشاره

در این بخش، سیره اجتماعی امام صادق علیه السلام بررسی خواهد شد. همان گونه که از عنوان برمی آید، شیوه رفتار امام صادق علیه السلام با عموم مردم به ویژه اهل تسنن موضوع اصلی مباحث در سیره اجتماعی است.

روابط اجتماعی امام صادق علیه السلام را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) روابط امام با عموم مردم، چه اهل سنت و چه شیعیان؛

ب) روابط امام با اهل سنت؛

ج) روابط امام با شیعیان.

به دلیل خارج بودن قسم سوم از موضوع بحث، تنها روابط دسته اول و دوم بررسی می شود و با استفاده از روایات، به اصول سیره اجتماعی امام صادق علیه السلام اشاره می شود.

اصول کلی برخورد های اجتماعی امام صادق علیه السلام

اصل اول: تقیه

ص: ۲۷۵

در سیره اجتماعی نیز همانند سیره علمی و سیره سیاسی، تقیه نخستین و مهم ترین اصل می باشد. می توان تقیه را تنها اصلی دانست که در هر سه بخش عمده سیره امام صادق علیه السلام به چشم می خورد. در سیره علمی، امام تقیه را در مورد علما به کار می بست و در سیره سیاسی، تقیه امام از خلیفه و کارگزاران حکومتی انجام می شد و حال آنکه در سیره اجتماعی، تقیه برای پوشیده داشتن مطلب از عامه مردم به کار برده می شد. روایت های بسیاری، تقیه امام نسبت به عامه مردم را بیان کرده اند.

روایات مربوط به تقیه اجتماعی بر دو دسته اند:

الف) روایاتی که به طور کلی ضرورت تقیه و سفارش امام به آن را می رسانند:

۱. امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش می فرماید: «دوستان ما را سلام برسان و آنان را آگاه ساز که احادیث و اسرار ما را در دژهای مستحکم و سینه های فهیم و دانا و عقول سنگین و وزین قرار دهند. سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلق را آفرید، کسی که حدیث ما را نزد افرادی که قابلیت تحمل آن را ندارند باز گوید، زیانش بیشتر از کسی است که ما را دشنام می دهد و در جنگ با ماست»^(۱).

۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرگاه در زمان پیشوایان ظالم قرار گرفتید، احکام آنان را بپذیرید و خود را مشهور نسازید تا کشته شوید. اگر به احکام آنان عمل کنید، برای شما نیک است»^(۲).

ص: ۲۷۶

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۹، برگرفته از: اختصاص.

۲- [۲]. همان، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. سفیان بن سعید می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «ای سفیان بر تو باد تقیه. همانا که آن سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است».(۱)

۴. محمد خزّاز از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هرکس اسرار ما را فاش سازد، مانند کسی است که حقّ ما را انکار کند».(۲) علامه مجلسی رحمه الله در توضیح این حدیث می فرماید: «این روایت دلالت می کند بر اینکه افشا کننده اسرار در ایمان نداشتن و بیزاری امام از او و افعالی که زیان شیعیان را در پی دارد، همانند کسی است که فضایل و مرتبت اهل بیت علیهم السلام را انکار می کند. می توان گفت زیان افشا کننده اسرار از زبانی که منکران وارد می سازند، بیشتر است؛ زیرا زیان انکارکنندگان تنها به خود آنها بازمی گردد، ولی زیان افشا کننده اسرار نه تنها او را در برمی گیرد، بلکه به معصوم علیه السلام و مؤمنان دیگر نیز زیان وارد می شود».(۳)

۵. امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که احادیث و اسرار ما را فاش کند، ما را به قتل خطا نکشته، بلکه به قتل عمد کشته است».(۴)

ب) روایت هایی که در موارد خاص وارد شده اند و مصادیق تقیه را بیان می کنند:

ص: ۲۷۷

۱- [۱]. همان، ج ۷۲، ص ۳۹۶؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۹.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۸۵. نقل از اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳- [۳]. همان، ص ۸۵.

۴- [۴]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۱. معاذ بن مسلم_ می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: به من خبر رسیده است که در مسجد جامع می نشینی و برای مردم فتوا می دهی. گفتم بلی و [سپس پرسیدم] من در مسجد می نشینم، پس شخصی نزد من می آید و پرسشی می کند. اگر او را از مخالفان شما بیابم او را به آنچه عمل می کنند خبر می دهم و اگر او را شخصی بیابم که دوستدار شماست، او را به آنچه از شما رسیده است خبر می دهم و اگر او را نشناسم، اخبار هر دو گروه را به او می گویم و اخبار شما را میان دیگر خبرها بیان می کنم. امام پاسخ داد: «چنین کن، من نیز چنین می کنم».(۱)

۲. حسین جمال_ می گوید: با اباعبدالله از مدینه به مکه رفتم. چون به غدیر خم رسیدیم، امام به من نظر کرد و فرمود: «اینجا مکانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». در سمت راست خیمه پیامبر چهار نفر از قریش بودند که چون نظر کردند، سفیدی زیر بغل پیامبر را دیدند. من گفتم حمد و سپاس خدای را که از تو این حدیث را شنیدم. امام فرمود: اگر تو شتربان من نبودی این حدیث را به تو نمی گفتم؛ زیرا اگر [این حدیث را] روایت کنی، از تو نمی پذیرند».(۲)

۳. ابن ابی یعفور_ می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: دینم را بر تو عرضه می دارم. امام فرمود: «عرضه بدار»، گفتم شهادت به خدای واحد می دهم و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و اقرار دارم به آنچه از خدای

ص: ۲۷۸

۱- [۱]. اختیار معرفه الرجال، ج ۲، صص ۵۲۲ - ۵۲۴؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۰، صص ۱۲۲ و ۲۳۷.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۲۱؛ هاشم بن سلیمان بحرانی، البرهان، ج ۴، ص ۳۷۴.

متعال آورده است. سپس ائمه علیهم السلام را برای وی وصف کردم تا آنکه رسیدم به امام صادق علیه السلام و گفتم درباره شما همان را می گویم که درباره دیگر ائمه گفتم. امام فرمود: «نهی می کنم تو را که نام مرا در بین مردم ابراز کنی». (۱)

۴. حماد بن واقد لِحام می گوید: در راه به امام صادق علیه السلام برخوردم. از ایشان روی برگرداندم و گذشتم. پس از چندی نزد حضرت رفتم و گفتم فدایت شوم. گاهی شما را در راه می بینم. پس از شما روی برمی گردانم تا موجب زحمت شما نشوم. امام فرمود: خدا تو را رحمت کند، ولی دیروز شخصی مرا در فلان مکان دید و گفت: «علیک السلام یا ابا عبدالله» و کاری پسندیده انجام نداد. (۲)

تقیه در عزای امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام بر زنده نگاه داشتن واقعه کربلا و بزرگداشت شهدای عاشورا تأکید فراوان داشتند و همواره عزای امام حسین علیه السلام را برپا می داشتند، ولی هیچ گاه تقیه را فراموش نمی کردند.

ابوداؤد مسترق می گوید: روزی نزد امام بودم و سفیان بن مصعب عبدی نیز حاضر بود. امام صادق علیه السلام از او خواست اشعاری بخواند و پیش از آنکه عبدی شروع به خواندن اشعار کند، ام فروه را نیز صدا کردند تا از پشت پرده اشعار را بشنود. عبدی به خواندن اشعاری در مورد امام حسین علیه السلام پرداخت.

ص: ۲۷۹

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۷؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲- [۲]. ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۳۱۰؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶.

اشعار، زنان حرم امام صادق علیه السلام را چندان دگرگون ساخت که با صدای بلند گریستند و صدای گریه آنان مردم را جلوی خانه امام کشانید. امام شخصی را نزد آنان فرستاد و گفت: «یکی از بچه های ما غش کرده بود، زنان به گریه افتادند».(۱)

تأثیر تقیه در فضیلت اعمال

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: ما برتریم یا یاران قائم؟ امام فرمود: شما؛ زیرا همیشه در ترس و اضطراب هستید و اعمالتان را با تقیه انجام می دهید.(۲)

اصل دوم: هم نشینی با اهل سنت

دومین اصل سیره اجتماعی امام تشویق شیعیان به ارتباط با عامه مردم و هم نشینی با آنان است. امام صادق علیه السلام دوست نداشت که شیعیان، دیگر برادران دینی خود را که اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، ترک گفته و منزوی شوند؛ زیرا در این صورت، زیان فراوان بر آنان وارد می شد. از جمله شناخته بودن نزد مردم و پیدایش نفرت بین گروه های مختلف جامعه را می توان نمونه هایی از زیان های انزوای شیعیان دانست. از آن گذشته، هم نشینی با اهل سنت، زمینه پذیرش حقایق و آگاه شدن آنان به فضایل اهل بیت علیهم السلام را به

ص: ۲۸۰

۱- [۱]. الغدير، ج ۲، صص ۱۳۵ و ۲۹۴؛ اغانی، ج ۷، ص ۲۴۰ و بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۱ و ج ۴۴، صص ۲۸۶، ۲۹۱ و ۳۰۳ و ج ۴۵، صص ۳۱۳، ۳۰۶.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۴. برای اطلاع بیشتر نک: بحارالانوار، ج ۷۲، صص ۳۹۳ - ۴۴۳؛ مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۰۷.

همراه داشت. امام صادق علیه السلام با دانشمندان اهل سنت روابط نیکی داشتند و جز در موارد بسیار ضروری در برابر آنان موضع نمی گرفتند.

امام در روایتی طولانی، سفارش هایی به شیعیان می فرماید و از عبدالاعلی یکی از یاران نزدیک خود می خواهند که سفارش هایش را به مردم برساند. از جمله می فرماید:

ای عبدالاعلی، به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو خدای رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خود جلب کند. احادیثی را به آنان بگویند که می شناسند و آنچه را نمی پسندند، از آنها بپوشانید. (۱)

اصل سوم: عدم فراخوانی عامه به تشیع

سومین اصل امام در سفارش به شیعیان این بود که در دعوت مردم به تشیع و راه حق اصرار نکنند و عامه را به حال خود بگذارند تا چنانچه خود خواستند و زمینه بصیرت برای آنان فراهم شد به حقیقت بگردانند.

ثابت بن سعید می گوید: ابوعبدالله به من فرمود: ای ثابت شما با مردم چه کار دارید. خود را از مردم دور بدارید. کسی را به مرام خویش دعوت نکنید و نگویید آن شخص عمویم، برادرم یا پسر عمویم و همسایه ام می باشد. (۲)

سلیمان بن خالد می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: خانواده من سخن مرا می شنوند و پیروی می کنند. آیا آنها را به تشیع دعوت کنم؟ امام فرمود: بلی،

ص: ۲۸۱

۱- [۱]. ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۳۱۵.

۲- [۲]. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۰۵؛ ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۵.

همانا خداوند در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خویشاوندانتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ ها هستند، حفظ کنید. (۱)

اصل چهارم: ارتباط امام با همه گروه ها

سیره امام صادق علیه السلام بر آن بود که با مسلمانان، بدون توجه به فرقه و مذهبشان در ارتباط باشد. در این باره، نیز روایت های بسیاری وجود دارد.

— ابو جعفر محمد بن معروف هلالی — می گوید: در ۱۲۸ سالگی به حیره (مکانی نزدیک کوفه) رفتم و در هنگام خلافت سفاح به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم. مردم سه روز پی در پی نزد ایشان ازدحام کردند و من نتوانستم به محضر آن حضرت برسم. در روز چهارم که مقداری اطراف امام خلوت شده بود مرا دیدند. و نزد خود فرا خواندند و به سمت مرقد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتند. من نیز از او پیروی کردم. (۲)

— اسماعیل بن مهران — می گوید: نزد ابو عبدالله امام صادق علیه السلام بودم. سپس با او وداع کردم. آن سال به حج آمده بودم. چون خارج شدم، برگشتم تا سؤالی بپرسم. منزل او را پر از مردم دیدم. (۳)

— محمد بن سنان — می گوید: مفضل بن عمر گفت که من روزی به هنگام عصر در مسجد پیامبر بین قبر و منبر نشسته بودم که ابن ابی العوجاء وارد شد. با او در زمینه مسائل اعتقادی به بحث پرداختم و افکار شرک آلود او مرا به شدت ناراحت ساخت؛ به او گفتم: ای دشمن خدا! آیا در دین خدا الحاد و کفر پیشه

ص: ۲۸۲

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۷، ص ۸۶؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- [۲]. دلائل الامامه، ص ۱۱۵؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۷۴ و بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۹۳.

۳- [۳]. دلائل الامامه، ص ۱۳۷؛ الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۳۹۱ و بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۹.

کرده ای؟ و باری تعالی را که خالق توست، انکار نموده ای؟ ابن ابی العوجاء پاسخ داد: ای شخص! اگر اهل کلام هستی با تو سخن گفتیم. پس اگر دلیلی بیاوری، از تو پیروی می کنیم و اگر اهل کلام نیستی، پس سخنی برای تو نیست. اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی که او چنین با ما سخن نمی گوید و با ما به این صورت مجادله نمی کند. او سخنان بیشتری از آنچه تو شنیدی می شنود، ولی در خطاب او فحش نیست و در جواب ما تعدی نمی کند. همانا او بردبار و عاقل و باوقار است و بدخلقی بر او عارض نمی شود. (۱)

از این حدیث برمی آید که امام صادق علیه السلام رفتار محترمانه ای با مخالفان داشته و در مناظره و بحث، هیچ گاه موازین اخلاقی را فراموش نمی کرد.

اصل پنجم: کمک های مالی به مخالفان

امام صادق علیه السلام تنها به ارتباط با مخالفان و هم نشینی با آنان بسنده نمی کرد، بلکه از آنها حمایت مالی نیز می کرد؛ زیرا به هر حال، آنان هم جزیی از جامعه اسلامی بودند و چون خلفای جور در حق بیشتر مردم ستم می کردند، فقیران اهل سنت هم نیازمند کمک بودند.

— معلی بن خنیس — می گوید: در شبی تاریک امام صادق علیه السلام به قصد سایبان بنی ساعده خارج شد. من نیز او را دنبال کردم. در این هنگام، چیزی از [دوش] امام افتاد. پس گفتم: «بسم الله اللهم؛ خدایا، آنرا به ما بازگردان». معلی می گوید: نزد

ص: ۲۸۳

او رفتم و سلام کردم. فرمود: معلی هستی؟ گفتم: بلی، فدایت گردم. امام فرمود: اگر چیزی دیدی که بر زمین افتاده است، به من بده و من خواستم آنچه را افتاده بود و جمع کرده بودم به وی بدهم که کیسه ای چرمی پر از نان دیدم. به امام گفتم فدایت شوم، اجازه دهید کیسه را من حمل کنم، امام فرمود: خیر. من برای این کار سزاوارتر از تو هستم. معلی می گوید: به راه ادامه دادیم تا به سایبان بنی ساعده رسیدیم. مردمی در آنجا خوابیده بودند. امام یکی دو نان زیر پیراهن هر یک از آنها می گذاشت تا آنکه به تمامی آنان نان رسید. در راه بازگشت به امام گفتم: فدایت شوم، آیا این گروه، حق را می شناسند؟ فرمود: اگر حق را می شناختند، آنان را در نمک خود شریک می ساختیم. (۱)

اصل ششم: سفارش به صله ارحام

امام صادق علیه السلام اصحاب خود را به صله رحم سفارش می فرمود و اگر خویشاوندان، مخالف بودند نیز، بر سفارش خود تأکید می کرد.

جابر می گوید: شنیدم مردی به امام صادق علیه السلام می گفت: والدین من مخالف حق هستند. امام فرمود: «به آنها نیکی کن همان گونه که مسلمانان دوستدار ما را نیکی می کنی». (۲)

ص: ۲۸۴

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۰؛ ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳۳؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۷۸ و الدمعه الساکبه، ج ۶، ص ۲۹۸.

۲- [۲]. ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۶.

هرچند امام صادق علیه السلام به اصحاب سفارش می کرد که با عامه و مخالفان رفت و آمد داشته باشند و در مراسم آنان شرکت کنند تا منزوی نشوند، ولی از سوی دیگر، می کوشیدند انسجام شیعیان را حفظ کنند و از هضم شدن آنان در دیگر فرقه ها، جلوگیری نمایند. در این زمینه، به یکی از نامه های امام صادق علیه السلام به شیعیان اشاره می شود. این نامه توسط اسماعیل بن مخلد سراج به دیگر شیعیان رسانده شد. اسماعیل بن جابر می گوید. امام به اصحاب خود دستور داد که توصیه های نامه را همیشه به خاطر داشته باشند و به آنها عمل کنند. یاران او نیز آن نامه را در مساجد و خانه هایشان قرار دادند و پس از اتمام نماز در آن می نگریستند. در ادامه، تنها به بخشی از فراز نخست آن اشاره می شود.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

اما بعد، از خدای خود که آفریننده شماسست، عافیت بخواهید و آرامش و وقار خود را حفظ کنید و بر حفظ حیا و آبروی خویش همت گمارید. از تمام زشتی هایی که صالحان پیش از شما از آنها دوری کرده اند، پرهیزید و با مخالفانتان به خوبی رفتار کنید. از منازعه و مخاصمه طولانی خودداری کنید و در مجالس خود که چاره ای از اختلاط و نزاع کلامی نیست، به تقیه پناه ببرید که خدا شما را به آن فرمان داده است. (۱)

ص: ۲۸۵

در این نامه به بسیاری از اصول سیره اجتماعی امام با اهل سنت اشاره شده است و از این جهت نیز ارزشمند است. افزون بر آنکه خود این نامه یکی از مصادیق اصل «سازمان دهی شیعی» می باشد.

این اقدام امام، مطلب دیگری را نیز روشن می سازد و آن شبکه گسترده ارتباطی شیعیان است؛ به گونه ای که امام برای رساندن پیام های خود به یاران، از این شبکه استفاده می کرد.

اصل هشتم: همدردی با همه مردم (شیعه و سنی)

چنانچه رویدادهای ناگواری مانند قحطی و گرانی، جامعه مسلمانان را در فشار قرار می داد، امام صادق علیه السلام با آنان همدردی می کرد.

معتب_ می گوید هنگامی که طعام در مدینه کم شده بود، امام به من فرمود: چه مقدار طعام داریم؟ گفتم: به اندازه ای که چندین ماه را کفایت کند. امام فرمود: آن را به فروش رسان. گفتم: در مدینه طعامی نیست. امام فرمود: آن را بفروش. چون آن طعام را فروختم، امام فرمود: همانند مردم هر روز برای همان روز طعام تهیه کن. آن گاه فرمودند: ای معتب! خوراک عیال مرا نیمی از گندم و نیمی از جو قرار ده. خداوند می داند که من می توانم همه خوراکم را گندم قرار دهم، ولی دوست دارم خداوند مرا ببیند که در حسابرسی معاش زندگی به نیکی رفتار کرده ام.^(۱)

ص: ۲۸۶

۱- [۱]. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۹۳.

اصل نهم: سفارش به بی تفاوتی در برابر توهین به اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام به شیعیان سفارش می کرد که اگر در جایی مرا دشنام دادند، با عامه درگیر نشوید و واکنشی از خود نشان ندهید.

۱. _مرزم_ می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مرزم! اگر شنیدی مردمی مرا دشنام می دهند، چه می کنی. گفتم: او را می کشم. امام فرمود: مرزم! اگر شنیدی کسی مرا دشنام می دهد، کاری با او نداشته باش. (۱)

۲. _ابوالصباح کنانی_ می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: همسایه ای دارم از قبیله همدان که جعد بن عبدالله نام دارد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دشنام می دهد، آیا اجازه می دهی او را به قتل رسانم؟ امام فرمود همانا اسلام خون ریزی را مفید کرده است، ولی او را به حال خود وا گذار. به زودی کسی غیر از تو او را به سزایش می رساند. (۲)

اصل دهم: بیان برخی واقعات های تاریخی

امام صادق علیه السلام با اهل سنت دیدارهایی داشت و به مقتضای مجلس با آنان صحبت می کردند.

سلیمان بن خالد در گزارشی طولانی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم تا برای اهل بصره اجازه ملاقات بگیرم. امام فرمود: چند نفر هستند؟ گفتم: نمی دانم. امام فرمود: دوازده مرد هستند. وقتی بر امام وارد شدند، از

ص: ۲۸۷

۱- [۱]. الدمه الساکبه، ج ۶، ص ۳۹۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۶ و بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۴۵.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۴۶ و نیز نک: بحارالانوار، ج ۴۷، صص ۳۴ _ ۷۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۶.

جنگ علی علیه السلام با طلحه و زبیر و عایشه پرسیدند. امام پرسید: مقصودتان از این پرسش چیست؟ گفتند: می خواهیم از این جریان شناخت داشته باشیم. امام فرمود: در این صورت، ای اهل بصره آن را انکار می کنید. سپس فرمود: علی علیه السلام از هنگام بعثت پیامبر به او ایمان آورد تا زمانی که آن حضرت در گذشت و هیچ گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را بر او امیر قرار نداد و در همه سربیه ها علی علیه السلام امیر بود. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر با او بیعت کردند، ولی سپس به او خیانت کردند؛ حال آنکه، پیامبر علی علیه السلام را به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین فرمان داده بود. اهل بصره گفتند: اگر این جریان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، همانا تمامی قوم گمراه خواهند بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا به شما نگفتم که به سوی یارانتان باز می گردید و به اهل بصره آنچه را به شما خبر دادم خبر می دهید و آنها بیشتر از انکار شما انکار می کنند. راوی می گوید: و همان گونه شد که امام فرموده بود. (۱)

اصل یازدهم: توصیه به ترک اعمال تنش را توسط اصحاب

امام صادق علیه السلام دوست داشت شیعیان و به ویژه بزرگان شیعه در جامعه از جایگاه اجتماعی والایی برخوردار باشند و به دلیل برخی اقدامات (هرچند حلال) شخصیت خود را خدشه دار نسازند.

سهل بن زیاد می گوید امام صادق علیه السلام به یارانش فرمود: به خاطر من، متعه (ازدواج موقت) در مکه و مدینه را ترک کنید؛ زیرا شما زیاد بر من وارد

ص: ۲۸۸

۱- [۱]. مناقب، ج ۴، ص ۲۴۳؛ دلائل الامامه، ص ۱۲۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۸۵.

می شوید و من ایمن نیستم که شما گرفتار شوید و سپس گفته شود اینها یاران جعفر هستند.

در این زمینه، روایت های زیادی وارد شده است. برای مثال، امام صادق علیه السلام می فرماید:

ای گروه شیعیان! شما منسوب به ما هستید. پس برای ما زینت باشید و هرگز برای ما عیب و نقص به شمار نیایید. (۱)

اصل دوازدهم: تلاش علمی امام بر تصحیح برخی باورهای دینی _ اجتماعی

یکی از موارد اختلاف اهل سنت و شیعیان، مسئله ایمان ابوطالب علیه السلام است. امامیه و بیشتر زیدیه و برخی از بزرگان معتزله (۲) بر آنند که وی پیش از وفات اسلام آورد. بیشتر عامه و اهل حدیث و شیوخ بصری معتزله معتقدند که وی کافر از دنیا رفته است. (۳)

در این باره، احادیث فراوانی از امام صادق علیه السلام هست که عقیده عامه را به صراحت رد کرده و بر ایمان ابوطالب علیه السلام تکیه می کند. به ظاهر، امام صادق علیه السلام در این مورد تقیه نمی کرد و خبری که موافق عامه باشد، از آن حضرت وارد نیست. حتی در برخی روایت ها، امام صادق علیه السلام خود، عقیده عامه را در

ص: ۲۸۹

۱- [۱]. محمدباقر مجلسی، مشکوه الانوار، ص ۶۷.

۲- [۲]. همانند: ابوالقاسم بلخی، ابوجعفر اسکافی.

۳- [۳]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۳.

مورد ابوطالب جويا شده و سپس به رد آن پرداخته است. احاديث زير در اين زمينه است:

۱. اسحاق بن جعفر از پدرش امام صادق عليه السلام نقل مي کند که به او گفته شد: مخالفين گمان مي کنند ابوطالب کافر بود. امام فرمود: دروغ مي گویند. (۱)

۲. ليث مرادي مي گوید: به ابي عبدالله صادق عليه السلام گفتم: سرورم، مردم مي گویند ابوطالب در آتش جهنم است و مغزش در آن مي جوشد. امام پاسخ داد: دروغ مي گویند. سوگند به خدا! ايمان ابوطالب بر ايمان اين خلق برتر است. سوگند به خدا! اميرالمؤمنين علي عليه السلام در زمان حياتش سفارش مي نمود، از طرف پدر پيامبر و مادر پيامبر و ابوطالب حج به جاي آورند و حتي پس از مرگش نيز سفارش نمود که براي آنها حج به جاي آورند. (۲)

علامه مجلسي در مورد ايمان ابوطالب مي فرمايد: «سید سعید شمس الدین ابوعلی فخار بن معدّ موسوی— کتابی در اثبات ايمان ابوطالب نگاشته است و روايت های معتبر فراوان در آن جمع آورده است». (۳)

وی در جای دیگر می گوید:

«بررسی گزارش هایی که در آن «ابوطالب فی ضحاح من نار» به کار رفته است، نشان می دهد تمامی آن روایات به مغیره بن شعبه باز می گردد که دشمنی بسیار با بنی هاشم داشت». (۴)

ص: ۲۹۰

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۲؛ برگرفته از الحجّه علی الذاهب تکفیر ابي طالب، ص ۱۷.

۳- [۳]. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۰۸.

۴- [۴]. همان، ص ۱۱۲.

امام صادق علیه السلام توجه ویژه ای به جوانان و حفظ آنان از باورهای انحرافی داشت؛ زیرا به خوبی می دانست که جوانان فطرت پاکی دارند، ولی در معرض خطر قرار گرفته اند و از این رو، باید خطرهای و عقاید انحرافی را از آنان دور کرد.

جوانان مهم ترین قشر جامعه نزد امام بودند و آن حضرت بیشتر از دیگر گروه های جامعه به هدایت جوانان می اندیشید.

۱. امام صادق به _احول_ فرمود: به بصره رفتی؟ گفت: بلی. امام فرمود: سرعت مردم نسبت به امر (حقانیت امام و تشیع) و گرویدنشان در امر حق چگونه بود؟

احول پاسخ داد: به خدا سوگند کمند. پس امام فرمود: بر تو باد که سراغ جوانان روی؛ زیرا آنها به کار خیر گرایش سریع تری دارند. (۱)

۲. فضیل بن یسار_ می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از جوانانتان نسبت به غلوکنندگان (کسانی که ائمه را خدا و قابل پرستش می دانستند) بترسید که آنها را گمراه نسازند. (۲)

ص: ۲۹۱

۱- [۱]. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۶؛ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۷.

۲- [۲]. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵؛ امالی شیخ طوسی، ص ۵۴.

در دوران امامت امام صادق علیه السلام، دستگاه اموی به دلیل قیام امام حسین علیه السلام و قیام های بعدی که از سوی علویان و بنی عباس انجام می شد، رو به ضعف و فروپاشی نهاده بود و بنی عباس نیز به حکومت نرسیده بودند. در این شرایط، فضا و زمینه آماده ای برای نشر معارف اسلامی و احیای علوم دینی فراهم شده بود و امام توانست با تربیت بیش از چهار هزار نفر در زمینه های مختلف علمی، اعتقادی، فقهی، اخلاقی، تفسیری و... اسلام ناب را از هر گونه تحریف حفظ کند و به نسل آینده انتقال دهد و تمدن بزرگ اسلامی را بنیان گذارد؛ به گونه ای که سرزمین های اسلامی در آن دوره، مهد علم و تمدن گشته بود و همه تشنگان معرفت را از سراسر جهان به سوی خود فرا می خواند. شیعیان خود را به آن حضرت منسوب کردند و شیعه جعفری یا فقه جعفری در سرزمین های اسلامی شهرت یافت.

از شاگردان بنام آن حضرت می توان به _هشام بن حکم_، _جابر بن حیان_ (پدر علم شیمی) _مؤمن الطاق_، _هشام بن محمد کلبی_ (مورخ)، _ابوسعید ابان_، _مفضل_، محمد بن مسلم_ و _زُراره_ (محدث) اشاره کرد که برخی از آنان به تنهایی سی هزار حدیث از آن

حضرت نقل کرده اند. همچنین تمامی پیشوایان اهل سنت بی واسطه یا با واسطه شاگرد امام صادق علیه السلام بوده اند که نام آنان در این رساله آمده است.

صدا و سیما به عنوان بزرگ ترین رسانه و عمومی ترین دانشگاه می تواند در شناسایی اسلام ناب محمدی به توده های جامعه، از آموزه های والای امام صادق علیه السلام بهره گیرد و همه آموزش های لازم را به افراد جامعه انتقال دهد.

کارگردانان و تهیه کنندگان محترم می توانند از این اثر در ساخت فیلمی درباره زندگی امام صادق علیه السلام بهره گیرند و در آشنا کردن شیعیان با سیره مولایشان و الگوگیری از آن حضرت در رفتارهای اجتماعی گام هایی اساسی بردارند. سبک گفتاری و رفتاری آن حضرت می تواند برای همه اقشار مردم پیام های مهمی داشته باشد. رسانه باید تلاش کند اندیشه ها، گفتار و کردار امام صادق علیه السلام را به عنوان الگویی برای پیروانش بشناساند. و این امر، بدون آشنایی دست اندرکاران با سیره آن بزرگوار امکان پذیر نیست.

در الگوپذیری از آن حضرت باید از آن امام همام، جهان بینی، ایدئولوژی، اعتدال اخلاقی، اعتدال سیاسی، دشمن شناسی، موضع گیری های فعالانه، انتخاب بهترین روش های مبارزه، استفاده از اصل تقیه و... را آموخت و در گیرودار زندگی به کار بست. برای مثال، تحمل عقیده مخالف از اموری است که باید در آن به امام صادق علیه السلام توجه کرد. امام صادق علیه السلام با صبر و بردباری با رهبران همه مذاهب جهان به گفت و گو می نشست و هرگز از اعتدال خارج نمی شد. آیا نظریه پرداز «گفت و گوی تمدن ها» کسی جز امام صادق علیه السلام است که حتی سخنان و عقاید کافر و زندق را گوش می داد و آن گاه با بیان منطقی به ارزیابی آن می نشست. امام صادق علیه السلام آزادی بیانی را که در خدمت سخنان

منطقی بود، ارج می نهاد. تقوی یعنی معیار اسلامی در ارزش امور، به خوبی در سیره امام صادق علیه السلام مشهود است. امام با غلامان، کنیزان و موالی خویش هم غذا می شد. درس بی اعتمادی به غیر خودی را باید از امام صادق علیه السلام آموخت که دعوت ابوسلمه و ابومسلم را برای تصدی مقام خلافت رد کرد. ارزش و قداست علم و زندگی را باید در همه عرصه ها از امام صادق علیه السلام آموخت که خود به اعتراف دوست و دشمن، اعلم از همه بود و در پرتو این اعلم بودن، پیشگام همگان نیز به شمار می رفت. پرهیز از تجمل زدگی و اشراف گری، رسیدگی به نیازمندان، راستی و درستی، امانت و امانتداری، جذب مخالفان غیر معاند، حفظ انسجام نیروهای خودی و... از دیگر پیام های زبانی و عملی آن حضرت بود که باید شیعیان بدان عمل کنند.

رسالت رسانه، تبلیغ و تبیین سیره تابناک پیشوایان معصوم علیهم السلام به توده های جامعه است؛ به گونه ای که خواسته های آنان در متن جامعه به فرهنگ تبدیل شود و نهادینه گردد. هدف امام صادق علیه السلام تنها تربیت همان چهار هزار نفری که پای درس آن حضرت می نشستند، نبود، بلکه می خواست از طریق آنان همه مسلمانان را در تمامی زمان ها و سرزمین ها با تربیت اسلامی آشنا سازد؛ زیرا دین جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، یک دین جهان شمول و جاودانه است که باید همگان از آموزه های آن بهره مند شوند. کتاب های کلامی، روایی، تفسیری، فقهی و... که از شاگردان آن حضرت به یادگار مانده است، همه از یادگارهای علمی آن امام همام به شمار می رود.

اکنون باید پرسید که رسالت بزرگ رسانه در این زمینه چیست؟ رسانه می تواند همچون یکی از شاگردان برجسته آن حضرت، پیام های الهی ایشان را به تشنگان حقیقت در جهان برساند.

اهمیت این مسئله وقتی روشن می شود که بدانیم آینده از آن ملتی است که دارای فرهنگ غنی باشد و شیوه های منطقی و مناسبی را برای بیان باورهای خویش برگزیند. امروزه که جامعه کمونیستی شرق فرو پاشیده است و جامعه لیبرال _ سرمایه داری غرب _ نیز دچار انحطاط و فروپاشی است، ضرورت معرفی فقه جعفری در عرصه جهانی بیشتر از گذشته است و صدا و سیما می تواند با در پیش گرفتن بهترین شیوه های ممکن، آموزه های شیعی را به فرهنگ غالب دنیا تبدیل کند و از حکومت دینی شیعی در ایران و رسانه ملی آن انتظاری جز این نیست.

فقه جعفری و عملکرد رسانه

باید گفت رسانه ملی در زمینه تبیین اندیشه های پیشوایان معصوم علیهم السلام به ویژه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تا کنون خوب عمل کرده است؛ دلیل این امر، فرهنگ حاکم بر جامعه اسلامی مان است که ما همه شاهد آنیم. امروزه عشق به ولایت و امامت در جامعه ما موج می زند و سالگرد ولادت و شهادت آن بزرگواران هر ساله گرمی داشته می شود.

البته هنوز فاصله زیادی با خواسته های امام صادق علیه السلام از شیعیان داریم و این امر نشان می دهد که باید تلاش بیشتری از سوی دست اندرکاران و هنرمندان متعهد صورت گیرد.

آیا امام شناسی نسل نو با واقعیت امر مطابق است؟ یا دچار غلو و یا کوچک بینی شده است؟ آیا در عمل، جامعه ما آموزه های پیشوایان معصوم علیهم السلام را الگوی تکامل مادی و معنوی خویش قرار می دهد؛ به گونه ای که با

شناخت مکتب ائمه اطهار، از تمامی مکتب های بشری به خاطر نقص هایشان و غنای فرهنگ اسلامی خویش، چشم پوشد؟

آیا انگیزه لازم را برای به کار بستن آموخته هایشان دارند و ایمان لازم را برای تبدیل علم به عمل به دست آورده اند؟ آیا می دانند که ائمه اطهار علیهم السلام دارای ولایت تشریحی یعنی حق قانون گذاری و ولایت تکوینی هستند؟ یعنی قادر به انجام امور خارق العاده ای هستند که حتی از برخی از پیامبران بر نمی آید؛ زیرا معجزه انبیا تنها در مقام تعدی به کار می آید، ولی امام با ولایت تکوینی اش می تواند در همه چیز و در هر زمان و مکانی اعمال ولایت کند. آیا افراد جامعه ما و به ویژه جوانان، از شرایط زمانی و مکانی خود شناخت صحیحی دارند تا همچون امامانشان در هر موضوعی تصمیم های لازم را بگیرند و دشمنانشان را در رسیدن به اهدافشان ناکام گذارند و هرگز بازیچه دست آنان نگردند؟ اصل تقیّه (به معنای سپر قرار دادن و ضربه بیشتر زدن و کمتر ضربه خوردن)، انتظار واقعی و عملی مصلح کل، تنظیم شایسته امور روزمره با دوستان و دشمنان، دو اصل تولّی و تبرّی و دوستی و دشمنی با دوستان و دشمنان خدا و ائمه علیهم السلام، شناخت تمایز حکومت اسلامی از حکومت های طاغوتی و... از آموزش هایی است که امام صادق علیه السلام از یاران و شیعیان، عمل به آنها را خواسته اند. آیا مردم و مسئولان ما در افکار و عقاید شخصی، در مباحثات و مناظرات علمی، در اخلاق و رفتارهای فردی و تصمیم های جمعی و در تصویب قوانین مدنی و عمل به وظایف خویش راه میانه را برمی گزینند و از افراط و تفریط در این زمینه ها اجتناب می کنند؟

در برنامه های صدا و سیما باید شخصیت و سیره امام صادق علیه السلام به عنوان بزرگ ترین مبلغ اسلام، جایگاه ویژه ای داشته باشد و همه آموزه های آن حضرت با زبان هنری در دل های نسل جوان نهادینه شود. در ادامه به چند مورد از توصیه های برنامه ای اشاره می شود:

۱. ساخت فیلم از زندگی آن حضرت و برخی شاگردان ایشان و تبیین نقش اساسی ایشان در سرنوشت اسلام. آن حضرت مانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام در ظاهر هیچ قدرت، ثروت و یا امکانات و اختیاراتی نداشت، ولی در باطن همه مسئولیت های عالم اسلام را به عهده داشت و می بایست اسلام عزیز را از شرّ تصمیم گیری ها و عملکردهای نابخردانه و کینه توزانه خلفا و فرقه سازی ها و اندیشه های انحرافی رها سازد و جویندگان حقیقت و تشنگان معرفت را با باطن اسلام آشنا کرده و آنان را به قله های رفیع انسانیت برساند.

اگر رسانه ملی شرایط جامعه ای را که امام معصوم در آن زندگی می کرد، از جنبه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... شناسایی کند و عملکرد امام را در هر شرایطی نشان دهد، عشق به ولایت که عشق به حقیقت است، در جامعه دینی ما و به ویژه در میان جوانان، دو چندان خواهد شد. در نتیجه، نه تنها در مقابل هرگونه تهاجم فرهنگی، سیاسی، نظامی و... به شایستگی پایداری خواهد کرد، بلکه فرهنگ ضد انسانی غرب را نیز از سرچشمه های والای معارف اسلامی سیراب خواهد کرد.

در اینجا شایسته است با یادی از فیلم سینمایی «محمد رسول الله» و سه مجموعه تلویزیونی «امام علی علیه السلام»، «تنها ترین سردار» و «ولایت عشق» و

قدردانی از زحمات تهیه کنندگان آنها، پیشنهاد شود، یک گروه از استادان تاریخ، فقه، کلام، ادیان و مذاهب، رجال، جامعه شناس و روان شناس از حوزه و دانشگاه با همکاری چند نفر از کارگردانان و بازیگران ماهر مأموریت یابند تا از آغاز صدر اسلام تا آغاز غیبت کبری از زندگانی پر ماجرای چهارده معصوم علیه السلام سریالی تاریخی بسازند.

اگر این کار بزرگ انجام شود، می توان ادعا کرد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی برای شناسایی سیره امامان معصوم علیهم السلام برای نسل نو و نسل های آینده اقدام هایی اساسی در جهت فرهنگ سازی اسلامی انجام شده است. محتوای این سوژه به اندازه ای گیرا و پربار است که نه تنها نیازی به خیال پردازی های هنرمندان نیست، بلکه باید در پی آن بود که همه رخدادهای کوچک و بزرگ را به شکلی هنرمندانه ترسیم کرد و به نمایش درآورد.

۲. نکته مهم دیگری که در ساخت فیلم از زندگانی ائمه علیهم السلام می توان از آن بهره جست، این است که در بسیاری از فیلم ها و سریال ها هنرپیشه می تواند گفتار و رفتار خود را به سخنان و یا نوع رفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام استناد دهد و آن گاه از آن نتیجه مثبت بگیرد و به موفقیت برسد. این امر خود نوعی حرکت تأثیرگذار در امر اطلاع رسانی و ایجاد انگیزه برای آشنایی مردم با کلام نورانی ائمه اطهار است.

۳. می توان به مناسبت سالروز ولادت، امامت و یا شهادت امام صادق علیه السلام، با حضور کارشناسانی آگاه، از دیدگاه ها و سیره آن حضرت سخن به میان آورد و زوایای زندگی ایشان را به جامعه و به ویژه جوانان تبیین کرد.

۴. بسیاری از مناظرات امام صادق علیه السلام و یا اصحاب آن حضرت قابلیت ساخت فیلم به صورت فیلم کوتاه تا نقل خاطره و... را دارد. ساخت چنین

برنامه هایی می تواند عقل گرایی و حق گرایی مذهب شیعه را در مقابل دیگر مذاهب و ادیان به خوبی به نمایش بگذارد.

۵. گوشزد کردن سخنان کوتاه و حکمت آمیز آن بزرگوار در قالب های هنری در میان برنامه ها می تواند مفید واقع شود. به ویژه اگر موضوع با مناسبت های روز یا جریان های اجتماعی متناسب باشد.

۶. ضبط و پخش سخنرانی های سخنوران برجسته باید بیشتر مورد استفاده قرار گیرد.

۷. معرفی کتاب های ارزنده ای که از شاگردان آن حضرت در زمینه فقه جعفری به یادگار مانده است، می تواند زمینه آشنایی بیشتر جامعه را با دیدگاه ها و عملکرد آن حضرت فراهم آورد.

پرسی های کارشناسی

۱. آیا می توان مذهب تشیع را با توجه به اعتقاداتش، اهل سنت به معنی اصیل آن نامید؟

۲. آیا امامت را می توان از فروع دین به حساب آورد؟

۳. وظایف امامان چیست؟ آیا آنان همه وظایف پیامبر را دارند یا بخشی از آن را؟

۴. ویژگی های امامان چیست؟ آیا آنان همه ویژگی های پیامبر را باید داشته باشند یا نه؟

۵. تعیین امام بر عهده کیست؟ آیا همچون مقام نبوت نیازمند انتصاب الهی است یا به شکل دیگری هم می تواند انجام پذیرد؟

۶. آیا ائمه و از جمله امام صادق علیه السلام از علوم الهامی نیز برخوردار بوده اند یا علوم آنان بیشتر جنبه تعلیمی از آبا و اجدادشان داشته است؟ و اگر علم غیب نیز داشته اند، دامنه علوم غیبی آنان تا کجا بوده و چه میزان می توانستند از آن بهره گیرند؟

۷. آیا ائمه از جمله امام صادق علیه السلام از عصمت کامل برخوردار بوده اند و عصمت آنان چه ابعادی داشته و چگونه حاصل می شده است؟

۸. آیا تقیّه نوعی مبارزه بوده است؟ یا ترک درگیری و تسلیم در برابر دشمن؟

۹. آیا می توان ائمه و از جمله امام صادق علیه السلام را یک فقیه و مجتهد نامید یا آنان خود قانون گذار و مصدر احکام به شمار می آیند؟

۱۰. تربیت شاگرد در مکتب امام صادق علیه السلام بیشتر به چه منظوری صورت می گرفت؟

۱۱. از احوالات شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام که در گرایش های مختلف تربیت شده بودند، مختصری توضیح دهید.

۱۲. شیوه مناظره آن حضرت و یارانش با مخالفان چگونه بود؟

۱۳. از دیدگاه امام صادق علیه السلام علم و عالم برتر است یا عبادت و عابد، چرا؟

۱۴. چرا امام صادق علیه السلام از یک سو اصحاب خویش را از ارتباط با خلفا و کارگزاران نهی می فرمود و از سوی دیگر به برخی از آنان اجازه می داد در دستگاه خلافت حضور داشته باشند؟

۱۵. نقش امام صادق علیه السلام را در پاک سازی احادیث جعلی بیان کنید؟

۱۶. از دیدگاه امام صادق علیه السلام آیا عمل مؤمن داخل در حقیقت ایمان اوست یا خارج از آن؟ این گونه موضع گیری ها چه پی آمدهایی می تواند داشته باشد؟

۱۷. نظر امام صادق علیه السلام در مورد جبر و اختیار چیست؟ پی آمدهای این بحث چه می تواند باشد؟

۱۸. امام صادق علیه السلام در زمینه اختلافی که در مورد حدوث و قدم و خلق قرآن پیش آمده بود چه برخوردی کرد؟

۱۹. برخورد امام صادق علیه السلام با قصاصون، متصوفه و زهاد چگونه بود؟

۲۰. موضع گیری امام صادق علیه السلام در قبال قیام هایی مانند قیام محمد بن عبدالله، ابراهیم بن عبدالله، زید و... چه بود؟

۲۱. موضع گیری امام در قبال خلفای بنی امیه و بنی عباس چگونه بود؟

۲۲. برخورد امام با سرداران قیام بنی عباس مانند ابوسلمه و ابومسلم که حکومت را به آن حضرت عرضه داشتند، چگونه بود؟

۲۳. برخورد امام صادق علیه السلام با علمای بزرگ اهل سنت مانند ابوحنیفه و سفیان ثوری چگونه بود؟

۲۴. چرا امام صادق علیه السلام شیعیان خویش را تشویق می فرمود که از مراجعه کردن به قضات برگزیده دستگاه خودداری کنند؟

۲۵. استفاده بنی عباس در قیام های خود از مسئله مهدویت و برخورد امام صادق علیه السلام با این موضوع چگونه بود؟

۲۶. برخورد امام صادق علیه السلام با اهل سنت و مخالفان غیر معاند چگونه بود؟

۲۷. شیوه های عملی امام صادق علیه السلام برای ساماندهی گروه اقلیت شیعیان و حفاظت از جان و مالشان و جلوگیری از بروز اختلاف در میان آنان چگونه بوده است؟

۲۸. امام صادق علیه السلام تا چه اندازه به تربیت نسل نو و مسائل جوانان توجه می کرد؟

معرفی مراکز

۱. حوزه های علمیه سراسر کشور؛ به ویژه حوزه علمیه قم.

۲. دانشکده معارف اسلامی و تاریخ اسلام دانشگاه های سراسر کشور.

۳. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تهران، خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قیصر، خیابان دوم، شماره ۳۳.

تلفن: ۸۵۰۱۰۶۴ شماره: ۸۷۶۴۷۹۲

صندوق پستی: ۴۴۴ _ ۱۳۱۴۵

پست الکترونیک: iiict@islamic-iiict.org

پست اینترنتی: www.islamic-iiict.org

۴. دار المصطفیٰ لاحیاء التراث.

قم، خیابان سمیه، خیابان ۱۶، عباس آباد، پلاک ۲۴.

تلفن: ۷۷۳۸۸۵۶ شماره: ۷۷۳۸۸۵۵

پست الکترونیک: info@dar-almustafa.com

پست اینترنتی: www.par-almustafa.com

۵. مرکز تحقیقات مجمع الفکر.

قم، خیابان انقلاب، کوچه ۱۷

ص: ۳۰۲

نمبر: ۷۷۴۴۸۱۸

تلفن: ۷۷۴۴۸۱۰

صندوق پستی: ۳۶۵۴ _ ۳۷۱۸۵

ص: ۳۰۳

امروز که دشمنان داخلی و خارجی به سراغ جوانان ما، این گنجینه های گران بها رفته اند و در پی آنند که نگذارند آنها ارزش وجودی و هویت اصیل خود را بشناسند و قله های تکامل را بپیمایند تا از این طریق آنان را در رسیدن به اهداف شوم خود به استخدام خویش درآورند، بر ماست که با عرضه فرهنگ غنی اسلام به ویژه تلاش های امام صادق علیه السلام به صورت هنرمندان و به زبان روز، مانع این کار شویم. از این رو، وظیفه تمامی فرهیختگان جامعه است که در تربیت نسل نواز هیچ کوششی دریغ نکنند و با تربیت جوانانی مؤمن، آنان را به چنان شعور سیاسی برسانند که با تکیه بر نیروهای خودی و با اعتماد به خدا بر روی پای خود بایستند تا در برابر طوفان های پر تلاطم دنیای امروز، از جان و مال و ناموس خویش دفاع کنند و خود را برای یاری حضرت ولی عصر (عج) آماده سازند.

۱. آینه وند، صادق، پژوهش هایی در تاریخ و ادب، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲.
۲. ابراهیم، محمد اسماعیل، ائمه المذاهب الاربعه، دارالفکر العربی، قاهره، ۱۹۷۸ م.
۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دارالکتب العلمیه ۱۴۰۷ ه . ق.
۴. ابن العماد، شذرات الذهب، دار احیاء التراث العربی.
۵. ابن تیمیه، الاستقامه، مکتبه السنه، قاهره.
۶. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، دارالکتب العلمیه بیروت، ۱۴۰۷ ه . ق.
۷. ابن جوزی، سیره عمر بن عبدالعزیز.
۸. ابن حبان، المجروحین، حلب، ۱۳۹۶ ه . ق.
۹. ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، دارالجيل، بیروت، ۱۴۰۵ ه . ق.
۱۰. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۱ ه . ق.
۱۱. ابن خلکان، وفيات الاعیان، دارالثقافه، بیروت، ۱۳۴۸ ق.
۱۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۸ ق.
۱۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، دارالاضواء ۱۴۱۲ ه . ق.
۱۴. ابن طقطقی، تاریخ فخری، محمد وحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن عبدالبر، الانتقاء من فضائل الثلاثه الائمه الفقهاء، دارالکتب العلمیه، بی تا.

١٦. ابن عبد ربّه، العقد الفريد، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤١١ ق.
١٧. ابن عدى، الكامل فى الضعفاء الرجال، بيروت، ١٩٨٥ م.
١٨. ابن قتيبه، الامامه و السياسه، تاريخ الخلفاء، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٤٦.
١٩. ابن قتيبه، عيون الأخبار، قم، انتشارات الشريف الرضى، ١٣٧٣.
٢٠. ابن كثير، البدايه و النهايه، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ هـ . ق.
٢١. ابن مقدم، مفتاح الباب (همراه باب حادى عشر)، آستان قدس رضوى ١٣٧٢.
٢٢. ابن منظور، مختصر تاريخ دمشق، بيروت، دارالفكر.
٢٣. ابوزهره، محمد، ابوحنيفه، حياته و عصره، بيروت، دارالفكر العربى.
٢٤. _____، الامام الصادق عليه السلام و المذاهب الاربعه، بيروت، دارالفكر العربى.
٢٥. _____، الامام زيد، دار الثقافه العربيه للطباعه، ١٣٧٨ هـ . ق.
٢٦. ابونعيم اصفهاني، حافظ، حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، دارالفكر.
٢٧. اخبار الدوله العباسيه، دارالطليعه، بيروت.
٢٨. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمّه فى معرفه الائمة، نشر ادب حوزة، قم، ١٣٦٤.
٢٩. اردبيلى، محمد بن على، جامع الرواه، مكتبه آيت الله مرعشى ١٤٠٣ هـ . ق.
٣٠. اشعري، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ترجمه: محسن مؤيدى، امير كبير ١٣٦٢.
٣١. اصفهاني، ابوالفرج، الاغانى، دارالكتاب العربى، قاهره، ١٣٤٥ ق.
٣٢. اصفهاني، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، مؤسسه الاعلمى، ١٤٠٨ هـ . ق.
٣٣. مفيد، محمد بن نعمان، الارشاد، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١٠ هـ . ق.

٣٤. الصباغ، تاريخ القصاص و اثرهم فى الحديث النبوى، المكتب الاسلامى، ١٤٠٥ م.
٣٥. العشى، يوسف، تاريخ عصر الخلافه العباسيه، دارالفكر العربى ١٤٠٢ م.
٣٦. امين، احمد، ضحى الاسلام، مكتبه النهضه المصريه.
٣٧. امين، محسن، اعيان الشيعة، بيروت، دارالتعارف، ١٤٠٦ هـ . ق.
٣٨. بخارى، تاريخ الكبير، حيدر آباد دكن.
٣٩. بدوى، عبدالرحمن، مذاهب الاسلاميين، بيروت، دارالعلم للملئين ١٩٨٤ م.
٤٠. برازش، على رضا، المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحار الانوار، مؤسسه الطباعه و النشر ١٣٧٣.
٤١. بغدادى، خطيب، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٧٢ م.
٤٢. بغدادى، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، دارالجيل، دار الآفاق الجديده ١٤٠٨ هـ . ق.
٤٣. بلاذرى، انساب الاشراف، تصحيح محمدباقر محمودى، بيروت، دارالتعارف، ١٣٩٧ ق.
٤٤. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسين.
٤٥. تيمى مصرى، تقى الدين، الطبقات السنيه فى تراجم الحنفيه، دارالرفاعى ١٤٠٣ هـ . ق.
٤٦. تنوخى، قاضى، نشوار المحاضره و اخبار المذاكره، بى جا، بى نا، ١٣٩١ ق.
٤٧. تيجانى سماوى، محمد، اهل الشيعة هم اهل السنه، مؤسسه الفجر، لندن.
٤٨. جعفرىان، رسول، قصه خوانان در تاريخ اسلامى و ايران، رئوف قم ١٣٧٠.
٤٩. _____، مرجئه؛ تاريخ و اندیشه، نشر خرم، قم، ١٣٧١.

۵۰. _____، مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه، سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۲.

۵۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، دارالکتب اسلامیة تهران، ۱۳۶۳.

۵۲. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام، مکتبه النهضة المصریه قاهره ۱۹۶۴ م.

۵۳. حسینی جلالی، محمدرضا، نظرات فی تراث الشیخ المفید، المؤتمر العالمی لالقیه الشیخ المفید.

۵۴. حیدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مکتبه الصدر، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.

۵۵. خویی، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه.

۵۶. دائره المعارف بزرگ اسلامی، سر ویراستار کاظم موسوی، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

۵۷. دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، منشورات الشریف الرضی، قم، بی نا.

۵۸. ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۱ ه. ق.

۵۹. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۶۰. ذهبی، شمس الدین، تذکره الحفاظ، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۶ ق.

۶۱. ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۶۲. رازی، ابوحاتم، الجرح و التعديل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۶۳. رازی قزوینی، عبدالجلیل، النقض، بی جا، بی نا، ۱۳۳۱.

۶۴. راوندی، محمد بن علی، راحه الصدور و آیه السرور، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.

۶۵. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲ ه. ش.
۶۶. سبحانی، جعفر، بحوث مع اهل السنه و السلفیه، مکتبه الاسلامیه.
۶۷. سبکی، طبقات الشافعیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶۸. سجادی، ضیاءالدین، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوّف، سمت، تهران، ۱۳۷۶.
۶۹. سمعانی، الانساب، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۸ ه. ق.
۷۰. سیوری، مقداد، النافع یوم الحشر (ضمیمه باب حادی عشر)، آستان قدس رضوی ۱۳۷۲ ه. ق.
۷۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ ه. ق.
۷۲. شیراوی، الاتحاف بحب الاشراف، دار نعمان.
۷۳. شبّر، عبدالله، مصابیح الانوار فی شرح مشکلات الاخبار، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۰۸ ه. ق.
۷۴. شرباصی احمد، الاثمه الاربعه، بیروت، دار الجیل.
۷۵. شوکانی، محمد بن علی، الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۷۶. شهرستانی، الملل و النحل، بیروت، دار صعب، ۱۴۰۶ ه. ق.
۷۷. شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ه. ق.
۷۸. شیخ مفید، الاختصاص، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۰۲ ه. ق.
۷۹. شیخ مفید، الفصول المختاره، بیروت، دارالمفید، ۱۳۷۲.
۸۰. شیخ مفید، اوائل المقالات، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ه. ش.
۸۱. طبرسی، اعلام الوری، کتاب خانه اسلامی، ۱۳۲۸ ه. ق.

٨٢. طبرى، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، دار احياء التراث و العربى.
٨٣. عاملى، جعفر مرتضى، الحياه السياسيه للامام الرضا عليه السلام، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٠٣ هـ . ق.
٨٤. عبدالحسين، شرف الدين، المراجعات، المكتبه الاسلاميه، تهران، ١٣٦٢.
٨٥. عسقلانى، ابن حجر، تهذيب التهذيب، حيدرآباد دكن، ١٣٢٥ هـ . ق.
٨٦. عسقلانى، ابن حجر، لسان الميزان، حيدرآباد دكن، ١٣٢٩ هـ . ق.
٨٧. عطوان، حسين، الامويون و الخلافه، بيروت، دارالجيل، ١٩٨٦ م.
٨٨. عطوان، حسين، الدعوه العباسيه، تاريخ و تطور، بيروت، دارالجيل.
٨٩. عطوان، حسين، الدعوه العباسيه، مبادئ و اساليب، بيروت، دارالجيل.
٩٠. عقيلى، محمد بن عمرو، الضعفاء الكبير، بيروت، دارالكتب العلميه.
٩١. علامه امينى، الغدير، دارالكتب الاسلامى، تهران ١٣٦٨.
٩٢. علامه حلى، الباب الحادى عشر، آستان قدس رضوى، مشهد.
٩٣. علامه مامقانى، تنقيح المقال.
٩٤. علامه مجلسى، بحار الانوار، انتشارات اسلاميه، دار احياء التراث العربى.
٩٥. عياض، قاضى، ترتيب المدارك و تقريب المسالك، دار مكتبه الحياه.
٩٦. فروخ، عمر، تاريخ صدر الاسلام و الدوله الامويه، بيروت، دارالعلم ١٩٦٧ م.
٩٧. قاسمى، جمال الدين، تاريخ الجهميه و المعتزله، مؤسسه الرساله، ١٤٠٥ هـ . ق.
٩٨. قمى، عباس، الكنى و الألقاب، مكتبه الصدر، تهران، ١٣٦٨.
٩٩. كارل بروكلمان، تاريخ الشعوب الاسلاميه، ترجمه: امين فارس و منبر البعلبكي، دارالعلم للملايين ١٩٦٥ م.
١٠٠. كريمان، حسين، سيره و قيام زيد بن على، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ١٣٦٤.

۱۰۱. کلود کاهن، تاریخ العرب و الشعوب الاسلاميه، ترجمه: بدرالدين القاسم، دارالحقيقه، ۱۴۰۳ هـ . ق.
۱۰۲. كليني، اصول كافي، ترجمه حسن مصطفوي، بنياد رسالت، تهران، ۱۳۶۴.
۱۰۳. كوفي، ابن اعثم، الفتوح، دارالاضواء، ۱۴۱۱ هـ . ق.
۱۰۴. مجلسي، مرآه العقول، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۶۳.
۱۰۵. محمدي ري شهري، محمد، ميزان الحكمه، دفتر تبليغات اسلامي، قم، دارالحديث، ۱۳۷۴.
۱۰۶. مدرسي، محمدتقي، التاريخ الاسلامي دروس و عبر، بيروت، دارالجيل، ۱۴۰۴ هـ . ق.
۱۰۷. مسعودي، التنبيه و الاشراف، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي.
۱۰۸. مسعودي، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
۱۰۹. مطهري، مرتضي، خدمات متقابل اسلام و ايران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۱۱۰. معروف الحسنی، هاشم، سيره الائمة الاثني عشر، بيروت، دارالتعرف للمطبوعات، ۱۴۰۹.
۱۱۱. الاشعري، علي بن اسماعيل، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، مترجم محسن مؤيدي، امير كبير، تهران، ۱۳۶۲.
۱۱۲. مؤسسه المعارف الاسلاميه، معجم احاديث الامام المهدي، قم، مؤسسه معارف اسلامي، ۱۴۱۱ هـ . ق.
۱۱۳. نویری، نهايه الارب، ترجمه: مهدوي دامغانی، امير كبير، تهران، ۱۳۶۵.

١١٤. هيثمى، احمد بن هجر، الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع والزندقة، دارالكتب العلميه.

١١٥. يعقوبى، تاريخ يعقوبى، دار صادر _ دار بيروت ١٣٧٩.

١١٦. يوسف مكى عاملى، حسن، عقيدة الشيعة فى الامام الصادق عليه السلام، دار الزهراء، ١٤٠٧ هـ . ق.

ص: ٣١٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

